

Adab. Kabul
Vol.26, No.1, Hamal-Jawza 1357
(March-May 1978)



Ketabton.com

آنچه در این شماره گنجانیده شده است

صفحه	مضمون	نویسنده
۱	سر مقاله	مدیر مسئول
۳۱	سخنرانی‌هایی از محافل تجلیل انقلاب پیروزمند شور	
۵۰	رستاخیز خلق (شعر)	پوهندوی عبدالحق قویوم
۶۱	۳ شعر از ژاله	...
۶۵	پایان غمی بزرگ	دکتور اسدالله حبیب
۷۲	تصویری در چند خط از استاد صدرالدین عینی اداره	
۷۶	آواز میخوانم (شعر)	هارون یوسفی
۷۷	دلگدازهای تاریخ	اسحاق روشنروان
۸۰	نکاتی در باره خواجه عبداللہ انصاری	پرهاذم. ن. نگهت سعیدی
۸۸	نقش دست‌و‌پا در تحلیل و تشخیص سبک	پوهندوی محمد عمر زاهدی
۹۷	گوشه‌هایی از فرهنگ عامیانه	پوهنیا محمد علم مله بار
	کلاشوم نورستان	
۱۰۱	وطن (شعر)	میرعتیق الله عابدی
۱۰۳	تولد (شعر)	ضیاء دستور
۱۰۵	چند اصطلاح سیاسی واجتماعی	...
۱۰۹	اخبار	اداره

رئیس معاون، استادان، محصلان، مامورین و
منوبان پوسنخی ادبیات و علوم بشری بہترین تبریکات
صیمارہ خویش اہمنا سبت انقلاب ظفر نمون ثور ۱۳۵۷ :
رفیق نور محمد ترہ کی منشی عمومی کمیٹہ مرکز حزب دموکراتیک خلق
افغانستان رئیس شورای انقلاب و صدر اعظم جمہوری
دموکراتیک افغانستان اہمضامی کمیٹہ مرکزی
بوروی سیاسی و اردوی خلقی افغانستان تقدیم
نمودہ پیروزی شانرا در راہ تحقق ارمانہامی والا انقلاب
کبیر ثور خوانانند .

18 APR 2005
CONTINUATION

این کتاب در کتابخانه ملی و کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی ثبت شده است

شماره ثبت کتابخانه ۷۵۶۱

این کتاب در فهرست کتابخانه ملی و کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی ثبت شده است

شماره ثبت کتابخانه ۷۵۶۱

این کتاب در فهرست کتابخانه ملی و کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی ثبت شده است

شماره ثبت کتابخانه ۷۵۶۱

کاخ قدرت آخرین جلاد

دو دستان نا در شاه برای همیشه فروریخت

نخستین اعلامیه رادیویی شورای انقلابی قوای مسلح

افغانستان شامگاه ۷ ثور ۱۳۵۷

هموطنان گرامی!

برای اولین بار در تاریخ افغانستان آخرین بقایای سلطنت ظلم استبداد و قدرت فاسیل خاندان نادرخان سفاک خاتمه یافت و تمام قدرت دولت بدست خلق افغانستان قرار گرفت. قدرت دولت به اختیار عام و تمام شورای انقلابی عسکر است.

هموطنان عزیز!

دولت ولسی شما که در دست شورای انقلابی قرار دارد به اطلاع میرساند که هر عنصر ضد انقلابی که بخواهد از هدايات و تیررات شورای انقلابی سرپیچد بزودترین فرصت به مراکز نیظامی انقلابی سپرده خواهد شد.

کتابچه پیرایه آت پرفزلا

تالیف و تصحیح: ...

ویراسته در سال ...

...

...

... در ...

... در ...

... در ...

... در ...

... در ...

... در ...

... در ...

پ

در

انقلاب

بازرگ

مقاله

هنر

خ

بر

بزرگ

این

ادب

نشریه سه ماهه پوهنځی ادبیات و علوم بشری

سال بیست و ششم حمل - جوزا ۱۳۵۷ شماره اول

پیروزی تاریخی انقلاب ثور

پوهنځی ادبیات و علوم بشری مسرت دارد که اواین شماره سال بیست و ششم مجله ادب را در برتو انقلاب پیروز-تند ثور به دو ستداران هنر و ادبیات تقدیم می کند .

همانطوریکه دولت دموکراتیک افغانستان توانسته است در مدت کوتاهی بعد از پیروزی انقلاب ثور در همه ساحات اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی کشور ، تغییرات بنیادی را به وجود آورد با درک این مسأله پوهنځی ادبیات نیز با پیروی از بن اصل مردسی خواسته است تا مضامین و مقالاتی را که بتواند ادبیات و هنر حقیقی و مترقی را برای خائهای کشور ارائه کند، به دو ستداران هنر تقدیم نماید .

خلق نجیب کشور ما همیشه در طول تاریخ در برابر ظلم و استبداد طبقات حاکم و ستمگر برخاسته اند و دایرانه زنجیرهای فولادین حقارت و بردگی را گسسته و تا سرحد پیروزی بر مبارزات پیگیر خویش ادامه داده اند، چنانچه تاریخ سیاسی و اجتماعی این کشور قهرمان آفرین گواه این ادعاست .

تاریخ سیاسی افغانستان مانند تاریخ سیاسی هر کشور دیگری از کارنامه های اعجاب انگیزه و خارق العاده شاهان و شهزادگان تشکیل نمی شود، زیرا سازندگان حقیقی تاریخ جوامع بشری را خالقها و سازندگان آنها هستند. خالقها و سازندگان با کار خود برای تولید نعمات مادی و با تلاش خود برای زهائی از زور و ستم، کارنامه های اثرینند و سندنیت ها بوجود می آورند و به همین ترتیب نقش تعیین کننده شان قرن ها بر جای می ماند.

نقش قهرمانان ما و مبارزان خائنه های نجیب کشور ما در آئینش و سازندگی تاریخ قابل لمس می باشد. از زمانیکه جای جوامع کمون اولیه را نظام بردگی گرفت در جوامع طبقاتی دو گروه انسانها را می توان تشخیص داد: انسانهای بهره گیر و انسانهای بهره ده. از آن زمان به بعد تاریخ جوامع بشری در واقع تاریخ مبارزه طبقاتی میان این گروه انسانها می باشد، مبارزه ای که در یک قطب آن میلیونها انسان محکوم و پادار زنجیر برای اعاده حقوق از دست رفته خویش کوشش می کند و در قطب دیگر یک مشت عناصر طفیلی برای حفظ منافع آژندگاران طبقاتی شان که از غارت بی رحمانه و دسترنج طبقات محکوم تامین می گردد، سعی می کند.

در طول تاریخ خائنه های جهان برای پادان دادن استعمار و ستم، مبارزات زیادی انجام داده اند، ولی این مبارزات شان گاهی به شکست مواجه شده و گاهی با موفقیت های موقتی، زیرا طبقات محکوم رهبران آنها در ادوار گذشته نسبت به جامعه و قانون مندی تکامل آن نظر مهمه داشته اند. آنها بعد از این ختن قدرت های حاکمه بی که چگونه نظامی، جای نظام و بران شده را بگیرد، نظرات روشن نداشته اند و از همین سبب بعد از هر روزی بربك نظام ستمگر نظام ستمگر دیگری به قدرت می رسید و به غارت دسترنج آنها ادامه میداد.

تا اینکه بلاخره رهبران زحمت کشان جهان پس از بررسی مبارزات دیرینه و نتیجه گیری از دست آوردهای علوم اجتماعی و طبیعی، جهان بینی علمی را به حیث وسیله شناخت علمی و تغییر انقلابی جهان و جامعه، تنوین کردند، تا دیگر طبقات زحمتکش با هویت سیاسی و استقلال طبقاتی خویش عمل نمایند، از آن تاریخ به بعد، کارنومیزی جهان و مبارزه بخاطر رها بی از تمام انواع ستم طبقاتی و ملی محتوی و شکل تازه بی به خود کسب نماید.

در تاریخ مبارزات سیاسی کشور ما نیز بعد از وجود آمدن حزب دموکراتیک خلق افغانستان چرخشی در جهت شناخت علمی جامعه و رهبری مبارزات مردم به شیوه علمی و اصولی بوجود آمد. این حزب به مثابه عصاره خرد هوشیاری خلق، پرچم مبارزات بی امان، علمیه ارتجاع استبداد و استعمار

را بدوش گرفت. این حزب توانست از میان سیل مشکلات و انبوه دشواری‌ها راه خود را به پیش بسوی آگاهی دادن و تشکیل ساختن خفا بازنماید، از قلت سیاه شبهای استبداد ساکنان نا امید شده را از فردای تابناک نوید داد و بسوی آن فرا خواند. کار وسیع، پیگیر و پرحوصله تدارک و جمع آوری نیروهای را در تحت شرایط طاقت فرسا انجام داد و بدین گونه بود که خلق‌های کشور بسوی پیروزی بنظر انقلاب‌نور رهنمون گردید.

ازین جهت که خلق‌های بشادی رسیده میهن ما غرق در شادی‌اند، اکنون آرمان تاریخی وطن پرستان صدیق و باشرف این میهن به واقعیت پیوسته است، باید بخاطر آوریم که انقلاب‌نور مانند هر انقلاب دیگر اجتماعی یک‌پدیده اضافی نبوده بلکه از تشدید بی نظیر تضاد‌های طبقاتی و شرایط عینی و ذهنی جامعه ناشی گردیده.

خلق کشور ما پیروزی تاریخی انقلاب‌نور را سهل و آسان بدست نیاورده است، پاسداران نظامی و جبهه‌های گذشته، به سرمدمداری‌خاندان نفیرین شده ناسا در پی در پی بهش از نیم قرن گذشته با هر چیزیکه در اختیارات شان بود برای حفظ منافع خویش کوشیدند، با به دار آویختن‌ها، با سر بریدن‌ها و با زندانی کردن‌ها و به زنجیر کشیدن‌ها و بلاخره با بکار بردن تمام وسایل ددمنشانه صدای اعتراض مردم را خفه کردند، جنبش‌های ترقی خواهانه را راکوب نمودند، ولی آنها فراموش کرده بودند که مبارزه عوسی نیست که بتوان آنرا در هم شکست بلکه نیاز است حیاتی که از واقعیت‌های عینی جامعه سرچشمه می‌گیرد. ملتی را به نیا هی کشاندن و بد بخت کردن نمی‌توانست برای همیشه بی کینفر بماند و انقلاب‌نور روز این کینفر بزرگ بود.

دودمان نادری از سر بر قدرت خلع شد ولی پیکار تمام نشده است، هنوز وظایف سنگین مبارزه بخاطر شکوفایی ساختن جامعه و سعادت خلق‌های رنج کشیده کشور در قبال ما قرار دارد. عقب ماندگی اقتصادی این شوم ترین نتایج سلطه استعمار و استبداد هنوز هم در این کینفر کشور ماست.

فقر و گرسنگی، مرض و بی‌دوایی، جهل و نادانی، اینست فهرست ناتمام میراث‌های شوم گذشته که بدوش نا توان اکثریت عظیم نفوس کشور بویژه کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و کارمندان پائین رتبه سنگینی می‌کند. باید به این مصایب اجتماعی فایق آمد، باید فاتحانه بسوی انتخاباتی‌های وسیعی که به انقلاب پیروز بند‌نور ۱۳۵۷ بروی کشور ما نازل شده است کام برداشت.

مبارزه بخاطر افغانستان مترقی و سعادت‌تمند فردا که اینک بالاستقرار حاکمیت خلق در کشور به مثابه وظیفه عاجل و مبرم مبارزه در برابر تمام قوت‌های مترقی وطن پرست قرار گرفته است مبارزه است متشکر و دوار مدار ولی از لحاظ تاریخی قابل حصول و اجتناب ناپذیر. باید این مبارزه را با خنثی ساختن دسایس قوت‌های ارتجاعی که از قدرت خلع شده اند با بالا بردن سطح هوشیاری طبقات و اقشار زحمت‌کش و با تأمین کردن وحدت اراده و عمل تمام نیروهای مترقی و وطن پرست کشور به صورت پیگیر و همه جانبه انجام داد.

شگوفانی بی نظیر کشور هائیکه در آنها ستم طبقاتی ریشه کن شده است، در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی قلب ملیونها انسان را بخود شیفته می‌گرداند و راه انکشاف سریع و سالم اجتماعی را نشان میدهد. بدین گونه است که موج‌های مختلف انقلابی دوران در مبارزه علیه استعمارزودر یک سیل عمومی و بر تو ان بهم میرسند، میلی که در باز و دبه حیات ننگین استعمار و ستم طبقاتی پایان می‌بخشد و درفش پیر و زنی جا وهدان آرمانهای انسان دوران ما را در سر تا سر کره زمین به اهتزاز در میاورد.

با وجود آنکه مشکلات و نارسایی‌های دوره‌های گذشته که اکنون به حیث میراثی به عصر انقلاب تحویل یافته است، فراوان گوناگون و پیچیده میباشند. ولی ما با ایمان قوی و به اتحاد و همبستگی خلق شریف و زحمتکش خود تمام مشکلات و موانع را از سر راه خود دور ساخته و وطن خود را از فقر، بدبختی و دیگر معضلات اقتصادی و اجتماعی نجات میدهیم.

البته درین راه نیروی خلاق و سازنده کارگران، دهقانان و تمام زحمت‌کشان میهن ما بصورت یکپارچه و همدست، راه پیروزی کامل و غلبه بر ناسانسانانی هارا هموار سازد. حرکت ما حالا آگاهانه است، این بدان معنی است که خواستها و نیازهای عاجل و مبرم خلق ما و جا معه ما بر اساس اولیتهای تفکیک و درجه بندی می‌گردد، همین قسم امکانات و منابع مادی و معنوی ما نیز کاملاً مورد توجه قرار دارد.

در دوران تاریک و ظلمت آفرین خاندان انسانکش و وطن فروش نادری، نه تنها ازین منابع و امکانات کار گرفته نمی‌شد، بلکه سعی بعمل می‌آمد که با ایجاد فقر و انداز بهاو تعمیم و حیه عدم مسوولیت کشور عقب مانده ما را با مشکلات تازه تر مواجه گردانند، اما اکنون کاملاً اوضاع بر عکس آن دوران سیاه و استبدادی خط السیر جدیدی اختیار کرده است. ما حتی در همین مدت کوتاه ثمرات انقلاب را در تمام قرا و قصبات کشور و در هر یک از ساحات زندگی اجتماعی و اقتصادی خلق خویش روشن می‌سازد کرده می‌توانیم و یقین داریم که در آینده نزدیک شاهد شگوفایی روز افزون و پیوسته آبا دان بودن کشور عزیز خود خواهیم بود.

خطوط اساسی وظایف انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان

نور محمد تره کی رئیس شورای انقلابی و صدر اعظم
جمهوری دموکراتیک افغانستان مو قعیکه خطوط اساسی
وظایف انقلابی حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان
را از رادیو قرائت می کنند .

بسم الله الرحمن الرحيم
هموطنان گرامی !

قیام مسلحانه ۷ ثور ۱۳۵۷
بمثابه نقطه شروع انقلاب
دموکراتیک و ملی که بر اساس
اراده خلق زحمت کش
افغانستان به رهبری حزب
دموکراتیک خلق افغانستان
بواسطه افسران وطنپرست
وسربازان دلیر انجام گرفت
مرحله تاریخی جدیدی را در
وطن محبوب و پر افتخار ما
افغانستان آغاز نهاد. تحقق
کامل پیروزی انقلاب
دموکراتیک و ملی در این مرحله
تاریخ مستلزم اجرای وظایف
مبهم و ضروری حکومت جمهوری

دموکراتیک افغانستان است
که خطوط اساسی آن بر
مبنای مشی جاری و عمومی
مادر این مصوب شورای انقلابی
جمهوری دموکراتیک
افغانستان تعیین و مشخص
گردیده است البته قبل از
تصریح خطوط اساسی وظایف
انقلابی حکومت لازم می افتد
تا اجمالا درباره پس منظر
انقلاب ۷ ثور روشنی انداخته
شود.

در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲
کودتای نظامی به شرکت یکعده
افسران وطنپرست در
افغانستان بو قوع پیوست که
در نتیجه آن ظاهراً رژیم

سلطنتی ساقط گردید ، زمینه سرنگونی رژیم فاسد و منسوخ سلطنتی با مبارزه پیگیر نیرو های وطنپرست انقلابی به پیشا هنگی حزب دمو کراتیک خلق افغانستان در کشور قبلا آماده گردیده بود و لسی سردار محمد داود مستبد و جاه طلب مزورانه و به شیوه مکیاویستی قدرت دولتی را در وجود خویش متمرکز ساخت و در آغاز به مقصد فریب و عوام فریبی یسک پروگرام بالنسبه مترقی را اعلام نمود که مورد پشتیبانی نیرو های مترقی قرار گرفت ، اما طی پنج سال عملا هیچگونه تغییری در جهت ترقی اجتماعی و اقتصادی کشور رو نما نگردید . بقایای مربوط به سلطنت فر توت و بوروکراسی فاسد و ماشین شکنجه دهنده رژیم سلطنتی و طبقات حاکم ستمگر و استثمارگر در کشور زنده و پا بر جا باقی ماند . باند خاندان سلطنتی محمد نادر در داخل و خارج کشور به همدستی دشمنان داخلی و خارجی خلق افغانستان به دسایس خاینانه سلطنتی خود ادامه دادند ، قدرت سیاسی طبقات حاکم ستمگر و استثمارگر از طرف رژیم ، کماکان اعمال میگردید و در نتیجه قدرت دولتی در افغانستان به طبقات واقشار دمو کراتیک و ملی انتقال نکرد .

محمد داود پس از يك زمان کوتاه باطرد عناصر ملی و مترقی از مقام های دولتی عملا وارد اتحاد با عناصر راستگرا ، مرتجع ، سلطنت طلب و عمال ارتجاع داخلی و خارجی گردید و طرفداران و هوا داران دستگاه کهنه سلطنتی و خاینین بوطن را به مقام های حساس دولتی انتصاب کرد . او در حالیکه مذبو حانه تلاش میورزید تا ماهیت واقعی نیات و هدف های ضد دمو کراتیک و ضد ملی خود را در پس پرده جمله های به ظاهر مترقی و در لفافه عبارت پردازی های انقلابی نما پنهان کند و از خدمت به اکثریت مردم دم زند عملا ماشینی ستمگری رژیم سلطنتی را که نادر سفاک و هاشم جلاد بشیوه استعماری بو جود آورده بودند دست نخورده باقی گذاشت و آنرا تکیه گاه اساسی خود قرار داد .

سیاست ضد ملی داود :

محمد داود مستبد و عوام فریب در حالیکه در گفتار با صطلاح مترقی بود و لسی در عمل يك سیاست ضد دمو کراتیک و ضد ملی و خاینانه را تعقیب کرد آزادی های سیاسی مردم را در بند کشید حقوق دمو کراتیک شانرا سلب کرد و بابیشرمی تمام خلق آزاده افغانستان را بشیوه اداره استعماری تحقیر

و توهین کرد ، باین معنی که گویا مردم افغانستان تاکنون به رشد طبیعی سیاسی خود نرسیده اند. رژیم سیاه داود بدون کوچکترین احترام به پیکار قهرمانانه خلق افغانستان علیه استعمار ، استبداد و ارتجاع و قیحانه ادعا نمود که چند عنصر فاسد و عمال ارتجاع و امپریالیزم در رهبری حزب نام نهاد به اصطلاح « انقلاب ملی » که ماهیتاً ضد انقلابی و ضد ملی بودند گو یا میتوانند مردم زحمت کش ما را به رشد طبیعی ، برسانند .

رژیم اختناق و ترور محمد داود بمنظور فریب توده ها ، تخدیر هشیاری و منحرف ساختن آنان از حقایق بخصوص مقوله بزرگ و علماً پر مفهوم انقلاب را بازیچه خود ساخته بود و بغرض جلو گیری از اشاعه اندیشه های انقلابی پیشرو عصر ما و بمنظور جلو گیری از آگاهی توده های

مردم خائنه ایدئولوژی علمی را وارد خواند و ایدئولوژی غیر علمی با اصطلاح « ملی » خود ساخته ، التقاطی بی پایه و جعلی خویش را که عملاً فاقد محتوی ملی بود اشتهار میکرد .

وضع اقتصادی رژیم داود:

وضع اقتصادی کشور در اثر سیاست اقتصادی اسارت آور رژیم محمد داود که با فساد اداری ، قانون شکنی ، خود

سری ، رشوه ستانی ، اختلاس و سوء استفاده های گوناگون همراه بود بنحو روز افزونی به وخامت می گرائید . سرمایه گذاری ناچیزی در بخش باصطلاح انکشافی ، پلان هفت ساله پیشبینی شده بود که هشتاد فیصد آن متکی به کمک ها و قرضه های خارجی بود . با آنهم رژیم نتوانست طی سال های اول و دوم پلان هفت ساله خود تقریباً پنجاه فیصد مجموع بودجه انکشافی را تدارک ببیند و بمصرف برساند .

چنانکه در سال ۱۳۵۵ - از جمله مبلغ چهار ده میلیارد و بیست و هفت میلیون افغانی بودجه انکشافی پیشبینی شده صرف هفت میلیارد و نهصد و پنجاه و هفت میلیون افغانی و در سال ۱۳۵۶ - از جمله بیست میلیارد و دو صد سی و سه میلیون افغانی در حدود نه میلیارد و دو صد میلیون افغانی گویا مصرف گردیده است .

رژیم محمد داود بجای آنکه منابع داخلی و خارجی مطمئن را برای تمویل پروژه های انکشافی جستجو نماید حاضر شد که منافع ملی ، وطن و خلق افغانستان را در قمار های خائنه سیاسی خود قربان کند و در برابر وعده بی باطن اصطلاح ، اعطای قرضه های

اسارت بار و باقید و شرط
سیاسی و اقتصادی بسه
تحمیلات نو استعماری خاینانه
تن در دهد .

سیاست خار جی رژیم داود
هر روز بیش از پیش شکل
معامله گرانه ، سازش
کارانه و تسلیم طلبانه تری را
در برابر ارتجاع امپریالیستی
و وابسته به آن بخود میگرفت .

موجز اینکه ، رژیم
محمد داود با تعقیب یک چنین
سیاست ضد دموکراتیک ضد
ملی و ضد منافع خلق کشور در
آستانه تبدیل کامل بیک رژیم
ترو ریستی و فاشیستی ، بیک
رژیم مطلقا وابسته به ارتجاع
داخلی و خار جی قرار گرفت

که از مظاهر آن ترور و قتل
چند تن از جمله یکی از بهترین
فرزندان وطن پرست و زحمت
کش خلق کشور (خیبرشپید)
و نقشه گرفتاری و حبس غل
و زنجیر ، ترور و اعدام وطن -

پرستان انقلابی و سر کوب
نیرو های ترقی خواه و وطن
پرست و دموکراتیک از جمله
اعضای موجود شورای انقلابی
جمهوری دموکراتیک افغانستان
بود . بدین قرار کاملا آشکار

و قابل درک بود که توده های
مردم در تحت پنجه های خونین
رژیم ظاهر شاهی و داودی در
ظلم و ستم در فقر و بیکاری در
بیماری و بیسوادی دست و پا
می زدند و نارضایی آنان به

صورت همه جانبه کسب شدت
کرده و رژیم مستبد محمد داود
کاملا از خلق تجرید و رو برو
برضد آن قرار گرفته بود .

این نارضایی ها در آخرین
روز ها از حالت بالقوه به
بالفعل و از حالت تراکم کمی
خود به تغییرات کیفی منجر
گردید و شرایط عینی و ذهنی
آغاز انقلاب دموکراتیک و ملی
در کشور نضج یافت و در اثر
آن قیام انقلابی مسلحانه عفت

ثور ۱۳۵۷ به رهبری حزب
دموکراتیک خلق افغانستان در
روز روشن و در کمترین زمان
و با کمترین ضایعات طومار
سیاه رژیم ترو ریستی و طراز
فاشیستی محمد داود رادرهم

پیچید . بدین جهت قیام انقلابی
هفت ثور به معنی واقعی کلمه
یک انقلاب ظفر آفرین خلق
افغانستان است نه یک کودتا .

وظیفه انقلاب :

اکنون شورای انقلابی و
حکومت جمهوری دموکراتیک
افغانستان که پس از انجام قیام
مسلحانه هفت ثور متکی بر
اراده خلق آزاده و زحمتکش
کشور تشکیل یافته و حاکمیت
طبقات و اقشار دموکراتیک
خلق افغانستان را تمثیل
میکنند خود را موظف میدانند
تا به پشتیبانی و اشتراک توده
های وسیع مردم انقلاب
دموکراتیک و ملی را که در
افغانستان بصورت قانونمند و

پیروز مندانه آغاز گردیده است تحکیم و تکامل بخشند و در جهت پیروزی نهایی رهبری کنند .

حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان با در نظر داشت تدارک شرایط برای ایجاد شورای انقلابی خلق و تدوین قانون اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان و با در نظر داشت جدی اصل مصوونیت و آزادی دموکراتیک افراد و خانواده ها، تامین و تحکیم قانونیت دموکراتیک در کشور، احترام به اساسات دین مقدس اسلام، احترام به عنعنات و سنن پسندیده ملی و به اصل ملکیت شخصی و وظایف انقلابی خود را در این مرحله مطابق به خطوط اساسی ذیل ایفا میکند .

در عرصه سیاست داخلی:

در حالیکه دفاع از تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و استقلال ملی کشور، دفاع قاطع از دست آورد های انقلاب هفت ثور ۱۳۵۷، فلج و سرکوب نمودن نیرو های ضد انقلاب، تامین وحدت عمل کلیه نیرو های دموکراتیک و ملی، ترقی خواه و وطنپرست در دفاع از انقلاب، تامین امنیت، مصوونیت، آزادی و وحدت خلق کشور از وظایف درجه اول حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان است . حل مسایل از بین بردن عقب ماندگی

اقتصادی، ایجاد یک اقتصاد مستقل ملی، تسریع آهنگ رشد اقتصادی رشد و عصری ساختن زراعت و مالداری، صنعتی ساختن کشور و اعتلای سطح زندگی توده های مردم مستلزم آنست که در زودترین زمان ممکن تحولات بنیادی، اجتماعی و اقتصادی زیرین اجرا شود .

۱- انجام اصلاحات ارضی دموکراتیک به نفع دهقانان زحمتکش و با اشتراک فعال خود آنان، و آباد ساختن زمین های بایر، بسط و اصلاح سیستم آبیاری، و حل مساله چراگاه ها .

۲- الغای مناسبات کهنه فیودالی و ماقبل فیودالی .

۳- اتخاذ تدابیر و اقدام های لازم در زمینه تجارت داخلی و خارجی، به نفع مردم و مصالح ملی کشور .

۴- تقویه سکتور دولتی اقتصاد، با پلانگذاری علمی و استقرار حاکمیت موثر بر ذخایر و منابع طبیعی کشور و پرورش کادری ملی .

۵- دموکراتیک کردن حیات اجتماعی و دستگاه دولتی .

۶- حل دموکراتیک مساله ملی .

۷- طرد نفوذ نو استعماری امپریالیزم و وابسته به آن در عرصه های مختلف اعم از

۱۱- وضع و تطبیق قوانین دموکراتیک در تمام عرصه ها و الغای کلیه قوانین، مقررات و موسسه هایی که با آرمان ها و اصول انقلاب هفت ثور ۱۳۵۷ در تناقض است .

۱۲- تا مین تساوی حقوق زنان با مردان در کلیه زمینه های اجتماعی اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و مدنی .

۱۳- حل دموکراتیک مساله کوچی ها .

۱۴- حمایت از صنایع و تولید داخلی در برابر رقابت اموال خارجی و تشویق، حمایت ، کنترول و رهنمایی سرمایه گذاری های خصوصی در صنایع و موسسه های کوچک و متوسط .

۱۵- بسط مناسبات اقتصادی و همکاری های فنی با کشور های دوست و جلب قرضه های بدون قید و شرط آنها بمنظور تسریع آهنگ رشد اقتصادی کشور .

۱۶- تجدید نظر اساسی در بودجه عواید و مصارف دولت به سود امور تولیدی ، تعلیمی ، صحتی ، عمرانی و رفاه عمومی .

۱۷- تجدید نظر در سیستم مالیاتی کشور در جهت کاهش

اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی وایدیو لوژیک .

۸- تصفیه دستگاه دولت از وجود عناصر ضدانقلاب، ضد دموکراتیک و ضد منافع خلق و وطن و ایجاد يك اداره دولتی سالم دموکراتیک و خدمت-گزار مردم .

۹- تقویه و تکامل اردوی رهایی بخش ملی و قهرمان جمهوری دموکراتیک افغانستان که از انقلاب و دست آورد های آن دفاع می نماید .

تا مین حقوق کامل و عادلانه برای افسران و سربازان وطن پرست، و به خصوص حق شرکت وسیع آنان، بدون تبعیض و امتیاز دوش بدوش همه وطن پرستان در حیات و فعالیت های سیاسی و اجتماعی در کشور .

۱۰- تا مین دموکراسی به نفع خلق، تضمین حقوق و آزادی های دموکراتیک و برآوردن خواست های اقتصادی و صنفی خلق افغانستان ، اعم از کارگران ، دهقانان ، افسران و سربازان پیشه وران و اهل کسبه ، روشنفکران ، روحانیون ، وطن پرست ، کوچیان زحمت کش ، طبقات و اقشار کوچک و متوسط ، یعنی تاجران و سرمایه داران ملی کشور .

از مالیات غیر مستقیم و افزایش مالیات تصاعدی مستقیم .

۱۸- تثبیت و کنترل قیمت ها در سطح لازم به نفع مردم .

۱۹- تا مین تعلیمات ابتدایی عمومی اجباری و رایگان برای تمام اطفال که به سن تحصیل رسیده اند و ایجاد کلیه شرایط لازم برای مبارزه موثر علیه بیسوادی .

۲۰- بسط تعلیمات متوسطه، عالی و حرفه یی را یگان بمنظور پرورش کادر های علمی و فنی مورد نیاز . تکامل اقتصادی کشور و تجدید نظر بر کلیه پروگرام های درسی در مکاتب و موسسات تعلیمات عالی .

۲۱- ایجاد یک سیستم مترقی فرهنگی ملی و در گام اول تا مین شرایط لازم برای تکامل هنر و ادبیات ، تعلیمات و نشرات به زبان های مادری اقوام و ملیت های ساکن افغانستان .

۲۲- تا مین خدمات صحی را یگان و خاتمه دادن به سوداگری های ضد اجتماعی در امور صحی ، مبارزه علیه بیماری های گوناگون و بسط و توسعه طب و قایومی و معالجوی .

۲۳- اتخاذ تدابیر موثر برای از بین بردن تمام اشکال و انواع ظلم و ستم، بیکاری

و بیسوادی، رشوه خواری و کاغذ پرانی ، احتکار و سود-خواری و قاچاقبری ، و مبارزه علیه فحشا، قمار و اعتیاد به مشروبات الکولی ، چرس ، تریاک و سایر مخدرات .

در عرصه سیاست خار جی:

در حالیکه روابط حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان باکشور های همجوار منطقه و جهان بر ملاک بر خورد آنها در برابر انقلاب دموکراتیک و ملی ما استوار می باشد سیاست خار جی جمهوری دموکراتیک افغانستان عبارت است از :

۲۴- تعقیب سیاست عدم انسلاک و بیطرفی مثبت و فعال، مستقل و صلح جویانه مبتنی بر اصول هم زیستی مسالمت آمیز .

۲۵- استقرار مناسبات حسن همجواری ، دوستی و همکاری با همه همسایگان جمهوری دموکراتیک افغانستان ، تحکیم ، بسط و توسعه همه جانبه مناسبات دو ستانه با همسایه بزرگ شمالی ما اتحاد شوروی ، توسعه مناسبات دو ستانه با هند ، تا مین مناسبات دو ستانه جمهوری دموکراتیک

افغانستان با ایران ، پاکستان
و چین .

حل مساله ملی خلقهای
پشتون و بلوچ بر اساس اراده
خود آنها و بنابر سوا سبق
تاریخی حل این مساله از طریق
مفا همه ها و مذا کره های
صلح آمیز سیاسی میان
جمهوری دموکراتیک افغانستان
و پاکستان .

۲۶- سعی در راه حفظ صلح
جهانی و تحکیم مبانی صلح در
منطقه ، مبارزه در راه خلع
سلاح عمومی و در مرحله اول
برای جلوگیری از اشاعه
سلاح هسته‌یی ، الغاء پایگاه
های تجاوز کارانه نظامی در
خاکهای بیگانه و بسط و تعمیق
دیتانت بین المللی .

۲۷- پشتیبانی از جنبش
های رهایی بخش ملی آسیا
افریقا و امریکای لاتین در مبارزه
علیه استعمار کهنه و نو و
امپریالیزم .

۲۸- پشتیبانی از حقوق
مشروع خلق های عرب برای
آزادی سر زمین های شان از
تحت تسلط و تجاوز اسرائیل
و از حقوق خلق عرب فلسطین
بشمول تشکیل یک دولت
مستقل فلسطینی .

۲۹- پشتیبانی از خواست
های مشروع استقلال طلبانه و

حق طلبانه خلقها و نیرو های
وطن پرست جنوب افریقا در
مبارزه علیه تبعیض نژادی
و اپارتاید .

۳۰- احترام و رعایت اعلامیه
حقوق بشر و منشور ملل متحد .

هموطنان گرامی !

بر فرجام در حالیکه شورای
انقلابی و حکومت جمهوری
دموکراتیک افغانستان وظایف
عظیم و خطیر تاریخی را بعهده
گرفته است از تمام مردم
افغانستان می طلبد که تحت
پرچم و وحدت و اتحاد تمام
نیرو های دموکراتیک و ترقی
خواه ، وطن پرست و ملی به
رهبری حزب دموکراتیک خلق
افغانستان متشکل ، متحد
و بسیج شوند تا به زود ترین
زمان ممکن بتوان و مسلماً می
توان انقلاب دموکراتیک و ملی
خلق افغانستان را به پیروزی
نهایی رساند و در مرحله اول
جامعه دموکراتیک و سپس
جامعه رفاه و خوش بختی ،
جامعه آزاد از قید هر گونه
ستم ملی و اجتماعی فارغ از
استثمار انسان از انسان را
ایجاد کرد .

- زنده باد جمهوری - و ری
دموکراتیک افغانستان .

زنده باد خلق افغانستان

به پیش بسوی صلح ، تحکیم
استقلال ملی ، دموکراسی ،
ترقی و عدالت واقعی اجتماعی .

متن کنفرانس مطبوعاتی رفیق نور محمد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان با روزنامه نگاران خارجی و داخلی

رفیق نور محمد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان روز شنبه شانزدهم ثور ۱۳۵۷ طی یک کنفرانس مطبوعاتی پیرامون انقلاب پیروز مند ثور ۱۳۵۷ کشور و اهداف مقدس آن به ژورنالستان داخلی و خارجی تشریحات داده و سوالات آنرا پاسخ گفتند.

در این کنفرانس مطبوعاتی که در فضای نهایت صمیمانه و دموکراتیک تقریباً دو ساعت بطول انجامید عده از روزنامه نگاران داخلی و نمایندگان آژانسهای معتبر خبررسانی بینالمللی، را دیو و تلویزیون روزنامه ها و مجلات کشورها و مختلف جهان شرکت و رزیده بودند. منشی عمومی حزب دموکراتیک

خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی و صدراعظم طی این کنفرانس که در سالون بزرگ مقر شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان برگزار شد مقدمتاً به نمایندگی از شورای انقلابی از ملاقات با ژورنالستان داخلی و خارجی ابراز مسرت نهوده به زبان انگلیسی پیرامون چگونگی بهمان آمدن انقلاب دموکراتیک و ملی ثور ۱۳۵۷ که به اراده بالقوه و بالفعل مردم نجیب افغانستان توسط اردوی قهرمان قوای مسلح ملی برهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان صورت گرفت مفصلاً تشریحات دادند.

رئیس شورای انقلابی و صدراعظم پس از اظهارات شان در زمینه از ژورنالستان خارجی و داخلی دعوت کردند تا سواالاتشان

رئیس شورای انقلابی و صدراعظم
بصورت نهایت صمیمانه و دوستانه
از آغاز تا انجام به زبان انگلیسی
به آنها پاسخ گفته شد.

هنگام این کنفرانس سلیمان لایق
وزیر رادیو تلویزیون و بارق شفیعی
وزیر اطلاعات و کلتور نیز حاضر
بودند.

را آزا دانه طرح نمایند .
متعاقباً نامه نگاران داخلی
و نمایندگان روزنامه ها، آژانسها
رایو و تلویزیون ممالک مختلف
جهان که به کابل آمده بودند در
فضای نهایت آزادی و دموکراتیک
از نور محمد تره کی در قسمت های
مختلف با ارتباط به انقلاب شور
۱۳۵۷ سوا لاتی نمودند که از طرف



خانم هاو آقایان!

اولاً شما را به نمایندگی از شورای انقلابی جمهوری
دموکراتیک افغانستان خوش آمدید می گویم .
ازینکه شما به انکشافات اخیر در افغانستان علاقه گرفتید
اظهار امتنان میکنم .

میتوانم بشما داستان مختصر انقلاب را شرح دهم . این انقلاب
به اساس دستور و تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان
انجام یافت .

این بار اول است که بدینا اعلام میکنم که حادثه اخیر کودتا توسط یکعده عساکرو رهبران
اردو نبود بلکه حزب رفقای خود را در ساحه نظامی تربیه کرد و ما کوشیدیم تا آنها
خود را در جهت حزب روی این دلیل بیسیج نمایند که روزی بتوانند با ما یکجا مردم افغانستان
را از چنگ بی رحمی و اختناق از رژیم اشرافی نجات بخشند.

از زمان تاسیس حزب که سیزده سال سیگذرد یعنی از روز اول جنوری ۱۹۶۵ به این
طرف با همکاران و رفقای خود را در اردو به تدریج تربیه کردیم ، شعور سیاسی دادیم ،
رهنمایی کردیم و ما این حقیقت را اظهار کرده ایم که در هر موقع توان آنرا داشتیم که
به اشراف ضرب و وارد سازیم حتی سه سال قبل ، مگر ما مدتی کوشیدیم تا با اشراف در نیفتیم
و همیشه از ایشان خواستیم تا با مادر حکومت به حیث یک جبهه سهمی بدهند .

داود در بیانیه خطاب به مردم که ما از آن پشتیبانی کردیم اعلام کرد که که برای
اجرای امور کشور جبهه تشکیل خواهد داد و ما تقاضا داشتیم تا از مادر حکومت دعوت
نمایند و ما را به حیث یک حزب بحق شرکت بدهد و ملت بدهد مگر او همواره این تقاضا را رد میکرد
و مادر موقفی نبودیم که بتوانیم عملاً اقدامی بکنیم . بالاخره بصورت وقیح و بیرحمانه

ما را در زندان انداخت حزب مجبور شد تا دست به اقداماتی زده و علیه او قیام نماید. قبل از اینکه ما را به زندان بیندازند احساس میکردیم که در آینده خیلی قریب داو دا اقداماتی علیه ما خواهد کرد لذا ما به رفقا و همکاران خود در اردو هشدار دادیم که در صورتیکه ما را به زندان می‌اندازند معنی این امر آنست که حزب را نابود می‌سازند و آنها باید دست بکار شوند و من حقیقتاً نسبت به فراست و عمل متین ایشان در این راه سرهون هستم، رفقای اردو در روشنایی روز به بمباران سرگزاشرافیت آغاز کردند.

او تسلیم نمیشد به التیماتوم های مکرر رفقای ما که خود دوی، فامایش و وزراء به قوای ما تسلیم شوند و قعی نگذاشت او بر رفقای ما گلوله باری می‌کرد تا آنکه همکاران ما مجبور شدند به فیرستقابل دست بزنند که در اثر آن او و بعضی از اعضای فامیلش از بین رفتند و بالاخره انقلاب پیروز گردید و ما آنچه را که شما از رادیو شنیدید و در روزنامه مطالعه کردید اعلام داشتیم. این بود مختصر داستان انقلاب که به شما ارائه کردم.

نقطه عمده را که می‌خواهم تاکید نمایم آنست که این حادثه صرفاً کودتایی توسط یک دسته سر بازان و صاحب منصبان نبود بلکه انقلاب عظیمی بود که از جانب حزب ما که از فعالیت آن تقریباً (پانزده) سال میگذرد بهره افتاد. یکبار دیگر شما را خوش آمدید گفته و آماده ام به هر سوالیکه شما ژورنالستان در این مورد داشته باشید جواب بدهم زیرا باری خودم ژورنالست بودم من بحیث آمرانسی باختر کار میکردم و مدت زیادی را در مطبوعات گذشتاندم، مگر نظر به عقاید سیاسی ام تقریباً (بیست و هفت) سال قبل از ماموریت طرفم و در طول این مدت بصورت مداوم تحت تعقیب پولیس بودم.

سوال نماینده تلو یون فرانس:

جناب رئیس، آیا خود و حکومت خود را کمونیست، سوسیالیست و یا ریفرمیست (اصلاح طلب)

تلقی میکنید؟

جواب: می‌خواهم بگویم که حزب ما قبلاً پروگرام خود در انشر کرده است و این یک پروگرام مترقی است و صرفاً ریفرمیستی نیست چندین نوع ریفرم و جو دار داما حکومت مایک حکومت دموکراتیک است که به مصالح طبقات ستمدیده مردم افغانستان منهدمک میباشد یعنی طبقه کارگر، طبقه دهقان و طبقه متوسط خورده بورژوازی و موجودیت ما به خاطر مردم است.

سوال: آیا با اتحاد شوروی روابط مخصوص خواهد داشت؟

جواب: روابط ما با همه کشورهای همسایگان ما و سایر ممالک استکی

به پیمانۀ پشتیبانی شان از حکومت انقلابی ما و کمکشان در ساحه های سیاسی و اقتصادی خواهد بود.
سوال: جناب رئیس ایامعنی این امر اینست که شما از یک سیاست کاملاً غیر منسلک پیروی میکنید؟
جواب: بلی کاملاً درست است ما غیر منسلک خواهیم بود و دوستی ما با دیگران مربوط به پیمانۀ کمک و پشتیبانی شان از ما خواهد بود.

سوال: در (۱۹۷۳) شما از داو پشتیبانی کردید آیا در آن موقع ممکن نبود که انقلاب بدو ندادند به راه انداخته میشد.

جواب: شما درست میگوئید مگر ما فکر میکردیم که شاید داو در حقیقتاً به منفعت طبقه ستم دیده مردم کارها را بی انجام دهد و نه تنها ما را بلکه تمام ملت را فریب داد.
وی بیانیه بی بنام خطاب ب مردم ایراد کرد که به مقایسه اهداف رژیم های مترقی بود ما ازین بیانیه راضی بودیم و حق با ما بود که از داو در روشنی این بیانیه پشتیبانی کنیم.
سوال: نماینده نیویارک تا میز:

آیا گفته میشود که روابط شما با ایالات متحده امریکه چه نوع خواهد بود؟

جواب: بلی چنانکه قبلاً تذکر دادم ما کوشش خواهیم کرد تا روابط خود را با ایالات متحده دوستانه نگهداریم مگر باز هم میگوئیم این روابط مربوط به پیمانۀ پشتیبانی سیاسی و اقتصادی آن کشور با حکومت انقلابی خواهد بود.

سوال: مقصدتان از پشتیبانی اقتصادی چیست؟

جواب: مقصد از پشتیبانی اقتصادی عبارت از دادن کمک و سهمگیری در پروژه های ماست و مفهوم اقتصاد بحیثیک کل البته خیلی وسیع است که توضیح آن در اینجا گنجایش ندارد اگر در ساحات سیاسی و اقتصادی، حکومتی با ما همکاری مینماید ما دوست خوبی برای آن خواهیم بود و هیچ کشوری استثناء شده نمیتواند.

سوال: آیا فکر میکنید که کشورهای رو به انکشاف چون افغانستان به استثمار اقتصادی بیشتر از استعمار نو کشورهای بزرگ و آجه خواهد بود؟

جواب: این کمک باید بلا قید و عاری از هدف های استعماری نو و امپریالیزم باشد.

سوال: نماینده مجله تا میز:

اولاً یک سوال ضمنی در ساحه سیاست خارجی دارم. آیا میخواهید با ما ملکه همجواری که افغانستان با آنها محاط میباشد و با مالک منطقه روابط دوستانه داشته باشید و این روابط چگونه خواهد بود؟

بطور مثال آیا از سوال پښتونستان جانب داری میکنید یا به نحوی از انجا به آن علاقه میکنید .
 سوال دو می من که به سیاست داخلی ارتباط میکنید اینست که آیا افغانستان
 کشوری و یا گروهی از کشورهای ابرای انکشاف خویش به حیث نمونه قبول میکنید.
 جواب: در جواب سوال اول باید بگویم که میخواهیم تا روابط دوستانه و همسایگی
 نیک خود را با کشورهای همجوار ادامه بدهیم و باز هم تاکید میکنم که این امر مربوط به
 پشتیبانی آنها از ما و شناسایی ما از طرف ایشان بطور صادقانه است.
 موضوع پښتونستان یک موضوع سیاسی است ما آنرا تحت مطالعه داریم و علاقمند
 حل صلحجویانه و دوستانه آن با برادران پاکستانی خویش میباشیم.

بجواب سوال دومتان اظهار میدارم که ما از خود مودل یا نمونه داریم، انقلاب
 مانمودی از خود ما بود. مادر تاریکی شب کودتا نکردیم مشاهده میکنید که این
 یک نمونه افغانی است و در این منطقه این امر سابقه نداشت. پس ما کشور خویش را به اساس
 نمونه دل خود و به اساس شرایط خود و آنچه فکر میکنیم که به منفعت مردم افغانستان است
 انکشاف میدهیم مقصد از مردم مستم دیده کارگرو دهقان و سایر قشرهای جامعه افغانی میباشد.
 سوال نماینده فرانک فورتر روندش او المان غربی:

ایا حکومت شما ترتیبات امنیتی دو جانبه و یا چند جانبه را در منطقه پیشبینی میکنید و یارد
 مینماید؟

جواب: چنانچه قبلاً اظهار داشتیم ما سیاست عدم انسلاک کشور خویش را حفظ
 میکنیم و هرگز در کدام پکت نظامی سهم نخواهیم شد. ما این کار را نمیکنیم و حتی خواهان
 آنیم که سایر ملل و کشورهای شمول در چنین پکتها احتراز ورزند و آرزوی مندی
 ماصالح و آزادی در تمام دنیا بشمول افغانستان است.

سوال نماینده آژانس پولیند:

مسوولیتهای آنی و اولی شما در صحنه سیاست اجتماعی و اقتصادی چه می باشد؟

جواب: ما خواهان اصلاحات ارضی به معنی حقیقی آن میباشیم ما خواهان رهنمایی تجارت خویش میباشیم
 ما خواهان کمک تمام کشورهای دوست به منظور انکشاف پروژههای خود میباشیم.
 ما واقعاً خواهان انکشاف رفاه اقتصادی مردم کشور خود هستیم نه در کلمات مانند سابق
 بلکه بطور واقعی.

سوال: آیا پروگرام اصلاحات ارضی خاصی برای افغانستان در دست دارید؟

جواب — بلی داریم لیکن مطالعه جنبه های تخنیکی این پروگرام ایجاب وقت را می کند و بعداً به مرحله اجرا گذاشته خواهد شد. ما قبلاً جنبه های تخنیکی این پروگرام را مورد مطالعه قرار نداده بودیم ولی حالا باین مطالعه خواهیم پرداخت .

سوال نماینده اندین اکسپرس :

آیا عملی ساختن پروگرام اصلاحات از اضی قبل از رسیدگی بمسائل اجتماعی ممکن است؟ جواب — ما معتقدیم که تحولات اجتماعی تا زمانیکه تحولات اقتصادی برآه نیفتد، میسر شده نمیتواند و از همین جاست که ما میخواهیم نخست بعضی تحولات اقتصادی را ایجاد کنیم تا در نهایت ذهنیت جامعه را تغییر داده بتوانیم.

سوال نماینده آژانس یوگوسلاویا :

قرار بود جلسه دفتر انسجام کشورهای غیر منسلک در کابل دایر گرداکنون که این جلسه در نیویارک صورت میگیرد آیا وزیر خارجه تان را غرض اشتراک در این جلسه خواهید فرستاد تا سیاست عدم انسلاک شما را توضیح دهد .

جواب — این امر تحت مطالعه جدی ما بوده و افغانستان در این جلسه اشتراک خواهد کرد. من و همکارانم از اینکه نه توانستیم و زرای خارجه شامل این دفتر را بکابل دعوت کنیم متأسر هستیم شاید وزیر خارجه را بفرستیم .

سوال — شما توضیحا تیهد رباره حزب دموکراتیک خلق دادید، گفتید ظاهراً این حزب یک حزب غیر قانونی بود اما فعالیت های مخفی داشت حالا که این حزب زمام حکومت را در دست گرفته آیا اسناد قبلی حزب هنوز هم در دست است یا خیر ؟

جواب : بشما میگویم که این حزب همیشه غیر قانونی نبوده، در قانون اساسی زمان ظاهر شاه ماده بی بود که بموجب آن احزاب سیاسی تشکیل شده میتوانست ولی آنها تشکیل احزاب را محدود ساخته بودند و می گفتند که قانون دیگری از طرف وزارت داخله وضع خواهد شد که بموجب آن کدام حزبی تاسیس گردد ولی آنها بما گفته نمیتوانستند که حزب را تشکیل ندهید، زیر ا قانون سادریا قانون اساسی به هر کس حق تشکیل حزب را قایل بود لهذا ما ازین قانون اساسی استفاده کرده و در اول جنوری ۱۹۶۵ از آن سرام خویش را در هفته نامه بی بنام خلق انتشار دادیم .

فکر میکنم سوال جواب شمارا گفته باشم این حزب به طور همیشه زیر زمینی نبوده در زمان داو دهم برای سه یا چهار سال این حزب زیر زمینی نبود مگر هنگامیکه وی قانون

اساسی نا درست و دروغین خود را اعلام کرد و جز حزب خود همه احزاب را غیر قانونی اعلام نمود ما دست به احتیاط زده و از صدور اعلامیه ها و نشرات در باره فعالیت های حزب خود داری کردیم. مگر در سه و نیم سال اول دوره د حزب ما نیمه قانونی بود. سوال نماینده اسوشیتد پرس:

ایا به احزاب سیاسی دیگر اجازه فعالیت خواهید داد؟

جواب - بلسی این موضوع تحت مطالعه ماست اگر ایشان مخالف پروگرام و مخالف انقلاب ما نباشند شاید با آنها اجازه فعالیت بدهیم این بسته به تصمیم آینده ماست. اکنون چیزی گفته نمیتوانیم این حزب تقریباً از (پانزده) سال باین طرف موجود است و اکنون رهبری کشور را بدست دارد و سوال شما را منی بر اینکه به احزاب دیگر اجازه فعالیت خواهیم داد یا خیر در آینده جواب خواهیم گفت.

سوال نماینده مانچستر گاردین:

موقف دین اسلام در کشور شما چه سان خواهد بود آیا شما سناسک اسلامی را به جامی آورید و آیا شما از رهبران مذهبی در کشورتان انتظار مخالفت دارید؟

جواب - طوریکه در اعلامیه رادیویی خویش تذکر دادیم با حقیقتاً به اساسات اسلام احترام داریم ما کسی را از اجرای مراسم مذهبی منع نمیکنیم علیه ما پروپاگند بزرگی برافراشته، ملت ما یک ملت مسلمان است و ما در خدمت این ملت هستیم مادر نظر اندازیم در امور مذهبی مداخله کنیم.

سوال نماینده بی بی سی:

آیا در نظر دارید که قوانین جدیدی وضع کنید و قوانین را بیشتر بر شرعیت مرتب سازید؟ جواب ما اساسات دین اسلام را در امور اجتماعی خود و در جامعه خود احترام می کنیم ما به اساسات اسلام اتکاد داریم و همین گفته برای معرفی ما کافیست.

سوال نماینده آژانس جمهوریت دموکراتیک المان:

تحولات اخیر را که در کشور و نما گردید، انقلاب دموکراتیک عنوان گردید آیا ستیقن هستید که مردم از آن قدر دانی خواهند کرد و آیا متضمن حصول اهداف این تحول انقلابی خواهد بود؟ جواب - روشنفکران این حزب را قبول کردند تعداد اعضای ما سال و سال گذشته به هزارها نفر می رسید شما می توانید آزادانه در شهر و اطراف و اکناف افغانستان شخصاً ملاحظه کنید که آیا کسی مخالف ما است فکر نمیکنم قشری در اجتماع موجود باشد که با ما مخالف باشد.

سوال - آیا گفته می‌توانید که تعداد اعضای حزب به چند می‌رسد ؟

جواب - گر چه اکنون این حزب اقتدار را بدست دارد و دیگرزیرزمینی نیست تعداد اعضای آنرا گفته نمی‌توانم .

سوال - آیا گفته می‌توانید قبل از کودتا تعداد اعضای آن به چند می‌رسید ؟

جواب - در آن فرصت تعداد اعضا و حامیان نزدیک آن به پنجاه هزار می‌رسید .

سوال - آیا راجع به ترکیب شورای انقلابی چیزی گفته می‌توانید اطلاعات ما در این باره اندک

است آیا این شورا کاملاً مرکب از اعضای حزب پرچم است و یا نظامیان هم در آن شامل اند ؟

جواب - تا کنون تمام اعضای شورای انقلابی از حزب هستند شورای انقلابی و حکومت هر دو از اعضای حزب تشکیل اند .

سوال - شورای انقلابی چقدر عضو دارد ؟

جواب - در حدود سی و پنج عضو .

سوال - و چند نفر شان از قوای مسلح اند ؟

جواب پنج نفر .

سوال - آیا اینها مربوط به حزب پرچم هستند ؟

جواب - به حزب دموکراتیک خلق مربوط اند ما بنام پرچم یا خلق حزبی نداریم نام رسمی ما

حزب دموکراتیک خلق افغانستان است پرچم و خلق حزب نه بلکه اورگان های رسمی حزب دموکراتیک خلق افغانستان میباشد .

سوال نماینده بی بی می :

در روز های اول انقلاب شورای انقلابی قوای مسلح ملی افغانستان عرض اندام کرد آیا این

شورا اکنون منحل شده است ؟

جواب - این در شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک مدغم شده است .

مصلحت برای مادر این بود که در روز اول اعلام کنیم که این قیام توسط قوای مسلح ملی

صورت گرفته است . من در همان شب عملیات را اداره می کردم . مرا از جیس بیرون آوردند و بحر کز

عملیات بردند و تمام هدایات را صادر می کردیم و قوای نظامی بصورت کامل اطاعت می کردند آنها

فرزندان و رفقای ما بودند و همان طور یکه پدر به فرزند خود هدایت میدهد که چه کند و فرزندان

آنرا انجام میدهند .

سوال - کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق تا چه وقت زمام امور را در دست خواهد داشت؟
سوال يك خيرنگار ديگر: کدام يك، کمیته مرکزی یا شوراي انقلابی و یا حکومت در راس امور
قرار دارد؟

جواب - کمیته مرکزی اکنون امور را رهبری میکند. حکومت و شوراي انقلابی از طرف
کمیته مرکزی رهبری میشود و به صراحت باید اظهار کنم که کمیته مرکزی موجود است.
و کمیته مرکزی شوراي انقلابی صلاحیت داد تا به امور کشور رسیدگی نماید و شوراي انقلابی
حکومت را انتخاب کند و طوریکه شنیده شد شوراي انقلابی حکومت را انتخاب کرد و اکنون حکومت
در نزد شوراي انقلابی مسوول است و شوراي انقلابی توسط کمیته مرکزی تعیین گردیده است.

سوال - آیا شمار رئیس کمیته مرکزی میباشد؟

جواب - من سرتر جنرال ان هستم.

سوال - شما رئیس و سرتر جنرال کمیته مرکزی هستید؟

جواب - هست ریاست کمیته مرکزی وجود ندارد و صرف سرتر جنرال در را مقرر میگردد.

سوال - آیا تا معین یک رژیم مادر یا لیست و یا مارکسیست در کشوری مانند افغانستان با قوانین

اسلامی تصادم نخواهد کرد؟

آیا اصلاحات ارضی شما و اقدامات اجتماعی شما با اساسات اسلام تصادم میکنند و یا خیر؟

جواب - اساسات اسلام متقاضی آن است که اصلاحات در جهت منفعت مردم صورت بگیرد و

اصلاحات ارضی مخالف اساسات اسلام نیست.

سوال - ولی یک رژیم مادر یا لیست و یا مارکسیست همچو مخالفت دارد.

جواب - آنچه مادر نظر داریم و در پروگرام ما که سیزده سال قبل طرح گردیده و متأسفانه

آنرا با خود نیاورده ام و هنوز آنرا تعقیب میکنیم ما ر کسبیم و لیننیزم مطرح نیست ولی با اینهم يك
پروگرام خیلی مترقی و ملی و دموکراتیک است.

سوال - گفتید در این پروگرام ما ر کسبیم مطرح نیست.

جواب - در این پروگرام چیزی از ما ر کسبیم و لیننیزم نه گنجا نیده ایم.

سوال - آیا حزب تان را يك حزب مارکسیستی یا غیر مارکسیستی تلقی میکنید.

جواب - شما میتوانید پروگرام ما را مطالعه کنید و دریابید که حزب ما چگونه حزبی

است حزب ما حزب کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشه‌وران و بورژوازی کوچک

و متوسط میباشد و اسم رسمی آن حزب دموکراتیک خلق افغانستان است. اکنون اگر شما

توجه دیگری میکنید بر بو طبه شماست.

سوال—راجع به توجه حزب تان چه گفتید؟

جواب—حزب ما حزب دمو کراتیک خلق افغانستان است مگر پرو پاکندهای کشور شما آنرا بحیث یک حزب کمو نیست معرفی میکنند.

سوال—ایا این یک حزب کمو نیست نیست؟

جواب—نه خیر ما در افغانستان حزب کمو نیست و بنام حزب کمو نیست نداریم ما چنین چیزی در افغانستان نداریم نام ما حزب دمو کراتیک خلق افغانستان است.

سوال—ولی مادمو کراتیک خلق را بحیث یک حزب مارکسیستی تلقی میکنیم اما شما با این موضوع مخالفت دارید.

جواب—دوستان ما با آنچه میگوییم گوش فرادهیند ما میگوییم که نام حزب ما حزب دیمو کراتیک خلق افغانستان است.

سوال—بلی دو روز قبل رادیوی شما توضیحی به نشر سپرد که در آن مطبوعات ارتجاعی امپریالیستی به باد انتقاد گرفته شد اگر ما حکومت شما را یک حکومت مارکسیستی معرفی کنیم به نظر شما آیا ما امپریالیست و مرتجع خواهیم بود و یا این معرفی را منصفانه خواهید شمرد؟
جواب—نه خیر حتی اگر ما را بنام دمو کراتیک خلق افغانستان هم یاد کنید شما با زهم امپریالیست هستید.

امپریالیزم یک اصطلاح علمی است کسی معنی آنرا تغییر داده نمیتواند.

اینکه شما خوب هستید یا بد باین امر که ما را بنام مارکسیست و یا بنام دمو کراتیک خلق یاد کنید متعلق نیست ما از همه دوستان خود و از مردمان همه جهان انتظار داریم که ما را بنام حزب دمو کراتیک خلق افغانستان بخوانند با پروگرام خود ما، پروگرام ما در هر جا نشر شده و همه از آن مستشعرا ند.

سوال—ما تا کنون شرح مبسوطی درباره پروگرام شما بدست نداریم جز اولین اعلامیه های رادیویی تان که صراحت کامل داشت ولی ما از شما بحیث یک عالم و شخصی که سا لهای دراز مطالعه کرده سوال میکنیم که آیا در این پروگرام مفکوره های مارکسیستی نفوذ دارد، ما قادر نیستیم آنرا مطالعه کنیم چون آنرا یافته نمی توانیم.

جواب—هر کسیکه از کارگر، دهقان و بورژوازی کوچک و متوسط یاد کند امپریالیست

ها و را کمو نست میخوانند.

سوال - مار کسبیزم و کمو نیزم دو چیز مختلف است و سوال ماراجع به مار کسبیزم بود.
جواب - شاید مار کسبیزم و کمو نیزم عین چیز باشد.

سوال - در کانگرس حزب کمو نیست هند که اخیراً در دهلی دایر گردید شما هیاتی
و یا اقلاً پیامی فرستادید آیا این امر حقیقت دارد؟

جواب - نه خیر ما هیاتی نفرستاده ایم بلکه پیامی فرستادیم و به هر حزب پیام میفرستیم.

سوال - آیا قتل رهبر اتحادیه کارگران میرا کبر خیبر باعث گردید که انقلاب
در این فرصت بر راه بیفتد؟

جواب - بلی تا اندازه بی این گفته حقیقت دارد ما او را به احترام زیاد دفن کردیم و در مراسم
تشییع جنازه اش هزاران نفر اشتراک کرد، ولی داو داز مشاهده این صحنه به خشم آمد
نه تنها او بلکه تمام حاسیان وی در داخل و خارج و آنها را صادر کردند که ما محبوس شویم.
شمار است میگویند که همین حادثه آغاز کار بود و وقتی ما به زندان افتادیم قشون
دمو کراتیک خلق باین اندیشه افتاد که باید عکس العمل نشان بدهد.

سوال - محترم رئیس به اجازه شما میخوانم کمی به عقب برگردیم. در ۱۹۷۷ حزب پرچم
و خلق ائتلاف کردند آیا گفته می توانید که اختلاف نظرهای اساسی بین آنها چه بود؟

جواب - رفیق! پرچم و خلق هر دو یکی است و بین شان تفاوتی وجود ندارد اما از هم دیگر جدا نبودیم
و مستقیماً به دشمنان خود آتش می ریختیم، اینکه دو حزب وجود داشت حقیقت ندارد صرف
سؤ تفاهاتی عرض اندام کرده بود که ما آن را مرفوع ساختیم.

سوال - شاید تفاوتی میان این دو تکتیکی بوده است ستراتژی یکی و یا ایدئالوژی یکی، بطور
مثال نظر پرچم و خلق در حصه همکاری با رژیم داو دت باین داشته است؟

جواب - این اختلاف نظر کلی نبود پرچم و خلق همیشه یک حزب و دارای عین اهداف
و خواست ها بوده است و در محاذ مشترکی می جنگیدند. پروگرام ها و تکتیک های شان
یکی بود و ما هیچگاه دو حزب مختلف نبوده ایم طوری که قبلاً گفتیم پرچم و خلق نام
هفته نامه ها است که او رگان حزب دمو کراتیک خلق افغانستان بوده اند.

سوال - ولی این دو هفته نامه مفکوره مختلف را پخش می کردند؟

جواب - نه خير شما خو دديده سي تو انيد كه هر دو نامه بهر حزب دمو كراتيك خلق افغانستان رادر پيشاني داشتند.

سوال ژورناليست چاپاڼي :

آيا در نظر داريد در آينده نزديك انتخابات عمومي دايه سازيد؟

جواب - بلي به سجر ديکه شرايط در کشور اجازه دهد ما به هر اقدامي که به نفع مردم باشد دست خواهيم زد به شمول انتخابات .

سوال - آيا اين امر چقدر طول خواهد کشيد؟

جواب - پيشيني اين موضوع در حال حاضر نسبتاً مشکل است.

سوال نماينده رويتر :

آيا گفته ميتوانيد كه تعداد اعضاءي كميته مركزى و شوراي انقلابي چند است و چند عضو ايشان از قواي مسلح ميباشد ؟

جواب - اين سوال را قبلا جواب گفتم.

سوال - تعداد اعضاءي كميته مركزى چند است؟

جواب - افشاي اين تعداد را فعلاً مصلحت نمي بينم.

سوال - چرا مصلحت نمي بينيد؟

جواب - اين امر بما ارتباط دارد و هدايت شما در مورد هي لزوم است به عبارت ديگر در امور داخلي ما مداخله نكنيد.

سوال نماينده لاس انجلس تا يمز :

آيا به مطبوعات آزاد و عاري از سانسور اجازه خواهيد داد؟

جواب - ماحتى هنوز به انتشارات حكومتي آغاز نكرده ايم و موضوع تحت مطالعه است و در اين مورد آينده تصميم خواهيم گرفت .

سوال ژورناليست كيو بايي :

آيا گفته ميتوانيد كه پرو بلمهاي عمده اقتصادي كه با آن مواجه خواهيد شد کدام اند؟

جواب - بمشكلات زيادي مواجه مي باشيم و ما خواهان كمك از همه منابع مي باشيم. ملايي به شاگردش

گفت: هر گاه گر سنده شدي بر احالي كن تا بر ايت خور دني بدهم. طالب جو اب داد من هميشه گر سنده

ام . ما هم هميشه به كمك اقتصادي ضرورت داريم و به پرا بلمهاي زياد اقتصادي دست و گريبا مي باشيم

چرا از آن سمالك قدر ميكنيم كه كمك بلا قيد و شرط و كمك عاري از ملحوظات استعمار جديده و امپرياليستي

به ما بدهند و این را به صراحت به تمام دنیا اعلام میکنم.

سوال - آیا شما مناسبات اقتصادی با اتحاد شوروی دارید که بایستی روی آن مجدد آمذا کرده کنید؟

جواب - ما همین اکنون با اتحاد شوروی مناسبات اقتصادی داریم و این کشور حقیقتاً به ما کمک زیاد کرده است و ما از اتحاد شوروی و کشورهای دیگر تقاضا داریم تا ما را بصورت بلا قید و شرط یاری بدهند. ما کمک را قبول میکنیم اما کمک با شرایط را قبول نمیکنیم.

سوال - آیا ما اردی در مناسبات اقتصادی تان با شوروی هست که باید تغییر یابد یعنی ناراحتی هایی وجود دارد که باید مرفوع گردد؟

جواب - ما از همگان بشمول اتحاد شوروی خواهش خواهیم کرد تا ما را بیشتر از پیشتر معاونت نمایند، ولی بدون قید و شرط باز هم میگویم که بدون قید و شرط.

این کشور یک کشور آزاد و غیر منسلک است و برخلاف آنچه دستگاه های پروپاگندی میگویند ما قمر کسی نیستیم، ما آزاد هستیم و موافق با شرایط جامعه خود پیش خواهیم رفت مگر هدف عمده ما آنست که رفاه کارگران، دهقانان و اقشار زحمت کش را تامین کنیم.

سوال - آیا در حفظ آزادی چنانچه آرزو دارید به خطر و یا مشکلی رو برو هستید؟

جواب - در حال حاضر نخیر زیرا هیچ کشوری سوجه بی ندارد که در امور داخلی ما دخالت کند. تبلیغات بعضی از منابع ما را به حیث قمر این و آن معرفی کرده و ما اعلام داشته ایم که ما آزاد و غیر منسلک هستیم.

سوال - راجع به روابط تان با هند سوال کرده میتوانم؟

جواب - روابط ما با هند خیلی خوب است. همه همسایگان با هم برادریم. دیروز وقتی که با سفیر پاکستان ملاقات کردم به او گفتم توقع این بود که کشور شما اولین کشوری باشد که سرابه رسمیت بشناسد و تعجب میکنم که چرا یک هفته بعد تشریف آوردید. نگاه میکنید این از جهتی است که ما روابط دوستانه و همسایگی نیک داریم و عین چیز در مورد ایران صدق میکند. پاکستان ما را بر سمیت شناخت و اینک ایران هم به رسمیت شناخته است. با اینهم مادر تعجب هستیم که چرا این شناسایی هادیر تر صورت گرفت ولی از هند مشکوریم چون دومین کشوری بود که ما را به رسمیت شناخت و ما از آن قدر دانی میکنیم.

سوال - به نظر شما تجربه الهندی ناکام شدن به خاطر دارم که وی نظر های شما به نظر های شما داشت و یکسال بعد از به قدرت رسیدن از زبان او شنیدم که دوستی او با کشور

های دیگر منوط به پشتیبانی شان از کشورش میباشد.

جواب— هر کس فکر میکرد که دلها جواب این سوال را میداند، منافع بعضی از کشورها توسط این حکومت مترقی به خطر افتاد علیه او قیام شد و هزاران بیگناه بخاک و خون غلتید ما با چیلی و طبقه زحمت کش آن همدردی داریم.

سوال نماینده هیواد:

ایا حکومت نو در باره ریفورم های جدید کدام پروگرام طرح کرده است؟

جواب— این پروگرام بزودی طرح خواهد شد و برای آن ترتیبات گرفته ایم. این پروگرام طوری طرح میشود که سعادت مردم در آن مضمّن باشد مردم مردمیست که کار میکنند و کارگراست، دهقانان است، زحمت کش است و ما صرف به الفاظ مردم را فریب نمیدهیم به اکثریت مردم کار میکنیم مثلی که داود می گفت او تصریح نمیکرد که مقصدش از اکثریت کیست مگر ما به صراحت اظهار میکنیم که اکثریت مردم عبارت از کارگران دهقانان و زحمت کشان دیگر اند. اینها اکثریت اند و ما برای رفاه آنها کار میکنیم.

سوال— طوریکه شما اظهار داشتید حزب شما بر امانه دارد ولی ما آنرا ندیده ایم آیا شما به اختصار در دو سه جمله گفته میتوانید که در صحنه داخلی کشور به چه اقداماتی دست خواهید زد. از اصلاحات اراضی صحبت کردید و علاوه تا تذکر دادید که برای رفاه طبقه کارگر، زحمت کش جدو جهد خواهید کرد ولی به صورت اختصاص برای اینکه افغانستان برای مردم آن محل زندگانی بهتر شود چه اقداماتی رویدست دارید؟

جواب— پروگرام ما حفظ آزادی ملی کشور و عدم انسلاک بوده و میباشد.

در سیاست خارجی ما خواستار دوستی با همه کشورهای جهان هستیم از صلح و از ملل متحد پشتیبانی میکنیم طوریکه قبلا اعلام داشته ایم.

سوال— از نگاه داخلی علاوه بر اصلاحات ارضی که شما متذکر شدید چه اقدام داخلی دیگری را در نظر دارید؟

جواب— در ساحه تجارت و صنایع حکومت سهم بزرگی خواهد گرفت حکومت این پروژه ها را رهبری و تمویل می نماید.

سوال— آیا موضوع ملی ساختن در بین است؟

جواب— البته ملی ساختن خوب است ولی چیزیکه ارزش آنرا داشته باشد متاسفانه از

اشراف و مستبدین چیزی باقی نمانده که ملی ساخته شود. شما خود ملاحظه کنید که ما چه چیزی را ملی ساخته ایم و انیم همه سرقت شده و به یغما برده شده است.

سوال—ایا پلان های جدیدی در مورد تجارت، سرمایه گذاری خارجی و تعاون خارجی رویدست دارید؟

جواب—ما هنوز در این موارد تصمیم نگرفته ایم و این سوال قبل از وقت است در صورتیکه به نفع کشور باشد انرا قبول می کنیم و در غیر آن نه. هر کاری که می کنیم باید به منفعت کشور باشد.

سوال نماینده رادیو افغانستان:

یکی از پروبلم هاییکه زاده دولت های گذشته است و بما بمیراث مانده موضوع بیکاری است ایا دولت دموکراتیک ملی پلان های عاجلی در دست دارد؟

جواب—این پروگرام کاملاً به صورت اساسی طرح شده و به زودترین فرصت بیشتر از میلیون از هموطنانیکه به خارج رفته اند باز گردند و ما می خواهیم انقدر کار خلق نماییم که اتباع دیگر به افغانستان بیایند و کار کنند. این پروگرام حکومت دموکراتیک ما است.

سوال نماینده انیس:

بر خور دنظام گذشته در برابر قشر جوان و روشن فکر بسیار سطحی و نادرست بود دولت دموکراتیک مادر مورد این قشر که سازنده و روشن است چه تصمیمی اتخاذ خواهد کرد؟

جواب—روشنفکران همیشه نیروی کش کننده اند و در همه کشورها بشمول افغانستان به تمام امور علاقه میگیرند و ما به اینها بسیار توجه خواهیم کرد و اینها را تجدید تربیت خواهیم نمود. می خواهیم ان جوانان و روشن فکرانی را که فقط بخود فکر میکردند، حزب ما و شما و دولت ما و شما انهارا طوری تربیت کند که برای خلق افغانستان خدمت کنند. ما می خواهیم انهارا طوری مجدداً تربیه کنیم که راجع به مردم افغانستان فکر کنند نه مانند گذشته.

ما روشن فکرانی را نمی خواهیم که همیشه در فکر موتر بهتر و نو تر، منزل بزرگتر و باشکوه تر و وسایل راحتی قیمتی تر باشند و فکر مردم گرسنه خود را نکنند.

سوال—ایا گفته می توانید که در دوران جنگ چه تعدادی تلف شده است؟

جواب—انتظار داشتم کسی این سوال را طرح کند.

سوال - و همچنین لطفاً بگویید که بعد از انقلاب چند نفر دستگیر گردیده و چند نفر اعدام شده اند.

جواب - به صراحت باید اظهار نمایم که تمام تلفات از جانب ما و از جانب مستبدین از ۷۲ تا ۷۳ نفر تجاوز نکرده است. پنج نفر همکاران ما اکنون در شفاخانه اند و من شام دیروز از آنها عیادت کردم و احوال آنها را گرفتم و تلفات جانب دشمن و مستبدین اندک بود چون مادر حمله بودیم و چنانکه میدانید چنانچه که حمله میکنند متحمل تلفات زیادتر میشوید و از خود دفاع میکردند و ما حمله میکردیم تلفات ایشان به استثنای داو دو خوشاوندانش و بعضی از وزیرانش گمان نمیکنم که زیاد باشد. این یک پرو پاگند است که هزاران نفر به قتل رسیده اند.

سوال - آیا تمام کابینه داو دقتل رسیده؟

جواب - بعضی از ایشان تلف شده اند زیرا تسلیم نمیشدند.

سوال نماینده آژانس باختر:

در رژیم گذشته نرخ مواد تزاقي و بعضی اشیای ضروری بصورت سرسام آور بلند رفته بود آیا رژیم انقلابی در زمینه تجویزی گرفته است؟

جواب - شما خودتان در بازار دیده، میتوانید که پیش از انقلاب نرخ آرد ۸۳ - افغانی بود حالا به ۶۰ و ۶۰ تنزیل کرده است. گوشت از ۸۵ به ۶۰ افغانی تنزیل کرده است و نرخها را بدون اینکه مداخله کنیم مردم خود بخود پائین آوردند.

شما خود دیده، میتوانید که مردم از حکومت استقبال میکنند آنها چرا از ما با خوشی استقبال میکنند بخاطر یک ما اشرافی و از فاسیل های ممتاز نیستیم در کشور شهرت خوب داریم همکاران ما و رفقای کمیته مرکزی نزد مردم بحیث نمونه شناخته شده اند. بخانه من بروید و از نزدیک ببینید که در چسان یک خانه زندگی میکنم ما استفاده سو و غیر قانونی نکرده ایم و از بین مردم برخاسته ایم بطور مثال من در فاسیلی زاده شده ام که نیمه دهقان و نیمه چوپان بود پس چرا اسرور نباشند که اکنون حکومت دردست کسانی نیست که در طبقه بالا قرار داشتند ما اکنون در اختیار شان هستیم ما خدمتگاران شان و فرزندان شان هستیم ما بهره برداری نخواهیم کرد و ایشان را استثمار نخواهیم نمود ما از استثمارگران نفرت داریم.

سوال - محترم رئیس حالادر کجای زندگی میکنید، در منزل خودتان؟

جواب - اکنون مادر خانه زندگی میکنیم که مورد استفاده داو بود چون این خانه اکنون متعلق بمردم شده است اکنون من در اینجا زندگی میکنم در قصر صدارت و قصر رادو باره به اشرافیان نخو اهیم داد.

سوال - جنرم تره کی پس از کودتا چند نفر دستگیر شده و بر سر گارد جمهوری چه آمدا ایشان به نظر نمیخوردند.

جواب - منسو بین گارد جمهوری وجود دارند ولی تشکیلات گارد منسوخ گردیده است.

سوال - بعد از کودتا چند نفر دستگیر شده اند؟

جواب - تعداد انرا دقیقاً نمیدانم چون لست انرا تا حال بمن نیاورده اند مگر از بیست و بیست پنج نفر تجا و زن میکنند.

سوال - آیا چند نفر اعدام شدند؟

جواب - اکثر وزرای سابق رها شدند و به جنرالها گفتیم بر و ندخانه بنشینند و علیه ما به تبلیغات مؤدست نزنند و ما با حیات شخصی شان مداخله نخو اهیم کرد.

سوال - آیا وحید عبدالله زنده است؟

جواب - نخیر او مقاومت کرد و وحید عبدالله و همه این مستبدان از بین رفتند.

سوال - آیا قوه خرید مردم زیاد خواهد شد و آیا در نظر دارید سزدها را افزایش دهید؟

جواب - بلند بردن، مزد سویه زندگی مردم زحمتکش را بلند نمی برد ما باید قیمت هارا پائین بیاوریم ولی هنوز تصمیم نکر فته نشده است و این امر مربوط به آینده است اگر ما از دیاد سزدها را مصلحت دیدیم این کار را خو اهیم کرد.

سوال - قبل از اینکه این صحبت خاتمه یابد چون مادر باره شما کم معلو مات داریم، دوسه

سوال شخصی را جواب ارائه نمایید. چند سال دارید؟ تعلیماتتان را در کجا تکمیل کرده اید؟ شما ۲۱ ساله هستید؟

جواب - بلی من ۲۱ سال دارم.

سوال - در کجا تحصیل کرده اید؟

جواب - دو صنف را در دهکده پدری ام در مقر درس خوانده ام در جوانی کارگر عادی یک شرکت بودم بعد توسط این شرکت بحیث کاتب به بمبئی فرستاده شدم و در آن جاشبانه به مکتب رفتم و تا صنف ده تحصیل کردم و در ۱۹۳۶ بوطن برگشتم.

سوال - نام شرکت چه بود؟

جواب - شرکت سیوه پستون.

سوال - آیا شما بهیث آتشفشان مطبوعاتی درواشننگتن کار کرده اید؟

جواب - بلی برای ششماه سمت آتشفشان مطبوعاتی را درواشننگتن داشتم.

سوال - آیا شما هرگز در پوهنتون تحصیل کرده اید؟

جواب - نه خیر.

سوال - مگر شما چند کتاب نوشته اید؟

جواب - بلی چند کتاب نوشته ام، رومان و راجع به حیات مردم افغانستان.

سوال - چند ناول نوشته اید؟

جواب - د رحدو دده و یا دو ازده ناول که برخی از آنها رومان های کوتاه میباشد تعداد

آنها را فراموش کرده ام.

سوال - آیا این کتابها را فروخته اید؟

جواب - کتابهای من از طرف حکومت مانسور شد هفته نامه بی را که بنام خلق انتشار میدادیم

آنها را دره شد.

سوال - پس شما هم متحمل مانسور شده اید؟

جواب - ایشان حتی مجلس شورای ملی را مورد سوء استفاده قرار دادند تا آن هفته نامه مصادره

گردید.

تشکرا ز همه شما و امیدوارم سوالات شما را جواب گفته باشم یگانه امید یکه از شما دارم

اینست که بمردم تان آنچه حقیقت است بازگو نمایم.

تجلیل از انقلاب پیروز مند ثور

محصلان هو هیئتی ادبیات و علوم بشری پیروزی انقلاب نجابت بخش و ظفر آفرین ثور را هی
مجلس با هکوهی عصر روز چهارشنبه ۳۱ جوزا در ادب تور هم پوهنتون کابل تحت شعاره انقلاب
ملی و دموکراتیک افغانستان بحیث یک ضرورت تاریخی، تجلیل نمودند.

در آواز مجلس آهاتی چند از قرآن مجید تلاوت شد و سپس پوهاند محمود سوماوز بر تملیحات
عالی پیرا مون اهداف چنین معانیل با هکوه که بخاطر پیروزی انقلاب ثور و استقرار رژیم
انسانی و نجابت بخش جمهوری دموکراتیک که اطراف خلق های با احساس و وطنپرست کشور
ترتیب و بدینگونه احساسات و پیوند های عمیق انسانی شان تبارز می کنند بیانیه هی ابراد نمود.
در بر تملیحات عالی طی بیانیه جامع انقلابی خود این پیروزی بزرگ را به محصلان و جوانان
بهشتاز جامعه تبریک گفته و سلام های گرم و تمنیات نیک را بقی ثور محمد تره گئی مدعی عمومی حزب
دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم و اعضای حکومت جمهوری
دموکراتیک افغانستانرا به جوانان بادرد و وطن پرست کشور رسانیدند.

پوهاند سوماهلوه نمود: براه انداختن انقلاب ظفر آفرین ثور توسط جوانان دلیر و فداکار
قوای مسلح خلق افغانستان به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان یک ضرورت تاریخی بود بخاطر
اینکه هانه های مردم زحمت کش و نجیب افغانستان در زیر یوغ استبداد و قدرت ظالمانه دودمان
نادر و آخرین سردمدار مستبدان، داود غدار و رژیم فاسد و پستی ختم شده بود. نفوذ اسپریالیسم
و فیودالیسم در مساحات مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و کلتوری جامعه به اوج خود رسید و
حرکات و اعمال ضد ملی و ضد مردمی این رژیم فاسد مردم وطنپرست ما را به ستوه آورده بود.
پوهاند محمود سوماهلوه افزود: به همه وطنپرستان این کشور بلاکشیده آشکار و هوید است که

که رژیم های گذشته در نیم قرن اخیر با گفته های عوام فریبانه شان چه ظلم ها و شکنجه هایی بر خلق زحمت کش ما تحمیل نکردند جوانان! برای پیدانمودن کار به خارج کشور رفتند، کارگران و زحمت کشان با شرایط نهایت دشوار زندگی معکوردند فقر و بدبختی سراسر این کشور مصیبت دیده را فرا گرفته بود نوجوانان ما از حق تحصیل محروم شدند و بالاخره داود مستبد برای حفظ منافع قدرت شخصی خود حزب انقلاب ملی را بوجود آورد که اکثر اعضای آنرا قاچاقبران رشوه ستانان و اشخاص ضد ملی تشکیل داده بودند تا بتوانند رسایه حمایت حزب دروغین شان سرام های شوم و خایفانه شانرا پیش ببرند.

وزیر تعلیمات عالی گفت: خوشبختانه اکنون بهروزی انقلاب و استقرار جمهوری دموکراتیک افغانستان به همه این بدبختی ها پایان داده است هدف عمده دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان تهیه کالاهای نان و خانه برای طبقات محروم کشور است. زیرا این زحمت کشان از ضروریات اولی زندگی بی بهره بودند و بالاخره هدف انقلاب اعمار نمودن اجتماعی است خالی از تبعیض، نابرابری و زنده گی طبقاتی.

متعاقباً پوهندوی عبدالرشید جلیلی رئیس پوهنتون کابل طی بیانیه خود جوانان شریف و وطن پرست افغانستان را به اتحاد و همبستگی دعوت نمود و آنها را به رسالت شان در قبال انقلاب ظفر آفرین و تحکیم بنیان جمهوری دموکراتیک افغانستان متوجه ساخته گفتند: بر شماست تا برای یک افغانستان مترقی و پیشرفته برضد دشمنان داخلی و خارجی انقلاب مبارزه نمایید و سیاسی و قوطه دشمنان وطن را در هر جا یکجا باشد قهر مانان خنثی سازید.

بعداً پوهنوال حسن ضمیر صافی رئیس پوهنخی ادبیات و علوم بشری بعد از شرح پیرامون استقرار رژیم جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان و انقلاب پیروزمند ثور خطاب به جوانان گفت: امروز بخاطری گرد هم جمع آمده ایم که به نوبه خود انقلاب شکوهمند و ظفر آفرین ثور را به رهبری خردمندان و مساندهی مدبرانه حزب دموکراتیک خلق افغانستان تجلیل کنیم و بخاطری تجلیل میکنیم که انقلاب ثورمانه تنها نقطه چرخش عظیمی است به نفع خلق های محروم و زحمت کش افغانستان بلکه تجول است امید آفرین برای آن مبارزانیکه در جهان هنوز در پنجال خون آشام روابط کهنه فیودالی و دسایس امپریالیزم و ارتجاع سیاه دست و پا میزنند.

رئیس پوهنخی ادبیات و علم بشری افزود: تاریخ یکباردیگر نشان داد که مردم مستعد و نیرومند افغانستان در طول زندگی خود به رهبری خدمتگاران واقعی و رهبران صدیق خود شهکارهایی بوجود آورده اند که برای سایر مردم بحیثیک نمونه ارزش و حیثیت پیدا کرده است. پوهنوال ضمیر صافی علاوه نمود: افغانها وطن خود را دوست دارند

وتاریخ شاهد است که نسبت به هر کس دیگر افغانها در راه صیانت و تمامیت و آزادی خاک خود قربانیها داده اند ولی خاندان وطن فروش نادر این وطن عزیز و گرامی و این بهشت روی زمین را بر افغانهای وطنپرست جهنم روی زمین گردانیده بود و چنانکه هزارها و طنداران ماهمه چیز شانرا ترك کردند و به خارج سفر نمودند.

رئیس پوهنځی ادبیات و علوم بشری گفت :

خو شبخانه مردم افغانستان خیلی زود پی بردند که این جمهوری که داود علم بردار آن است، جمهوری نیست بلکه مجموع توطئه های خاینانه بی امت بر ضد شرف و حیثیت و خواسته های مترقی و دموکراتیک خلق های ستمدیده و با این آگاهی مردم افغانستان به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان تصمیم گرفت تا بنیاد خاندان نادر غدار را یکسر چیده نشود ممکن نیست امیدی برای یک آینده بهتر داشته باشند. بلی! وقتی مردم به رهبری مدبرانه حزب خود تصمیم می گیرند پیروز میگردند.

پوهنوال ضمیر صافی در بیانته خود بعضی از اصطلاحات و مفاهیمی را که بخشی از ادبیات طبقات محروم بود و خاندان نادر غدار آنها را مسخره و مبتذل و بی ارزش گردانیده بود از قبیل وطن و وطن پرستی، آزادی و استقلال، دموکراسی، انقلاب و جمهوریت و غیره، صحبت دلچسپی کرد که از طرف حضار به گر مجوشی و کف زدنیهای ستمدیده گردید.

بعداً محمد طا هر علمی معاون پوهنځی ادبیات و علوم بشری پیرسون پهلوهای تیور یک انقلاب ملی و دموکراتیک مقاله مبسوطی را قرائت نمودند که از لحاظ علمی خیلی با ارزش بود و مورد تقدیر و تحسین حضار قرار گرفت و ستعاً قبلاً چند تن از محصلان به نما یمنه کی از همقطاران شان بیانات مفصلی پیرسون استبداد و ظلم خانواده نادری و رژیم فاسد داودی ایراد نمودند و قیام تهر ما نانه حزب دموکراتیک خلق افغانستان را در جهت سرنگون ساختن کاخهای ظلم و استبداد که از چهره های خاینانه زمانه ران دودمان نادری و داودی نقاب برداشت با ابراز احساسات ستودند.

ایشان هرگونه همکاری و همبستگی و حمایت شانرا در تحقق اهداف مقدس انقلاب و برقراری رژیم جمهوری دموکراتیک افغانستان ابراز نموده خطاب به جوانان گفتند : بیا بیدار شویم و با وحدت عمل و نظر در مقابل دشمنان انقلاب متحدانه بر رژیم بردشمنان خلق و برد زارتجاع سیاه حمله کنیم بر بقایای استعمار هجوم بیاوریم و به اعمار یک افغانستان سرفه و مترقی آغاز نماییم این محفل با قرائت اشعار انقلابی با ابراز احساسات پر شور جوانان و با دادن شعرا ر های زنده باد جمهوری دموکراتیک افغانستان، زنده باد فرزندان صدیق خلق رفیق نور محمد تره کی، پیروز باد شورای انقلابی و زنده باد حزب دموکراتیک خلق افغانستان با اجرای دوزما یشاناسه بنام های (زور رئیس) و (ماده غم چی) و آن ماده غم چی) و دو بخش کنسرت گروه شرقی و غربی توسط جوانان هنرمند پوهنځی ادبیات و علوم بشری در حوالی ساعت هشت و سی دقیقه شب پایان یافت.

سخنرانی پوهنوال محمد حسن ضمیر صافی در روز تجلیل انقلاب ثور در ادیتوریم پوهنتون

رفقا ، دوستان ،

امروز در اینجا بخاطری گرد هم جمع آمده ایم که به نوبه انقلاب شکوهمند و ظفر آفرین ثور ۱۳۵۷ را به رهبری خردمندان و سازمان دهی مدبرانه حزب دموکراتیک خلق افغانستان تجلیل کنیم .
بخاطری تجلیل میکنیم که انقلاب ثور ما نه تنها نقطه چرخش عظیمست به نفع خلتهای محروم و زحمتکشان افغانستان بلکه تیر و ایست اسید آفرین و خبریست خوش و داپسند برای آن مبارزانیکه در جهان و مخصوصاً در منطقه، هنوز در بهنجال خون آشام روابط کهنه فیودالی و دسایس امپریالیزم وار تجاع سیاه دست و پامیززند .

تاریخ یکبار دیگر نشان داد که مردم مستعد و نیرومند افغانستان در طول زندگی خود به رهبری خدمتگاران واقعی و رهبران صدیق خود شهکارهایی بوجود آورده اند که برای سایر مردم بحیث یک الگو و نمونه ارزش و حیثیت پیدا کرده است .

دوستان ،

در قسمت کم و کیف انقلاب شکوهمند ثور من در اینجا گفتنی های خود را به رفقای دیگر واگذار
میشوم و فقط میخواهم بحیث شخص مسوول پوهنخی ادبیات و علوم بشری راجع به بعضی از اصلاحات

و مفاهیمی که در ادبیات خلقها بکار میرود و در اثر دسایس فرمانروایان خاین و سرتجع ماهیت واقعی خود را از دست داده و قلابی و مبتذل شده اند از قبیل وطن و وطن پرستی، استقلال و آزادی، دموکراسی، جمهوریت، انقلاب، سوسیالیسم، اصلاحات ارضی، عدالت و مساوات، برادری و برابری و غیره صحبت کنم که اینک به نسبت ضیق وقت از بعضی آنها در اینجا بطور مختصر یادآوری میکنم مثلاً میآیم اول بر سر کلمات:

وطن و وطن پرستی:

این کلمات چقدر زیبا و چقدر محترم اند. برای اینکه وطن مادر است و وطن عروس است. هیچ کس مهر بانتر از مادر و هیچ چیز زیباتر از عروس نیست همه کس اعم از انسان و حیوان بطور آگاهانه و یا غریزی بوطن ولانه و آشیانه خود عادت و علاقه میگردد و به آن عشق می ورزد.

افغانها وطن خود را دوست دارند و تاریخ و شاهد است که نسبت به هر کس دیگر افغانها در راه صیانت و حفظ تمامیت و آزادی وطن خود قربانیها داده اند. ولی خاندان وطن فروش نادراست و این وطن عزیز و گرامی و این بهشت روی زمین را بر افغانهای وطن پرست جهنم روی زمین گردانیده بودند و فرار از این جهنم یگانه آرزو و آرمان بعضی از افغانان کم حوصله شده بود چنانچه هزارها وطندار ما همه چیز خود را ترك دادند و بخارج سفر کردند و حاضر شدند اهانت های مردم بیگانه را در عالم خواری و ذلت متحمل شوند. چرا؟ برای اینکه سردار آغازها، وطن و منافع آنها را در وطن خود شان غصب کرده بودند و آنها را مجبور به اخراج از وطن گردانیده بودند و وطن خلاصه شده بود از ارک سلطنتی. هر کس باین ارگ علاقه داشت و در راه استحكام و بقای آن میکوشید وطن پرست محسوب میشد و از تمام مزایای زندگی و لذات و نعمات برخوردار میشد. پس ببینید وطن چطور مفهوم اصلی و ماهیت خود را از دست داد و احساس وطن پرستی چطور مسخره و مبتذل و تضعیف گردید. حالا بیاییم بر کلمات استقلال و آزادی.

آزادی و استقلال کلمات مقدس اند. برای اینکه همه کس اعم از انسان و حیوان آزادی را دوست دارند و بآن عشق میورزند. ولی افغانها نسبت به هر کس دیگر بخاطر آن از همه چیز و از جان شریفین گذشته اند. لازم نیست در اینجا مثالها ذکر کنیم زیرا تاریخ و جهان همه شاهد است. دور نرویم فقط چنانکه استقلال خود را بیاد بیاوریم که چطور مردم افغانسان آزادی و استقلال خود را از حلقوم استعمار درنده خوی، برون آورد. برای چه؟ برای اینکه آزاد و مستقل زندگی کنند. ولی از دست خاندان توطئه گر نا در افغانها روی آزادی را ندیدند و از

لذات آن چیزی نه چشمند، زیرا ایجنت های انگلیس در لباس افغان با زهم به استعمال
 واستعمال مردم و به اسارت کشیدن آنها بی رحمانه دوام دادند. و بدین ترتیب
 کمالات آزادی واستقلال را بی معنی و بی محتوا ساختند. علاوه بر آن خاندان نادر روز اصلی استقلال
 افغانستان را که عبارت است از ۲۸ اسد است آنرا هر روز جعلی ۶ جوزا انتقال دادند و چون در ماه جوزا
 میوه های تازه خصوصاً خربوزه وانگور نمیرسید، تجلیل آنرا در ماه سنبله قرار دادند و بدین ترتیب
 جشن استقلال حیثیت جشن خربوزه را بخود گرفته و بدین نحو مسخره دمیته ذل گردید. همین ترتیب
 میا بیم بر سر کلمه :

دموکراسی

دموکراسی یعنی حکومت مردم توسط مردم. و برای بدست آوردن دموکراسی یعنی این ما سول
 مقدس و این ضامن ارتقا و تعالی جامعه انسانی، بشر از دیر زمان تلاش ورزیده و در این راه قربانی ها
 داده است. افغانها نیز برای تامین و تحصیل دموکراسی هیچگاه آرام ننشسته اند و پیوسته در تلاش
 بوده اند. وقتی خاندان سلطنتی بی برد که افغانها واقعا دموکراسی میخواهند سخت در تشویش و
 اندیشه فرو رفتند و بالاخره چاره یی برای این معضله دریا یافتند و آن این بود که دموکراسی
 بایست از بالا از طرف طبقه ممتاز و حاکمه یعنی از طرف خودشان به مردم تعویض گردد که در این
 صورت دوما سول عمده بوجه احسن بر آورد، میشد یعنی به اصطلاح هم لعل بدست میاید و هم دل
 یار نمی رنجد. خوب بنا بر این آنها به مردم گفتند که شما وکلای خود را انتخاب نماید و مردم
 شروع کردند به انتخاب وکلای خود، ولی دیری نگذشته بود که مردم در یافتند آنها در انتخاب
 وکیل خود انقلاب پنج فیصد هم آزادی و اختیارات ندارند و لسی با آن نهم
 مردم با شعور و آگاه، ما از همین پنج فیصد آزادی در انتخابات شورای ملی نسبتاً
 انقلابی را بوجود آوردند، احزاب مترقی و انقلابی و از هر قماش را پیمان آوردند، و ورگانهای
 نشراتی خود را بطبع رسانیدند، میتینگ ها و مظاہرات را برپا انداختند و بدین ترتیب از کت سلطنتی
 این کاخ استبداد و این لانه ماکیا و لست ها و فاشیت ها و توطنه گران و شما طین
 بین المللی را به لرزه در آورد، و بنا بر این مردارانها متوجه شدند که حتی این
 پنج فیصد آزادی بر ای این مردم چه بلاهایی بر سرشان آورد نیست. لذا شروع کردند که دموکراسی
 را بکو بند و مفکوره دموکراسی را مبتذل و مسخره کنند. و اقعا دموکراسی را چنان کویدند و چنان
 مسخره و بی ارزش ساختند که آخر خود مردم میگفتند اگر دموکراسی همین است ما نمی خواهیم.
 قطعاً نمی خواهیم. حالا میا بیم بر اصطلاح انقلاب و جهسوریت:

مردم مادیدند که از دموکراسی چیزی برایشان نرسید و از این کلمه خاندان نادر خود نفع بیشتر برداشت. خلق‌های ما آگاهانه در یافتند که به جواز جمهوریت هیچ چیزی درد‌هایی بی‌پایان‌ها را پایان‌نمی‌دهد و شروع کردند برای تحقیق این آومان مقدس یعنی طرز حکومت جمهوری در کشور خاندان نادر درك كرد كه مردم افغانستان بیش از این به کلمه دموکراسی فریب نمی‌خورند و برای خود جمهوریت می‌خواهند پس مصلحت در آن دیدند که پیش از آنکه خود مردم رژیم جمهوری را بیاورند خود باید ابتکار را در این زمینه بدست گیرند و نامسلطنت را از سر زبانه‌ها بردارند و زنده‌بودن عوض کلمه جمهوریت را بکاربرند. همان بود که داؤد و شرکا در یکی از اتاق‌های ارگ گرد هم جمع آمدند و توطئه (۲۶) سرطان را پی‌ریزی کردند بعد از آنکه یک‌عده از افغانان شریف را در اردو فریب دادند و با خود مفقود ساختند توطئه را در شب (۲۶) سرطان براه‌انداختند و فوراً نام آنرا انقلاب و طرز حکومت را جمهوری قلمداد و اعلام کردند و با این ترتیب یک‌بار دیگر که خوشبختانه آخرین بار بود مردم شریف و پاک‌طینت افغانستان و جهان را فریب دادند زیرا افغانها به چشم‌سرمشاهده کردند که نه تنها هیچ بهبودی در ظرف همین شش سال در هیچ گوشه بی‌اززندگی‌شان پدید نیامد بلکه تکامل جامعه به رکود مواجه گردید برای اختناق فرهنگی و کلتوری کوشش‌های زیاده‌بعمال آمد، ترور و قتل‌های سیاسی و جنایات بیشتر و بیشتر گردید. نرخ‌ها بلند رفت و قدرت خرید به پای‌انترین نقطه خود رسید عرصه زندگی روز بروز بر اثر قوانین ارتجاعی و فاشیستی مردم تنگتر و تنگتر شده رفت و مردم بفرار از وطن مجبور ساخته شدند به ممالک بیگانه پناهنده شدند. حکومت‌های بیگانه به دودلیل افغان‌های آواره را در خاک خود پناه دادند یکی این که نیروی کار افغان‌ها برای‌شان ارزانتر از برد تمام می‌شد و دوم اینکه به رعیت خود نشان بدهند که جمهوریت یعنی چه؟! بدین‌منوال کلمات انقلاب و جمهوریت مبتذل و قلابی و مسخره گردانیده شدند. خوشبختانه مردم افغانستان خیلی زود پی بردند که این جمهوریت نیست و آن حادثه (۲۶) سرطان انقلاب نبود بلکه یک توطئه بی‌بودخائنانه بر ضد خواسته‌های مترقی و دموکراتیک خلق‌های مستمیده. مردم افغانستان برهبری خردمندان و سازماندهی مدبرانه حزب دموکراتیک خلق افغانستان تصمیم مسلمانانه گرفتند مبنی بر اینکه تاب‌بخش و بنیاد خاندان نادر و غدار یکسره کننده نشود، هیچ‌ممکنی نیست امید برای یک آینده بهتر داشته باشند.

بلی! وقتی مردم به رهبری مدبرانه حزب خود تصمیم می‌گیرند پیروز می‌گردند.

اید یا الوژی ملی :

مادیدیم که خاندان نادر چطور اصطلاحات و مفاهیم خجسته و انقلابی را که مردم آنرا ارزش میدهند و بکار می‌برند مبتذل و مسخره و کم بها ساختند، در عوض خود اصطلاحی میانتهی و خیالی را بنام اید یا الوژی ملی اختراع کردند و کوشش داشتند که آنرا بر مردم تقبولانند و مردم را دعوت میکردند به آن احترام و وقعی بگذارند. باور کنید در هیچ فرهنگی و در هیچ قلمرو موسی اصطلاحی و یا لغتی بنام اید یا الوژی ملی وجود ندارد. ما و شما اصطلاحاتی از قبیل لباس ملی، موسیقی ملی و حکومت ملی شنیده ایم ولی اید یا الوژی ملی را در هیچ جا و در هیچ زمانی نشنیده ایم و این محض اختراعی بود از اذدود، آن فریبکار تاریخ و آن فاشیست بکه تازه صبر خود. انسان تعجب میکند که چطور ممکن است در یک جامعه طبقاتی همه یکسان فکر کنند ؟

در جامعه بی که کسی ملاک و کسی دهقان، کسی کارفرما و کسی کارگر، کسی استعمارگر و کسی استعمار شونده، بالاخره کسی سردار آغا و کسی هم نوکرو چاکرشان باشد چطور ممکن است یک اید یا الوژی داشته باشند که همه آنرا تایید کنند و بپذیرند. چگونه ممکن است یک نوکرو یک غلام همچو یک با دار و مالک فکر کنند و باند بشد ؟

و این اصطلاح محض بخاطری بود که برای حزب خاندان خود بانام انقلاب ملی یک زمینه تیوریکی را برآورد. چه حزبی و چه تیوری !!

در اخیر موجب ضیاع وقت دوستان و رفقا و مهمانان عزیز نمیشوم و عرایض خود را با این شعارها خاتمه میدهم :

زنده باد افغانستان . پاینده باد جمهوریت دموکراتیک افغانستان . زنده باد رفیق نور محمد تره کی منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی و صدراعظم . مرده باد ارتجاع سیاه و اسپرالیزم .

سخنرانی پوهنیار محمد طاهر علمی معاون پوهنځی ادبیات به مناسبت تجلیل انقلاب در ادیتوریم پوهنتون

رفقای گرامی و حضار محترم ،

اجازه بدهید که یکبار دیگر انقلاب پیروز مند و مترک نور را که باراده خلقهای نجیب و وطن پرست افغانستان به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان انجام یافته بشما تهریک گویم .
انقلاب پیروز مند و شکوهمند ما قسمیکه چندین بار سکرتر جنرال حزب ما و رئیس شورای انقلابی رفیق گرامی نور محمد تره کی تذکر داده اند کودتا هی از طرف چند نفرو با کدام گروپ مشخص نبوده به اراده تمام افغانان متکی ، چنان یک انقلاب خلقی است که منافع تمام طبقات و اشرار محروم ، مظلوم و ستم دیده و اتامین و مناسبات و روابط نو ستروقی تولیدی را قایم میسازد .
رفقا ! ما در جریان انقلاب پیروز مند و در عملی کردن اهداف والای آن در مقابل کدام شخص معین و یا خاندان مبارزه نمیکنیم ، بلکه هدف عمده ما اینست که بقایای نظام مسلط پوسیده ضد انسانی و غیر شریفانه را از بین ببریم و روابطی را برقرار کنیم که در مرحله اول احتیاجات اولی یعنی نان کالا و مسکن مردم نجیب ما را تامین کند .

و تیکه در باره ماهیت اجتماعی انقلاب نور سخن میرانیم لازم می افتد آن پس منظری را پیش خود مجسم کنیم که مردم قهرمان نجیب و شریف مادر آن نیم قرن بسر برده اند .

افغانها در تمام تاریخ زندگی خود شریفانه و آبرو مندانه زنده مانده و هر قیافه منحوس را که تاریخ پیش آنها مجسم ساخته و هر نوع شرایط ناگوار را برایشان مسلط نموده است مگر آنها تسلیم نشده ، بلکه مطابق مقتضیات عصر و به تناسب مرحله مشخص تکامل خود با آنها پنجه نرم

کرده و این چهره های کثیف و شرایط غیر مساعد را سحر نموده اند .
 رفوگرهای حکومت اعلی حضرت اسان الله خان غازی که واقعاً موجودیت يك افغانستان
 آزاد را تضمین میکرد ، ارتجاع داخلی و خارجی آنها را تحمل کرده نتوانست . در مرحله اول
 حبیب الله کلکانی را به پیش انداخته و در پشت آن يك سردخو و خوار دیگر را به نام نادر جلاد .
 در تاریخ سیاسی و اجتماعی افغانستان پیدایش بچه سقا و تصادفی نه بلکه يك پدیده شعوری بود
 که در پشت آن نادر جاسوس موضعگیری کرده بود و آن برای اینکه بهما به يك حادثه تکمیلی
 برای بمیان آمدن نادر زمینه را مساعد سازد .

ایجت ارتجاع داخلی و خارجی ، قاتل افغانها و کابوس مفکوره های ملی و دموکراتیک مرفقی ،
 نادر جلاد و وطن فروش میتواندست که مستقما آرزو های با داران خود را بجا آورد در ولایتی
 و خاینانه بچه سقا و ظاهر گردد . لیکن آن فریبکار و به عقب گرداننده چرخ تاریخ از در دیگری
 به افغانستان داخل شد ، بخود حیثیت قهرمان مثبت داد و به مردم چنین وانمود ساخت که گویا
 وی به ضد فجاج سقاوی و به نفع جامعه افغانی برای باز نشانیدن امان الله خان کامیابی مبردارد .
 بوی این فریب ها و چالهای سیاسی در شبکه های جاسوسی با دارانش تعلم داد ، شله بود .
 وی بوسیله جرگه قلابی اش خود را پادشاه ساخت و جلال سیه دسایس ، توطئه ها ، خهانت ها
 و وطن فروشی را به میهن پاك ما هوار ساخت .

قسمیکه بیشتر متذکر شدیم خاندان نادر جاسوس برای حفظ منافع استعماری و اسپرینا لیستی
 منجیت يك غلام نمک حرام به خدمت شروع نمود . کسانیکه پیرو نهضت رهایی بخش ملی بودند ،
 بیرحمانه و بیشرمانه کشته شدند ، تبعید شدند و عمر های درازی در زندان ها و سیاه چاه های
 ارتجاع بسر بردند .

بعد از قتل این جاسوس يك فاسد دیگری که نه عزت داشت و نه کرامت انسانی نه غیرت
 و نه شرافت نفسانی ، پروای حال و عیال کسی را نداشت و تمام افغانها را غلامان حلقه بگوش
 خود میدانست ، بمیان آمد و این مردم شریف را اضافه تر از پدر خاین اش تحت شکنجه گرفت ،
 زیرا که اگر آنها قبلا تنها منافع با داران خود را تامین مینمودند ، حالا عقده قتل پدرش اضافه
 تر شده و ظلم اش چند برابر شد .

جواسع بر يك حال نمی مانند و نه شخصیت ها میتوانند که جریان تاریخ را به عقب برگردانند
 البته به تعویق انداخته میتوانند . واقعات مختلف ملی و بین المللی بهما آمدن پدیده های نو

میشوند. درین جمله یکی هم آن واقعه مهم سالهای چهارم قرن است که بوضع بین‌المللی تاثیر مثبت انداخت.

در سال ۱۹۳۵ فاشیسم خون‌آشام المان باشکست رو برو میشود و قوای صلاح و دموکراسی غالب میشوند. درین سال نه تنها طرف‌های ذیدخل جنگ نفس راحتی نکشیدند بلکه اکثر مسالک که زنجیرهای استعماری بدست و یوغ آن‌ها گردن داشته یکی‌پی‌دیگر برخاستند و آزاد شدند.

کشور عزیز ما در مجاورت همسایه بزرگ شمالی هیچوقت از این موفقیت‌پی نظیر بی بهره نمانده، در سال ۱۹۳۷ جوانان با درد و وطن پرست متمرکز میشوند و بنام «ویش زلمیان» یک جمعیت سیاسی را طرح ریزی میکنند.

سابقست آنها در مجله کابل منتشر شد و پلان‌های مفید تعمیمی و ریفورمستی را به کشور پیشنهاد نمود این وقتیست که برای افغانها در نتیجه جهش ملی و تکامل شعور اجتماعی فقط دموکراسی قلابی بخشیده بودند.

«ویش زلمان» با استفاده از همین بخشش تشکیل خود را تنظیم و به فعالیت آغاز کردند اگرچه این جریان فقط ریفورمستی بود و از لحاظ ساختمان طبقاتی در آن اشخاصی وجود داشتند که اساساً ایدئولوژی یک علیحده داشتند، مگر با آنهم نظر به مقتضیات عصر خود یک نهضت نسبتاً مترقی بود. ایدئولوگ بزرگ و مکرتر جنرال حزب دموکراتیک خلق افغانستان فرزند وفادار خلقهای کشور و مبارز ناسی رفیق گرامی ما نور محمد تره کی یکی از اعضای مؤسس این جمعیت بودند.

وقتی که در بار استبدادی درک کرد که این نهضت ریشه‌های خود را در بین مردم پیداوند و مردم بیدار میشوند و اگر گلیم ظلم آنها جمع نشود عمرش حتماً کوتاه خواهد شد همان بود که شاه محمود وسیله کار جای خود را به سردار محمد داود دیوانه و دروغگو، فریبکار و ایگوئیست تخلیه مینماید و اشخاص مترقی و پیشقدم وقت را یکی پس دیگر میزند و اختناق عمومی آغاز میشود.

البته کسانی که یاسویه شعور سیاسی شان کم بود و یا اینکه اصلاً برای همچنین مبارزه اجتماعی آماده نبودند با داود بی‌شرم و ریاکار یکجا شدند. اما دیگران باین مفهمیدند که این جاسوسان و خائنان ملی حق ندارند و غیر از فریب دیگر کارشان نیست بنا تسلیم نشدند و این اصل را یکبار دیگر تأیید کردند که: حق داده نمیشود بلکه گرفته میشود. درین جمله رفیق گرامی ما نور محمد تره کی مدتی بیخارج، خاص برای این اعزام شد که مفکوره‌های خود را تبلیغ نکند (یعنی به یک سلاکت دور دست بنام ماسوریت تبعید شد) مگر با داشتن نظریات مترقی‌اش از امر یکا باز

خواسته شد و تا پیروزی انقلاب دموکراتیک ملی در خانه تحت نظارت پولیس ارتجاع بسر میبرد .
درین دوره سیاه و تار یک برای بلند بردن و بهبود شعور اجتماعی سو به تعلیمی و حالت بد اقتصادی
هموطنان افداسی نشد . نظریات سیاسی و تشکیلات حزبی قرارداد شده و دوره سیاه قرون وسطایی
حکماً فرما گردید .

نظریات مترقی و حالات اجتماعی همیشه تغییر پذیر میباشند از یک روز به روز دیگری تکامل
میکنند و غنی میگرددند . قوای نو تولیدی در چوکات روابط کهنه و منحنی تولیدی انکشاف میکند
و خواسته هایشان اضافه تر میگرددند . طبقه مرتجع و استعمارگر تا جاییکه گپ در فرعیات باشد به تناسب
حفظ منافع خود خواسته و مطالب قوای تولیدی را میپذیرد . از همین تضاد طبقاتی ایدیا لوی مترقی
تغذیه میشود و در جریان همین تکامل طبقات محروم و ستمدیده سو به شعور اجتماعی خود را بلند
میبرد زیرا که « هستی اجتماعی انسانها نه تنها توسط شعور آنها بلکه برعکس شعور اجتماعی آنها
توسط هستی اجتماعی آنها تعیین میگردد . » در نتیجه همین تکامل بود که در سال ۱۹۶۵ اساس
حزب دموکراتیک خلق افغانستان گذاشته شد و با نشریه تا بنام « خلق » نشرات خود را آغاز نمود
ارتجاع آنرا تحمل کرده نتوانست توسط دسیسه پارلمان قلابی اش آنرا مصداق کرده کرد .
حزب در دوره موجودیت چند ساله خود از طریق نشرات، تظاهرات، میتینگ ها و اعتصابات به
خاطر حفظ منافع عمومی خلقهای نجیب و شریف افغانستان ذهنیت هایشان را روشن کرد . فساد
های درباری، فجایع، بیروکراسی فاسد و اغراض شوم استعمارگران و در بین توده ها افشاء و برای
انجام انقلاب دموکراتیک ملی واقعه در افغانستان زمینه را مساعد نمود . درین وقت سردار
داود بریک کودتای ارتجاعی دست میزند و کلمه مقدس « انقلاب » را که دارای محتوی وسیعی
است با ن بدنام ساخت زیرا او میخواهد که اگر توسط کودتای اشرافی و سرداری مصئونیت
اعضای کثیف خاندانش را تا همین بکنند یقیناً نهضت قهر آمیز خلق افغانستان آنها را به زباله دان
تاریخ خواهد سپرد و برای ابد از یاد خواهد رفت .

داود توسط اعمال بیشرمانه اش قبر خود را خودش کند و برای « انقلاب » شرایط عینی را
اساده ساخت . در جریان پنج سال کودتای خائنه اش بیکاری، اختلاس، رشوت، بیروکراسی و غیره
فجایع به معراج اعلائی خود رسید و اضافه از یک میلیون افغانهای نجیب برای پیدا کردن یک لقمه
نان در شرایط بسیار دشوار رهسپار ممالک اجنبی شدند . نظام نام نهاد دموکراتیک ملی در غلغوی
بی حیا به اختناق، ترور و استبداد مبدل گشت . داود چنان یک پدیده بی مثال تاریخ بود که غیر از

خود دیگر هیچکس را تحمل کرده نمیتوانست. وی در بر خورد متقابل با پدیدها و اشخاص از افکار هدلی کار میگرفت از دگمی که منبع آن ایگزوم فامیلی طبقاتی و اشرافی بود. با داشتن همین خصوصیت انسانی و ددمنشی وی میخواست که آواز مردمان ستمدیده از حنجرهشان بیرون نیاید.

داود ایدیا لوزی فراتر غیر علمی و ضد افغانی خود را فقط بنام «ملی» خواند و زیر این پرده میخواست که منافع اقلیت را بر اکثریت تامین نماید حالا آنکه: «در یک جامعه متخاضص طبقاتی دو نوع ایدیا لوزی موجود است ایدیا لوزی طبقه بر سر اقتدار و حاکم و ایدیا لوزی طبقات محروم و ستمکش. وی ایدیا لوزی مترقی را برای آن وارد قلمداد کرد که منافع طبقه وی را در خطر می انداخت. وی خواستار مسالنه ملی بود - اما چطور بوسیله پیچ و خم مغز مستحجر و کثیف اش که هیچ اساس علمی نداشت بلکه اختناق و ایگزوم منبع آن بود. وی نه مطالعه داشت و نه کدام تضاد علمی و دیالکتیکی. وهم چنان بیسوادانی دور وی جمع شده بودند که با اصطلاح هر یکی اش «اغابلی!» که اراده مستقل نداشت بلکه به هر فکر منحوس وی کلمات «رهبری!» و «انقلاب!» میتراشیدند.

رفقا! دیدیم که افغانهای نجیب، شریف، فقیر و گرسنه تحت چنین ستم و تناقضات زندگی میکردند. مگر آنها مایوس نشدند، برعکس متمرکز شدند و علت اساسی غلامی را درک نمودند. فرزندان افغانان دلیر و وطنپرست برای برآوردن هدف خود به عملیات قاطع و فیصله کن دست بردند. قیام مسلحانه شروع شد و هدف آن این بود که کارگران و دهقانان غریب قدرت سیاسی بدست آورند و پروگرام حزب خود را عملی سازند.

افتخار انقلاب ارزشمند ثور و در مرحله دوم تحقق ارسا نهایی و الای ان بهمه زحمتکشان، کارگران، روشنفکران و عناصر ملی افغانستان تعاقب میگردد، زیرا که این انقلاب در نتیجه مبارزات طولانی همه خفتههای کشور عزیز ما پیروز شده است.

این چنین انقلابات در زندگی سیاسی، اقتصادی و ایدیا لوزیکی جامعه تحول عمیق شمرده میشود خصوصاً در نتیجه انقلاب طبقات بر سر اقتدار و تیپ های دولت بمیان می آید. مناسبات کهن تولیدی از بین میرود و مناسبات و جانشین آن میگردد. نظریات و موسسات

اجتماعی بشکل اساسی تغییر میپذیرد.

انقلاب اجتماعی تصادفی نه بلکه چنان یک حادثه طبیعی و قانونی است که در مرحله مشخص انکشاف یک جامعه از شرایط زندگی مادی و تضاد های داخلی آن پدید می آید. یک عالم بزرگ در یکی از آثار خود می نویسد: که در مرحله معین انکشاف جامعه قوای تولیدی بان مناسبات تولیدی ضد واقع میگردد که در چوکات آن انکشاف کرده است. با اثر رشد نیروهای تولیدی مناسبات تولیدی محدود از انکشاف باز میماند، اینجا است که وقت انقلاب اجتماعی فرا میرسد. باین ترتیب اساس عینی اقتصادی

انقلاب اجتماعی همان مبارزه بی است که بین نیروهای سولده نو و مناسبات تولیدی کهن جر پان دارد. طبقه ارتجاعی هیچگاه به میل خود از با داری اش انکار نمی کند. وی برای حفظ مناسبات تولیدی سابقه از قوه تسلط دولتی خود کار میگیرد. بنابراین برای الغای مناسبات تولیدی فرسوده و تایید و تحکیم طبقات مترقی مجبوراند که قدرت سیاسی بدست آرند. البته موفقیت و عکس مناسبات نو تولیدی در نتیجه بان مربوط است که آیا طبقه انقلابی قدرت سیاسی را بدست آورده میتواند و یا خیر. از اینرو برای تمام انقلابات اجتماعی تسلط و قدرت دولتی یک پرابلم اساسی است.

با پدیده گشته که پروسه انقلابی به سبیل و یا فرمایش کسی انجام شده نمیتواند بلکه بر ای شروع و اجرای آن یک سلسله شرایط مشخص تاریخی و مقدماتی عینی و ذهنی ضروری میباشد. مجموعۀ این شرایط عینی بنام حالت انقلابی یاد میشود که توسط حزب قهرمان ما برای انجام پروسه انقلابی به صورت درست و اساسی تشخیص شد.

شرایط عینی و ذهنی که برای انقلاب حتمی است چه توسط خود مرتجعین و چه هم توسط حزب ما آماده شده بود، لاکن مهم آنست که بصورت درست تشخیص و در یک وقت مناسبه شد. با در نظر داشت این شرایط چنان یک قیام مسلح موفقانه آغاز شد که آرزوی آنی و فوری خلقهای افغانستان را تا مین و طبقات و قشرهای انقلابی قدرت سیاسی را بدست آوردند. بعد از پیروزی انقلاب ثوران زمینۀ کثیف برای ابد از بین رفت که در آن مکروبها، خیانت ها، دسایس، فتنه ها، ارتجاع، استبداد، بی اعتمادی ها و غیره مرض های مختلف اجتماعی نمو می کردند. در اخیر مقاله خصوصیت های انقلاب دموکراتیک ملی خود را طور ذیل خلاصه مینمایم:

- ۱- این انقلاب از روی پروگرام دموکراتیک ملی و نظریه با اهمیت اش حاسی منافع اکثریت مردم است
- ۲- قوای محرکه این انقلاب را طبقات و قشر های کارگران، دهقانان، زحمتکشان، کسبه گران روشن فکران مترقی و خورده بورژوا تشکیل میدهند.

۳- انقلاب دموکراتیک ملی در کشور توسط رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان عملی شد که ایدئالوژی علمی و مترقی دارد در مرحله اول پروگرام سیاسی و اقتصادی دموکراتیک ملی تقدیم کرد. حالا این سوال کاملاً حل شده است که بعد از انجام انقلابات دموکراتیک ملی رهبری بدست کدام طبقه می افتد. حل این سوال مربوط آن نبوغ و تجربه های تاریخی این حزب است که در جریان مبارزات اش دستیاب کرده و بوسیله آن یک تیپ نو دیگر انقلاب را اجتماعی را اضافه نمود.

۴- مطابق به خواست های مردم افغانستان و درک حالت انقلابی جوانان و وطن پرست اردو مطابق به دستور رهبر خود قیام مسلحانه را آغاز و تقریباً در ۲۴ ساعت به قلع و مویز و فضاپی کشور تسلط انقلابی و سیاسی قایم شد که به نسبت تعداد تخمین شده تلفات مالی و جانی کاملاً کم و در زمره نیست محسوب میگردد.

۵- تمام افغانها پشتیبانی خود را از انقلاب، اعلامیه های، آن فرمانها و خطوط اساسی وظایف جمهوری دموکراتیک افغانستان ابراز و یکبار دیگر اراده خود را اراده انقلاب شمرند. در اخیر میگوئیم.

زنده باد حزب دموکراتیک خلق افغانستان

زنده باد خلق

موفق و پیروز باد انقلاب دموکراتیک ملی افغانستان

به پیش به سوی تحقق آرمانهای والای انقلاب پیروزمند ثور.

جمعه «کارآمل» محصل ادبیات

سخنرانی در روز تجلیل انقلاب پیروزمند ثور

حزب دموکراتیک خلق افغانستان و مبارزات خستگی ناپذیر آن
عالیه فیودالیزم و امپریالیزم

استادان - محصلان، دوستان و رفقای هم رزم و هم پیکار!

نخست از همه بهترین تبریکات انقلابی گرم و پرشور و هیجان انگیز خود و تمام محصلان
پوهنځی ادبیات و علوم بشری را به پیشگاه رفیق نور محمد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی
حزب پر افتخار دموکراتیک خلق افغانستان «حزب پیش آهنگ طبقه کارگر کشور» رئیس
شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان، اعضای کمیته مرکزی، اعضای
شورای انقلابی، اعضای حکومت، اردوی قهرمان و همه وطنپرستان صدیق و خلق زحمت کش
کشور تقدیم میدارم.

خلفه‌های ستم‌دیده کشور ما سالیان درازی سخت‌ترین، جابرانه‌ترین و فجیع‌ترین حیات
استبداد خاندان سلطنتی و ما قبل سلطنتی، جهل، فقر گرسنگی، بی‌خانگی را زیر شکنجه‌های
این حفار کهنه کار، حیل‌گرو مهاجمان استعمارگر متحمل شده و بی‌دری به خاطر نا بودی
استبداد، ارتجاع، فیودالیزم و امپریالیزم بنحوی، خستگی ناپذیر مبارزه نموده است. اما این مکاران

فئنه گرو ستمگران به خاطر سر کوبی و فرونشینی جنبش طغیانگر توده با استفاده از وسایل دست داشته خویش تا آخرین لمة حیات در پیغ نور زنده اند. ولی رشد نیر و های مولد، و شدت یافتن مبارزات طبقاتی خالق بشکل شعوری و غیر شعوری باعث شد که ارتجاع حیلہ گرو پلید از زیرنگه های تازه وارد شد امپریا لیزم سنطقه بعمل آورد. بدین حساب هزاران فرزند قهرمان این خاک را شهید و هزاران فرزند دیگر را به طرقهای مختلف از صحنه سیاست و مبارزه انقلابی کشیدند و مردم ستمکش افغانستان در تاریکی شب - هنگام استبداد دست و پامی زد ولی زورق سیمین نجات خلق در کرانه های آسمان هنوز هم بدرخشش نیامده بود. اساروند تکامل تاریخ چیززی دیگر حکم می کرد، که خواست مبرم انسانهای ما و جامعه ما بود.

بدین اساس در سال ۱۳۳۳ نخستین کنکرة حزب دموکراتیک خلقی افغانستان به اشترک فرزندان صدیق خالق وطن دایره و در سال ۱۳۳۵ اولین ستاره سرخ و انقلابی «یعنی جریده تابناک خلق» درخشش خویش را در بطن فیودالیزم فرتوت شروع نمود هنوز که این رهگشای توده به پا ایستاده نشد، و نضج نیافتد، و بالغ نشده بود که ضربات بی هم برپیکر مبارز و دوران سازآف از طرف حمایت گران فیودالیزم و امپریا لیزم وارد شده است ولی رهروان آن مانند صخره سخت و قله شامخ هندو کش مغرورانه و بی باکانه علیه آنان جنگیدند. خاندان زادر سفاک و خون آشام این استثمار پویشگان و این در غگوها و دغل پشه ها از هیچ گونه روشی سالوسمانه و جنایت کارانه خویش دریغ ننمود.

بهترین و شریف ترین فرزندان پاک و انقلابی این سلك را به گورستانها فرو برده و نغمه پرسوز راه آزادی انسانها از قبور آن انقلابیون وطن پرست یعنی عبدالرحمان، ها با چا زادین ها - دین محمد ها - نیاز محمد ها سر بفلک میکشد. به خلقهای محکوم شده می آموزاند که راه گورستان رفتن را از ما انقلابیون افغانی بیاموزید. اینست راه شرف و مردن، اینست عقیده و ایمان انقلابی. ولیکن این خاندان خونخوار و چاگران حلقه بگوش امپریا لیزم به اینها اکتفا نکرده و دسته های کثیف خویش را به خون پاک و معصومانه فرزند خلق اکبر خیبر الوده ساخته و این فرزند صدیق خلق را شهیدانه و گلگون به گورستان فرستاد. - درود بر شهدای راه آزادی انسان.

اما این مائورها از قدر اهلخانه، گود کانه و نا شایانه بود که تنها دردی از درد های

رژیم استبدادی را دوا کرده نتوانست - بلکه آنها را از پا در آورد و جنایات بی شرمانه ایشان را افشا نمود .

رفقا، دوستان، هر چند در باره سیه کارها، تبه کارها، فساد، ظلم و استبداد قلم بنویسد و زبان بگوید هنوز هم گوشه بی از جنایات ایشان پرده برداری نخواهد شد . پس چرا نگرید چشم و چرا ننا لدتن ولی گریستن و نالیدن مرحمی برای دردی نیست زیرا زمان می گذرد و زندگی روزی ابعاد این . تالار را بسط خواهد داد و سخنانی که در اینجا منعکس شده بود به توده های وسیع جان خواهد بخشید . باید مانند انقلابی مترقی هرگز افق تاریخ - سیر آینده منافع توده ها را از خاطر دور نماند و در ملال لحظات ، هیچ و خم تاریخ و زندگی کم نشد و بقول يك پيشوای هوولتا ریای جهان در تما شای درخت غرق نگردید از روش جنبش پیشه بی عظیم تاریخ غافل نماند . زیرا جامعه را هنوز در نخستین خمیازه های خواب الود و سفید صبحگاهی انقلاب شگوه همنند و ظفر افرین ثور شروع به نفس کشیدن کرده است پس کافی نیست بداند که باید بکار بندیم کافی نیست بخوانیم باید انجام دهیم زیرا دولت ملی و دموکراتیک ما از درد های طولانی ظالمان از بطن جامعه فرتوت فیروالی بیرون آمده و ماشین سیاسی سرکوب شده خاندان نادری خاصا داد و مستبد بجای يك دموکراسی واقعی يك دموکراسی سررخته زده - محقر ، کاذب و قلابی را پیش کشید بود مرحمی بود که زخمهای یتیمان بیوه زنان ، زندانیان و فقرا را دوا کرده نمیتوانست .

بجای سیاست انقلابی کوتاه نظری هوسیده و سیاست باز یهای کود کانه - دیپلوماسی و بند و بسته های پارلمانی و برای حفظ قدری خویش ظاهرا تصمیمات و شعار های انقلابی نیز اتخاذ می نمود ولی پیاده کردن آن در جاده عمل دیده نشد و باید هم دیده نمیشد اغماص دقیق ماست مالی و پرده پوشی از حقایق شیوه کار و زرا د خانه آنان بود .

رفقا! راه مبارزه طبقاتی راه یست بس دشوار - راه یست پر پیچ و خم هیچ و خمی نمیتواند روی سیل طوفانی خلق ما را بگیرد و راه هر هیچ و خم را طی کردن راه هنر رفتن است و در راه هموار طی طرق کردن چه هنر !

مشعلی راه مبارزه طبقاتی جهان بینی پرتوان میباشد و توانایی آن در اینست که حقیقت است . حقیقت راه خود را پیش از پیش به جلومی گشاید . عطشش فرا رگ رفتن جهاس نهنسی علم می

و انقلابی جهانگیر شده است. ایدیا لوزی های مسخر و مفسط آمیز جهان بینی های غیر علمی و فریب آمیز بواژ وایی در مقابل جهان بینی علمی پرولتری دسپدم باشکست بیشتری رو برومی شوند. در نبرد ایدیا لوزیک دانش انقلابی پرولتری با در نشی بر افراشته به پیش میتازد، دروغ و باطل را لگد مال میکنند.

رفقا، دوستان!

بدست آوردن قدرت سیاسی کار رست بس سهل ولیکن حفظ و نگهبانی آن کار رست بس دشوار بدین اساس انقلاب شکوه مند ثور بزرگترین و حساس ترین وظایف حزبی و انقلابی را بدوش مان سپرده است ما باید این رسالت تاریخی خویش را بایک روحیه انقلابی و وطنپرستانه بدون تمایل به اپورتونیزم راست و چپ، لیبرالیزم و شوونیسم که در قاموس و قانون ماجای پرایش نیست پیش خود اختیار نماییم. در برابر دشمنان حزب و انقلاب بنحو بی رحمانه طبق شرایط هر خورد و خلع سلاح شوئند و برایشان وانمود شود که سنگ اندازه در برابر حزب و دولت جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان خودش خود را به پای چوبه اعدام آویزان خواهد کرد.

در اخیر می گویم:

زنده باد رفیق نورمحمد تره کی منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق افغانستان

پروز باد حزب دموکراتیک خلق افغانستان

در اهتزاز باد درفش گلگون خلق افغانستان

نیرو مند باد اردوی قهرمان افغانستان

نابود باد ارتجاع - فیو دالیزم - و امپریالیزم.

رستاخیز خلق

باعزم و پرشتاب

تو فنده خشم خلق

ناپود کرد کاخ غرور و ستمگری

• • •

دیلمی که مشیت هسته خلق دلیرما

چون گر ز آهنین

در روز هفت ثور

بشکست فرق دشمن دیرینه وطن

در هم بکوفت پیکر اهر پیمان شوم

• • •

ای مردم شریف

ای خلق رنجبیر

زنجیر ها گسست

در گوشه ها سرود رها بی همی بخواند

شیهور انقلاب

• • •

این رستاخیز خلق

این ضامن سعادت دهقان و کارگر

این رستاخیز هرز شکوه و هر از جلال

فرخنده با شدا

تاجاودان زمان

با پنده با شدا

پوهندوی عبدالقیوم قویم

هستم ثور ۱۳۵۷

پوهندوی دکتور محمدولی یوسفی
رئیس پوهنځی حقوق و علوم سیاسي

سخنرانی در محفل تجلیل انقلاب پیروزمند ثور

آمد آنزمان که دل دشمنان خلق بیرون شه زمینه به تیرو کمان خلق
یعنی که در مقابل ظلم نظام عصر فاتح شد حکومت نسل جوان خلق
رفقا، دوستان،

انقلاب ظفر آفرین ثور از نیاز خلق کشور ما په گرفته و مطابق قوانین تکامل جا معه میبا شد
زندگی اجتماعی در شرایط جامعه طبقاتی عبارت است از مبارزه طبقاتی بشکل انته گستی آن .
این مبارزه زمانی به نقطه حاد میرسد که مناسبات تولیدی نتواند باشیوه ها و قدرت های تولیدی
توافق نماید و این عدم مطابقت مانع انکشاف قدرت های تولیدی میگردد . اینجا است که طبقه
حاکمه بیک قدرت اجتماعی مرتجع و تاریخ زده سبیل گشته و با وجودیت چنین شرایط ، مقاومت
های غیر فعال طبقات محکوم به مقاومت های فعال سبیل میگردد ، حرکات غیر منظم بحران منظم
و سهلینی تعویض میشود ، در جواب قدرت منظم و زورمند دولتی که طبقات حاکمه بوسیله آن از
مناسبات اجتماعی کهن دفاع می نماید طبقات انقلابی مجبور میشوند تا بقوه متوصل گردند . خلاصه
زمانیکه مبارزه طبقاتی به نقطه حاد خود برسد با انقلاب سبیل میگردد ، طبقات ارتجاعی و تاریخاً

محکوم برای اینکه مانع انقلاب گردند و ضمناً حاکمیت خود را حفظانما یند بیک سلسله ریفرم ها متصل و از طریق تغییرات جزئی نامعقول سعی میورزند تا خود را در شرایط جدید مطابقت دهند.

سوسیولوگ های ارتجاع بین المللی انقلاب را یک پدیده تصادفی دانسته و آنرا از جغرافی از راه انکشاف و تکامل نظام ابدی میدانند و ریفرم های مبتذل و بی محتوا را یگانه وسیله انکشاف جامعه می قبولانند در حالیکه از نظر فلسفه علمی انقلاب برای انکشاف جامعه مرحله بی است ضمنی. اگر طبقات استثماری این و آن ریفرم را عملی میسازند نه بخاطری است که خدمتی برای ترقی و تکامل جامعه بشری انجام داده و به آن معتقد باشند، بلکه این عمل را بنا بر فشار مبارزات انقلابی توده های مظلوم انجام میدهند.

یکی از صفات عمده انقلاب این خواهد بود که در نتیجه آن چه نوع مناسبات اجتماعی بر قرار میگردد مسلماً نتیجه انقلابات بورژوازی تا میاید مناسبات اجتماعی بورژوازی و نتیجه انقلابات مردمی واقعاً برقراری مناسبات اجتماعی مردمی میباشد.

قدرت محرکه انقلاب عبارت از آن طبقاتی است که انقلاب را با واقعیت میکشاند و طبقه بی که رهبری سیاسی مبارزه انقلابی توده مردم را بدوش دارند طبقه پیش تاز انقلاب نامیده میشوند.

انقلاب هم زیربنای اقتصادی جامعه و هم روبنای آنرا احتوا میکند. یعنی تغییرات انقلابی درز بر بنای جامعه باعث تغییرات عاجل در روبنای جامعه میگردد با این معنی که سیستم سیاسی و اجتماعی مؤسسات کهنه میشکند و در عوض آن سیستم های سیاسی و اجتماعی مؤسسات جدید جایگزین میشوند. نیرو های مترقی و انقلابی سعی میورزند تا قدرت دولتی را حاصل کنند تا بتوانند آنرا بجهت اسلحه قوی برای نظم اقتصادی و اجتماعی بکار برند. سوال اساسی در انقلابات اجتماعی همانا سوال در باب کسب قدرت است چنانچه عالمی در این باره میگوید «گذار قدرت دولتی از دست یک طبقه به طبقه دیگر علامت اساسی، عمده و اولیه انقلاب بشمار میرود...»

برای بواقعیت پیوستن انقلاب اجتماعی اوضاع انقلابی ضروری است، و این اوضاع میتواند نه فکتور ذهنی و فکتور عینی انقلاب خلاصه شود. فکتور عینی انقلاب اینست که طبقات بالایی نتوانند بقسم سابق حاکمیت نمایند و طبقات پایینی نخواهند بقسم سابق اداره شوند. باید ضراحت داد که از هر نوع وضع انقلابی - انقلاب ظهور نمیکند و محض ظهور آن در آن اوضاعی که به فکتور عینی فکتور - ذهنی ضمیمه گردد حتمی بنظر میخورد مخصوصاً زمانیکه - تعداد طبقه انقلابی به عملیات توده بی انقلابی منجر گردد.

رفقا، دوستان، انقلاب شکوهمند ثور که توسط قیام مسلحانه اردوی فداکار پرهری حزب دموکراتیک خلق قانون مند و مطابق بخواست زمان انجام شد به پختگی و رشد و ضاع انقلابی شهادت میداد. سلطه خاندان نادری که برخلاف اراده خلق افغانستان و به کمک باداران اجنبی شان در افغانستان تاسین گردید چه از نظر سیاسی - اقتصادی و چه از نظر اجتماعی از همان آ و ان جنبه ضد خلقی و ضد مردسی داشت .

در ساحه سیاسی دودمان نادر غدار و فاسد برای اینکه چند صباحی در فضای سیاسی کشور حکومت کرده باشد از بدو بمیان آمدن تا لحظه انهدام و نابودی به شکل خائنه در جهت مقابله با اراده خلق های زحمتکش، وطن پرست و قهرمانان میهن ما برخاست . زمانیکه او به شکل جعلی و تقلب وارث سلطنت گردید از مردمان وطن پرست و خلقهای سازنده جامعه افغانی اطلاعات کافی داشت بنابراین خواست آنها را محو و نابود سازد . برای همین منظور مقامات عالییه دولتی را سخاوتمندانه در بین برادران خرد باخته و اعضای فاسیل خبیث سلطنتی با تنظیم قبلی و آگاهانه بی نقشهای متفاوت و چندین رخ تقسیم نمود . این وظیفه را اولاً بدوش هاشم جلاد و خونخوار گذاشت . هاشم رزمندگان پیگیر و استوار راه آزادی و ترقی کشور ما را به عناوین مختلف از بین برد و به نیروی خلق ما که هر روز بسیج ترو متکامل تر میشد ضربات وحشیانه وارد کرد .

در اخیر دوره زمامداری نامیه مون و شرم گین خود این جلاد ساطور بدست ورقه بی بمقام تقدیم نمود که گویا نیروی خلق کشور را نابود کرده است در حالیکه بر عکس نیروی خلق هر روز بیشتر از پیش متشکل تر میگردد . با تسلیمی این ورقه نا بودی مقام زمامداری بدوش شاه محمود مکار گذاشته شد و بوی توصیه گردید تا به مردم افغانستان همانقدر آزادی بدهد تا نیروهای خلقی و وطن پرست کشور از مخفی گاه ها بر آیند ، شناخته شوند ، مارک زده شوند . این سردار مغرور نیز مانند سلف نا بکار و مستبد خویش کاغذی به مقام تقدیم نمود که اسمای وطن پرستان و نمایندگان باشهاست خلق کشور در آن درج بود تا باشد که بوسیله مستبد و جانی دیگر از بین برده شوند . با اساس این پالیسی نوبت سردار محمد داود ناپاک و ملوث و خاین میرسد . او نیز مانند هاشم جلاد در پی آن افتاد تا صفوف رزمندگان نشرده را که قبلاً سردار شاه محمود خائنه به آنها مارک زده بود در هم کوبد و آخرین تلاشهای مزبور حائزه خود را در زمان قدرت بخرج داد تا نیروی خلق ما را سر کوب نماید . جاسوسی در زمان قدرت و پی سوال روز شد ، سیاست تفرقه باند از حکومت کن را اشعار خود ساخته و دست خود را بخون وطن پرستان رنگین ساخت . داود مستبد با کودتای ۲۶ سرطان که هیچ نوع تعویض طبقاتی در اثر آن صورت نگرفت و کماکان طبقه اشرافی در قدرت باقیماند ، بانیرنگ تازه وارد

صحنه گردید و کلمه انقلاب و وطن پرستی را در وجود خود مسخ کرد. او ازاد بیات مترقی رو باه صفتا نه دزد پدا و باطناً آرزو کرد تا خلق شریف ما را اغوا نماید و ضمناً این عوام فریب بینظیر تاریخ خواست قهرمان این کشور باشد اما این فریبکار دپگردر میهن ما نمیتوانست جای پای داشته باشد چه رسد که قهرمان گر دد. جمعیت منظم آگاه و با دسپلین خلق زحمتکش افغانستان که در مشایعت جنازه استاد میر اکبر خیبر شهید بایک نظم انقلابی صف بندی نموده بودند داود فریبکار را آنقدر بهراس انداخت تا تصمیمی عجولانه بی مبنی بر قلع و قمع اعضای کمیته مرکزی حزب دموکراتیک - خلق افغانستان اتخاذ نماید پیخبر از آنکه خلقها دوران ساز اند و خلقها را نمیتوان از بین برد. نتیجه سیاسی این استبداد در نهایت بتی تبارز کرد که صفوف خلق افغانستان و رزمندگان راه آزادی ترقی و دموکراسی فشرده تر و پیوسته محکم تر گردید. سردار مجنون این فشرده گی و وحدت را زبانی بچشم و سر دید فرزند خلق استاد میر اکبر خیبر را ترور کرد و بی شرمانه این وطن پرست را به شهادت رسانید.

همه این جریانات مظهر درخشانی از تغییرات کمی تدریجی به تغییرات کیفی جهشی و اوج مبارزات طبقاتی زحمتکشان خلق کشور است که منجر به انقلاب کبیر شکوهمند و پرافتخار ثور ردید که گامی قدرت مند ان مستمر را برای بد بز با له دان تا ریخ این شایسته ترین جایگاه شان مد فون ساخت در مساحت اقتصاد و نیز قوانین تکامل عمل میکنند. دودمان نادر غبار و آخرین شخص عوام فریب آن داود جزیتین اگاهی درباه مبارزه نو یا کهنه نداشت. نظام فرتوت و تاریخ زده فیودالی و ما قبل فیودالی تایکز مانی میتواند جواب گوی انکشاف جامعه باشد. داود مستمر بر خلاف دتر میترزم تاریخ میخواست اوضاع و احوال جدید را با همان شیوه های قرون وسطایی وفق دهد تا باشد که چند صیاحی حکومت کند. او از اینکه نمیتوان چرخ تاریخ را بعقب برگردانید بی اطلاع بود. با موجودیت چنین تضاد دیگر داود نمیتوانست برار یکه سلطنت باقی بماند.

در مساحت اجتماعی اگر بدات محاسبه کرد از آغاز سلطنت تا دری تا انجام آن هیچگونه تغییری در شرایط زندگی خلقهای افغانستان وارد نگردید. فقر، مرض، بیکاری، رشوت خوری و فساد از همان آغاز تا انجام دا منگیر این جامعه بود اگر داود یعنی «این عوام فریب بینظیر تاریخ» در باره مسائل سیاسی میگفت که مردم افغانستان هنوز بر شد طبیعی خود نرسیده اند درباب امور اجتماعی داود جلاد اضافه میگردد که سالها بکار است تا افغانستان از عقب مانگی و بدبختی نجات

با بد. با این گفتار داود نیرنگ باز، فقر، غربت، مرض و بیکاری را بر ای طبقه محروم جا معده طبیعی جلوه میداد.

این او ضاع مستحق برای خلقهای افغانستان فکتور عینی انقلاب پرافتخار ثور راهیاساخت. فکتور ذهنی نیز در پهلوی فکتور عینی قطره شد، سیلاب گردید و بالاخره به توفان مبدل شد. عالمی در مورد چنین میگوید: «بدون پخش اید یا لوزی انقلابی عمل انقلابی بوجود آمده نمیتواند».

حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مدت پانزده سال توانست اید یا لوزی انقلابی را در بین توده ها پخش نماید. امروز حزب دموکراتیک خلق افغانستان و توده های وسیع زحمتکشانش بخود میبالند که درین مدت کوتاه به مقایسه موفقیت نبر و های مترقی در مساله دیگر که اقلا (۶۰ تا ۷۰) سال را در بر میگرفت توانست اید یا لوزی انقلابی را نفوذ دهد. این پیروزی نه تنها برای فرد افغانستان متعلق است بلکه این پیروزی اصلا پیروزی در حوزه و منطقه است.

رفقا و دوستان، چون انقلاب ثور پایه اساس قوانین تکامل جا معده صورت گرفت بناء جنبه دتر منستی داشته و علمی است، نظم انقلابی و دسپلین آگاهانه بما میا موزد که برای عمیق ساختن انقلاب و برای هواعیت پیوستاندن دست آورد ها و بالاخره برای پیروزی آخرین آن آماده هر نوع قربانی و ایثار باشیم.

با بدبصراحت بگویم کسانانی که بحیث مانع قرار گرفته و سد راه این پیروزی شوند معنی آنرا میدهند که خود بزندقی علاقه نداشته حکم اعدام خود را خود صادر میکنند.

رفقا و هممانان در خاتمه گفتار را با شعارهای ذیل خاتمه میدهم:

پیروز باد جمهوریت دموکراتیک خلق افغانستان.

به پیش بسوی جا معده شگوفان و عاری از هر گونه استثمار.

نابود باد دشمنان سوگند خورده خلق افغانستان.

پوهاند دوکتور محمد احسان روستامل
استاد پوهنځي حقوق وعلوم سياسي

سخنرانی در محفل تجلیل انقلاب پیروزمند ثور

ما امروز دوران پرافتخاری را تجلیل میکنیم که در طی آن بقایای سایه شوم اشرا فیت نازی و داودی بهمت والای سرسپردگان راه انقلاب دسو کراتیک و ملی از صفحه زندگی خلق ما زدوده میشود. مظاهر ننگین و وهن آور این سایه شوم از وجود میراث نفرت آوری حکایه میکند که در زندگی جامعه ما نفوذ کرده بود.

پورو کر اسی فاسد، ارتشاء، اختلاس، قاچاق و آزار خلق رنج دیده ما از همین میراث شوم حکایه میکنند. مبارزه در برابر رشوت و تمام مفاسد پورو کراسی تنها رسالتی نیست که بر دوش پيشروان نهضت دسو کراتیک و سرسپردگان راه نجات خلق گذاشته شده است، بلکه این رسالت بر شانه های توانای جوانانی تکیه میکند که با مردم محروم خود تعهد میکنند تا در راه تحقق آرمانهای شان خلافتان سهیم گیرند. گروهی از عناصر جبون و ناتوان زیر ماسک دلایل تلقین شده طبقات ارتجاعی خود را از سنگر مبارزه بر ضد کاسه لیسان و نوکران نادری با این نمایندگان سوگند خورد و امپریالیزم کنار میکشند. آنانیکه منافع شان در اثر تصامیم قاطع انقلابی متضرر میگردد جزیک تعداد ناچیزی بیش نیستند این عده قلیل از تصامیم اکثریت کبیر متوحش میشوند ولی رشد پروسه انقلاب در طول زمان موضع های ضد ملی و ضد خلقی آنان را به نفع تحکیم سنگر خلق بزودی تغییر میدهد زیرا این دستور تاریخ است.

انقلاب ثور (۱۳۵۷) بعنوان یک انقلاب ملی و دسو کراتیک ضربه محکمی بر پیکر ارتجاع داخلی و امپریالیزم بین المللی وارد کرد.

اثرات شکوهمند این انقلاب ظفر آفرین در تاریخ کشور ما و نیز در تاریخ مبارزات رهایی بخش ملی ما بر کشورهای آسیا و جهان عظیم و چشمگیر خواهد بود .

انقلاب ما یک انقلاب اصول و خلاق است این انقلاب در شرایط خاص تاریخ جامعه ما با یکا در دن روش علمی مبارزه و با استفاده از شرایط عینی و ذهنی تکامل اجتماعی عملی گردید و چرخش عظیمی را در تاریخ خاق ما بوجود آورد .

این انقلاب نه تنها یک ارتجاع داخلی وابسته به امپریالیزم را به لرزه انداخت بلکه غارتگران امپریالیستی جهانی را نیز به سختی دست و پا چه ساخت .

یک عده گروه وابسته به ارتجاع بین المللی برای مقابله با موج خروشان و عظیم انقلاب بطور مذبحانه از تفنین دسیسه و تبلیغ خائنانانه کار گرفتند تا جلو تحقق آرمانهای دموکراتیک خاق را بگیرند . آزان و قیما نه تلاش کردند رنج های بیگران خلق را با برده تزویر و ریاپوشانند .

این طفیلی های لنگین تاریخ با همه سوانق تهوع آور خود در راه حفظ موقعیت سود پرستانه و غارتگرانه خود از سوء استفاده از اصل های مقدسی که خاق شریف ما بر آن تکیه میکنند ابا نمی ورزند این اصل ما را به نفع خود استخدا می کنند و خائنانانه از آن استفاده می ورزند .

انقلابیون عقیده دارند که احترام به اصل هایی که قدمت آن برای خلق آشکار است جزء برنامه های اساسی روش انقلابی است .

مبارزه در برابر فساد و اعمال پرتعفن بوروکراسی که زندگی طفیلی ارتجاع را تضمین میکنند ولی در بنیان اصول مقدس خلق اطمه میزند با روش انقلابی ما پیوند خالی ناهند دارند .

اگر آرزو مندی این است که جامعه ما باید با اصل های انسانی و اخلاقی پیوند نگه داشته شود باید برای این مامول مبانی اصل های انسانی و اخلاقی را با از بین بردن فساد و تباهی که عامل اصلی آن فقر و تنگدستی و وجود فاصله های عمیق بین فقر و ثروت است استحکام بخشید .

لذا باید نیروی کار در مرحله دموکراتیک از زندان تملک خصوصی بی حد و حصر ارضی آزاد کرد باید سرمایه نتواند قوای تولیدی را به زنجیر ظالمانه خود در بند نگاهدارد .

فساد از وجود تبعیض و فاصله بین گروهی از مستفدین اشرافی و بوروکراتیک و طبقات اکثریت خاق زاده میشود و در نتیجه اعتقاد مردم به اصل های اخلاقی و مقدس دست میشود و بایداری خود را از دست میدهد .

هیچ مرتجعی قادر نیست معتقدات توده ها را در آغوش نظامی ضمانت کند که مردم آن در فقر و گرسنگی تبعیض، ستم و فساد اخلاق بسر می برد .

زندان های کثیف و وحشت آروزنادر مشهور به غدار ظاهر مشهور به عوام فریب هاشم مشهور به غارتگر شاه محمود مشهور به بیسواد و داؤد مشهور به جلاد شاهدگوی این واقعت تاثیر آور است . سرقت ، آدم کشی ، فحشا ، رشوت ، قاچاق ، رهزنی ، اختلاس و تمام مفاسد اجتماعی که با دین اسلام و اصل های مقدس اخلاقی خلق اختلاف و تباین دارد محصول اختناق نیروهای تولید و مظلوم حاکمیت زندان نادر شاهی و گروه اشرافی وابسته به امپریالیزم بوده است .

مادخمه های تاریک و دهشت آور این دژ مستم را که بنام زندان دهم رنگ یاد میشود از نزد يك مشاهده کردیم . اینجا انسانهای تیره روز و بد بختی در بند کشیده شده اند که در اثر شکنجه های غیر انسانی جلادان داودی از صحت و سلامتی جسمی و روحی محروم شده اند . زندان خاصیت سرکوبی و نابودی ، تدریجی خلق را بخود گرفته بود .

شما وقتی در یکی از این دخمه های تاریک پس از باز شدن دروازه بزرگ آن وارد میشوید د هایز گورستان مانند راسی بینید که هیچ منفذی ورود شعاع آفتاب را به داخل آن راه نمی دهد . در دو طرف دیوار این گورستان تاریک که زنده هادر آن دفن شده اند موجوداتی بنام انسان ، این نیروهای کار در زهر چادر های کثیف و پینه پر ، بشکل رقت انگیزی می خزند . این دهایز مرگ ، پر از خزنده ها و حشرات و نم و رطوبت است . تعفن از زمین و دیوار های آن برون میشود . درد گرسنگی و اسراری پیگیر زندانیان دوره داود جلاد را میسوزاند ، جسم و روح این انسانهای فراسوش شده ، از شکنجه های عمیق حکایه میکند که شاگردان داود جلاد از خود به یادگار گذاشته اند .

هنوز داغ های زنجیر و زولانه ، سیخداغ ، تیل داغ و شکنجه های این وطن فروشان فرو سایه بر جسم و بدن زندانیان دیده میشود .

گروهی دیگر از هموطنان سادر میان مغاره دیگری بسر می برند که در اثر بیکاری و گرسنگی بدین روز افتاده اند . اینان جوانان کائکور زده اند که دروازه دبستان و مکتب بروی شان بسته شده و در اثر ایله گردی به جرح ، سرقت ، آدم کشی و ده ها نوع جرایم دست زده اند . در این جا جوانان ۱۲ تا ۲۰ ساله جمع شده اند .

در يك محل دیگر شما با کسانی برخورد میکنید که با های ناتوان و مریض خود ، بدن لاغر و رنجور خود را به شکل میکشند و از درد و ناتوانی مینالند . اینان در آخرین مراحل زندگی قرار دارند و فقط چند صبحی از زندگی شان بیش نمانده است ولی وطن فروشان ، دشمن مردم ما ، این محتضران را که نفس های اخیر زندگی خود را میکشند در بند نگهداشته اند .

در محل دیگری زنان با اطفال رنجور و مصیبت زده شان بانگه های که رنج و عذاب عمیق از آن معلوم میشود بسوی شما می بینند. اطفال شان به شدت سرریض و گرسنه اند و در میان این مغاره های تاریک، مافقد حیوانات می خزند و در انتظار مرگ قدری بجی اند.

این است اسلام نادرشاهی، ظاهرشاهی، داودشاهی و سلطنت خا بنان نیم قرن این خانواده کثیف که چاکران آستان بوس شان، اسلامیت آنان را می ستودند و بر آن خوشنود بودند...

جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان در صدد است تا برای اطفال زمینۀ مساعد تعلیم و اعاشه را در مرستون فراهم کرده، سرریضان را تداوی نموده و اشخاص کهن سال و سرریض و ناتوان را از شرایط عفو برخوردار ساخته و صدها و هزاران محبوسی را که در چارچوب شرایط دور از احساس انسانی نظام فاسد، بصورت درد آوری محبوس شده اند از تخفیف مجازات برخوردار ساخته و زمینۀ های مساعدی را فراهم سازد تا زندان، محل شکنجه و سرکوبی نباشد بلکه محلی باشد که در آن مجرم اصلاح گردد و از نیروی کار و استعداد خود جامعه را استغنا بخشد.

زندان بر اساس اصول دموکراتیک و اساسات مترقی باید محل پرورش فکری، عقلانی و ذهنی گردد.

زندان جای رنج و عذاب خلق نخواهد بود.

زندان محل تربیت و تعریک نیروهای خلافت مردم خواهد بود...

این جمهوری در قله رفیع آرزوی انقلابی خود برای نیل به مرحله بی مبارزه میکند که اصلا ریشه فساد و جرم را از قلمرو زندگی انسانی محو کند. اصلاً پولیس، خارنوال و زندان وجود نداشته باشد. اینها همه جزء افسانه گردند و فقط اصطلاحاتی باشند که تنها کنجکامی های تاریخی را تعریک میکنند.

این مرحله عظیم تاریخی مرحله ای است که انسان در درجه عالی مقام انسانی خود توصل می جوید. در چنین مرحله ای، طبقه بی در جامعه وجود نخواهد داشت که بر طبقه دیگری حکم براند و دستگاه های بنام زندان و پولیس را برای سرکوبی خلق در اختیار داشته باشد. رسالت دوران ساز طبقه کارگر این مرحله شکوهمند تاریخ، انسان آگاه را قابل تحقق می سازد..

امروز برای رسیدن به این قله رفیع آرزوی انقلابی، مبارزه داریم .. طبقات مرحله دموکراتیک
رهبری کارگردوران ساز، عراده تکامل تاریخ را بجلو خواهند راند...

کارگران و دهقانان، پاسبانان امنیت جسمی و روحی انسانی ما هستند ..

ما مسیر مبارزه خود را در روشنی عمل خلاق و آگاهانه طبقه کار، این طبقه پیشتاز و مطمئن انقلاب
تا آخرین مراحل زندگی انسانی تعیین خواهیم کرد ..

به پیش به سوی آرمان های انقلابی خلق!

به پیش بسوی جامعه بی که در آن ستم، ناروایی ها، بیلادگری ها جزء افسانه گردد!

به پیش بسوی نا بودی فساد و تحقق اهداف والای خلق!

به پیش بسوی رهبری طبقه کارگر و حزب دوران سازان!

زنده باد جمهوریت دموکراتیک خلق افغانستان .

جاوید باد انقلاب فخر آفرین خلق.

نا بود باد دشمنان و گماهیسان اسپر با لیزم و ارتجاع سرداری. مرکز بردشمنان ترقی، آزادی

و جا معه فاقد استعمار هستیم ..

۳ شعر از ژاله شاعر انقلابی ایران

توانا کام خود گیرد ز دوران

دلی میخواهم از سنگ
که باد شواری دوران کنم جنگ
نمیخواهم دل ابریشمی را
نمیخواهم جهان بی غمی را
نمیخواهم که دل با ساده لوحی
بخندد یا بگرید گود کانه
چو بیند کرم شب تاب، بگوید
چراغ است این که میسوزد شبانه
واز نور دروغینش شود شاد.

• • •

دلی میخواهم آگاه
دلی مغرور و آزاد
که گیرد زیر پرگشت جهان را
دلی تا این حقیقت را کند درک
توانا کام خود گیرد ز دوران
زمان ناپود سازد ناتوان را

به مناسبت انقلاب ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ جمهوری دموکراتیک افغانستان

شادباش

افغان پيرو ز

افغان آزاد

خورشيد پختت

تا بنده تر باد!

دست مښم را

از پشت بستې

دېوار غم را

درهم شکستې

با قهر ماني

از بند رستي

ای رستگار

مغرو را زاد

فتح توجا وید

مرز تو آباد!

۲۹ آوریل ۱۹۷۸

دست عشق

اگر برنده نخو ا ند

اگر که آب زر قصد

اگر که سبزه زر وید

زمین چه خو ا هد کرد؟

• • •

چه يك نواخت چه بی روح میشود هستی

اگر که عشق نیند

امید اگر ند رخشد

اگر نبا شد شادی

وگا هگاهی درد

• • •

از آن کسی گله دارم که دور از امید است

وهمچو برف زستان

به هر کجا که نشیند

کندهوار سرد

• • •

چه پرشکوه بود دست عشق بوسیدن

ولی چه ننگین است

چو دست قد رت يك سرد را ببوسد سرد

• • •

و آفتاب وزمین ما شقان یکد گرند

چو دست های سن و تو که شاخه های ترند

چوسی خورند به گرمی به یکدگر پیوند

هزار ها گل سرخ آورند و میوه زرد

(ژاله)

جوانان باید شایستگی زمانه را داشته باشند که در آن
زندگی می نمایند.

من جوانان را دعوت می کنم تا بیاموزند، تا می توانند
بیاوزند. تمام وطن خود را بشناسند، که وطنشان به چه
ضرورتی دارد. گذشته، حال و آینده آنرا بدانند، تا تصور
آنها داشته باشند که برای آینده چه وظایفی را انجام
دهند.

ما کسیم گور کی

پایان غمی بزرگ



دکتر اسد اللہ حبیب

ه
ا
ک
و
ن
م
ه
ک
و
ن
خ
آ
ب
ک
خ

(۱)

حسین داد پسرک چهارده ساله که چشمان سیاه مهربانه و گونه‌های برجسته داشت، یک هفته میشد که بامادر بیوه و پدر کلان پیرش در کاراج خانة حاجی محمد امین دوا فروش زندگی میکرد. او نه ساله بود که پدرش را مرض سل گشت و چون معاش پدر کلانش که سی سال می شد کارگر حروف چینی یکی از مطابع بود خرج شانرا پوره نمی کرد ناچار شد دیگر مکتب فرود و در بدل کرایه کاراجها که سر پناه موقتی ناراحتی بیش نبودند، مزدوری کند.

کاراجها - آن خانه‌های بی شیشه و پنجره که در ورودی بزرگ آنها مستقیماً به کوچه باز میشد و گویا بخشی از کوچه بود در درعای خاصی برای حسین داد داشتند و کاراج خانة حاجی محمد امین نیز از همان روز اول نیشش را بر قاب وی افشرد.

(۲)

همان روز اول مادر حسین داد که رنگش پریده بود و پیکان سرفه خشکش از ماهان نشان میداد که مرض گرفته است در بدل کرایه کاراج رفت که خانه‌های حاجی را بروید و خودش خمیر را به نانوایی برد. هنوز چند قدم زرفته بود که سنگی از پهلویش گذشت و بدو وارد خورد.

حسین داد دانست که او را نشانه کرده‌اند. همینکه به عقب نگاه کرد پسر زرد چهره بی را که کمی بزرگتر از خودش بود دید که پاچه‌های پتاون سر به بی اش را میان سوزهای چرمی سیاهش داخل کرده و آستین‌های پیراهن سفیدش را که از سفیدی چشم را خیره می کرد بالا زده است. پسر پیراهن سفید خم شد و سنگ دیگری را برداشت و در حالیکه نشانه را به سنگ خاکستری گستاخ و جوانه که در چند قدمیش بود نشان داد به همان زور نخستین پرتاب کرد. سنگ و سنگ بسوی حسین داد پریدند و او که تکرری خمیر را پسرش محکم گرفته بود به زحمت پا به فرار نهاد. دویدن با تکرری خمیر هزار بار سخت تر از آنست که سنگ انسان را بگذرد و یا سنگ به پهلو آدم بخورد. حسین داد نفر سوخته و بنا این اندیشه‌ها خود را بدکان نانوایان و نانش را که پختند برداشت و به جای راه اصلی چپ کوچه‌های دور و پیراهن‌ها را طی کرد چند بار راه را گم کرد و از چند رهگذر خانة حاجی محمد امین دوا فروش را پرسید تا خود را به خانه رساند.

حسین داد آنشب بسیار فکر کرد که با او چه دشمنی داشتند و در صورت تکرار آنچه کند، هیچ پاسخی نیافت مگر اینکه کمزور راسی زدند، این قانون کوچکها بود. سگها گداها را می دواندند و بچه ها سگهای کوچک را سنگ بازان می کردند و بچه های زور بچه های کمزور راسی زدند و این کار در آن کوچه ها بصورت عادی تکرار میشد. با همین پاسخ پیرحم و همین بن بست اندیشه هادر پایین های پدر کلابش چنین کهنه سیراک پدرش اوجای جوان به سرش کشید و با بوی لذت بخش آن به خواب رفت.

(۴)

فردا با زهم ترس در دل حسین داد جا گرفته بود. بازخمیر را بر سرش گذاشتند که به نا زوا بی ببرد. اگر حس کنجکا و بیی که حمله دیروز تکرار می شود یا خیر نمی بود شاید بهانه بی پوش می کرد که خمیر را نبرد اما چیزی نگفت و با قلب مضطرب براه افتاد. کنار دروازه بزرگ زد رنگ در پهلوئی همان پسر پیراهن سفید به بچه دیگر با کتابهای سکتب شافی ایستاده بودند و کپ میزدند. سگ خوشبختانه در آنجا ها دیده نمی شد. حسین داد با خود گفت: مکتب هم نرفته اند. امروز مثل یک قصه تازه بی دارند. خوب دیده شود چه خواهند کرد. حسین داد کوشش می کرد که بطرفشان نیند و آنقدر زود هم نرود که نگویند ترسیده است. مگر تمام احتیاطش بیهوده رفت و آن پسر زرد چهره پیراهن سفید همینه که او را دید صدا کرد: «گر که نمانی و سنگی را پرتاب کرد سگ کمی دیرتر بیدار شد و حسین داد فرصت یافت که خمیرش را کنار دیوار بگذارد. سنگی را که حسین داد زد اتفاقاً به پای سگ خورد. سگ بروی افتاد و باهشیمانی از درد قاف زد و انگهده بازگشت آن جا پسر کتابهایشان را به زمین انداختند و بادشنام خواهر و مادر به جان حسین داد دو بدند. کوچه بالای سر حسین داد چرخید. یکی بانوک موزه چنان به عینک را نوبش زد که در ده قلبش چنگ انداخت و دیگری بالکد به کرده اش کوبید. مشت و لگد از هر سو می آمد. حسین داد چند بار افتاد و نیم خیز شد. سراسیمه شده بود. گریه می کرد فحش میداد و سنگ و خاک و هر چه که به دستش می آمد برویشان می کرد.

پولیس که در آن کوچه وظیفه دار بود جنگ را خلاص کرد و گفت: بفرمایید شما به خانه تان بروید من جزای این لچک را میدهم و در حالی که گوش حسین داد را می کشید فریاد زد: پدر سگ لعنتی تو از کجا پیدا شدی به این کوچه نمی شناسی که پسر سفیر است مانند تو صد تانو کردارد. چشم پاره اگر بینم که دیگر از این بی پدری ها بکنی گمت میکنم و آنچه آنکه گوش او را کرد لگدی هم به عقبش زد که حسین داد بروی افتاد مگر از ترس صدایش را نکشید.

(۴)

پولیس که رفت حسین داد خمیرش را برداشت و به سوی نانوایی روان شد، چند جای پیرا هفتس پاره شده بود و خون از بینی اش می آمد و قطره قطره روی سینه اش می چکید دل نانوای پیرا سوخت آب داد که صورتش را بشوید و زود تر از ده گران خمیر او را به تنور زد چون خمیر ترش کرده بود نانها گل زده آمد و یکی دو تا هم چکد . نانا برای آنکه حسین داد را خانواده حاجی آزار بدهند به جای نانهای چکیده پزند نان از خود گذاشت اما حسین داد از چنگ زن حاجی نجات نیافت. او را دیوانه کرده بود که چرا مزد و را دست به یخن پسر سفیر بیندازد و خدا نخواست حاجی را به بلا بدهد. آن زن لاهو میانه سال با آواز بیمارانه اش به پدر حسین داد دشنام میداد و فریاد می زد :

آخر پسر سفیر است. از خانواده پادشاه است. ما به چشم خود پادشاه را دیده ایم که به خانه اش می آمد اگر چه خود سفیر به خارجه است اما کلان کوچه ماست ما غلام و غلام زاده و استیم ...

در برابر دشنام ها و فریاد های زن حاجی ، حسین داد و مادرش سکوت کرده بودند . زن حاجی امر کرد که ائاثیه خود را جمع کنند و گم شوند.

چه داشتند که جمع کنند ! يك سترنجی کهنه که پدر کلان حسین داد بالای اش می خوابید و يك جوال کهنه که مادرش بالای آن می خوابید . حسین داد که پایین پای پدر کلانش روی خاک میخفت . چند تا کوزه و کاسه شکسته و پترة بی خود را هم جمع کردند و منتظر آمدن پدر کلان حسین داد نشستند .

گره لایی رجب پدر کلان حسین داد شام به خانه آمد قصه را برایش گفتند . عينك ذره بپوش راته و بالا کرد و سر روی حسین داد را بدقت دید . پیر مرد خون مردی بود . با آنکه نواسه اش را بسیار دوست داشت با آواز غور و غمگین او و مادرش را که فق فق گریه می کرد تسلی داد :

خوب بجای آنکه با گورچکشی هر روز خود را بی اعتبار و بدنام کنیم بهتر است حوصله داشته باشیم . من نمی گویم که گناه از حسین داد است ، اما چه می توان کرد ؟

فرض کن از این جا رفتیم باز هم مزدور است در این درنه در آن در باز هم منت زن يك حاجی دیگر است و مشت و لگد پسر يك آقای دیگر . من میروم پیش حاجی موضوع را حل میکنم . پیر مرد که با دیدن سروروی زخمی و لباس پاره نواسه اش تا استخوان درخشم می سوخت به حسین داد گفت : تو هم دست برسد در پیغ نکن ، خود را قوی بساز و انتقامت را بگیر . حالا که زورت نمی رسد چه میکنی ، مراسمی بری با این ریش سفید به میدان جنگ بچه ها .

از این گپ ها گلوی حسین داد بیشتر پر شد و با صدای بلند گریه آغاز کرد . پیرمرد در حالی که ایستاده بود با انگشتان نیرومندش موهای حسین داد را لمس کرد و به آهسته غم غم کنان گفت :
مرد گریه نمی کند . غیرت داشته باش و انتقام بگیر !

«۵»

کربلای رجب ناوقت شب بازگشت . در تاریکی صندوق چوبی اش را باز کرد و کتابی را از زیر بغل کشیده در آن گذاشت و کاغذهایی را از آن برداشت و در جیب بالا پوشش گذاشت . حسین داد که بیدار شده بود در تار یکی چشم از او بر نمی داشت و با خود می گفت : چه پیرمرد خوبیست هر وقت جوابی آماده دارد که بدل از سان می نشیند چه خوب گفت : مرد گریه نمی کند غیرت داشته باش و انتقام بگیر ! شاید او این گپ ها را در آن کتابها بی که در صندوق چوبیست میخواند . چه پر حوصله است ! تا نیمه شب ها در کنار چراغ تیلی می نشیند و کتاب میخواند . و آنهم چه کتابهایی ! يك روز از يك کتابش این جمله ها را بلند خواند که فراموش نشدنی بود :

دست های پینه بسته زحمت کشان است که همه آبادی های دنیا را برها کرده است و با آن دستهاست که دنیا را آزاد و هر گل و شکوفه بی ساخته می شود که در آن کسی مزدور کسی نمی باشد و کسی بر کسی ستم نمی کند ...

و بعد پادش آمد که در کتابهای مکتب چه چیزهای بدی نوشته بودند که هرگز خوش آدم نمی آید !
آنچنانکه زهر لب تکرار می کرد : غیرت داشته باش و انتقام بگیر بخواب رفت . فردا حسین داد خود را مرخص انداخت و ضمیر را مادرش به ناز و ابی برد . زمان درازی نشست تا رفقای پسر سفیر رفتند و سگش هم رفت شاید در سایه بی خوابید . پسر سفیر در کوچه تنها ماند و حسین داد تصمیم گرفت که برود و تن به تن با او بجنگد و انتقامش را بگیرد . با خود گفت : پولدار است . مکتب هم نمی رود . شاید ضرورت ندارد من که می خواهم نمی توانم درس بخوانم و او که می تواند نمی خواند . عجب زندگیت ! از چنان زندگی فقرتش آمد و از پسر سفیر فقرتش آمد و با فقرت و خشم در چند قدمی او ایستاد و صدا کرد :
خوب حالا که دوبه دو استیم بیام معلوم کنیم . پشتیبان هم نیست و خلاص گیر هم نیست بیا اگر مرد استی !
پسر سفیر از جرأت حسین داد و از سیما ی برافروخته اش ترسید و در حالی که خود را بی پروا نشان میداد گفت : برو برو باز گریه خواهی کرد . از سردی گپ نزن در این اثنا پیره زنی گدا با چاه در پاره باز سیاهش از خم کوچک ظاهر شد و از يك جوهره طیاره که غرش کنان از بالای سرش گذشتند سخت ترسید و التماس کنان به سوی حسین داد خود را انداخت .

پسر جان کمک کن . دستم را بگیر . دلم سی لرزد و حسین داد در حالیکه آستینش را پیره زن گرفته بود بالای پسر سفیر صدا کرد : اگر نمی ترسی یک قدم پیش بیا باین که چه بر سرت می آورم . پسر زن نالش کنان اعتراض کرد : چه بسرم می آوری چه بچه دیوانه بی ! من بتوجه کرده ام . حسین داد به سوی پیرزن دور خورد : مادر ترا که گفته حسین داد و پیرزن یکی دیگر را می کشیدند و بی توجه به نا همواری راه پایشان به سنگ می خورد و بهم شانه می زدند و می رفتند . حسین داد را پیر زن بسیار دور برد و او از همانجا چوبش را به سوی پسر سفیر تکان داد : تا فرقت را نشکنازم نمی مانم پدر لعنت ، باش این زن را برسانم .

باز پیرزن نالش کنان اعتراض کرد : فرق می شکنانی ؟ فرق که را می شکنانی ؟ فرق مرا ؟ به که دشنام میدهی ؟

باز حسین داد با نا رضا مندی توضیح کرد : ما در بگوترا بکجا برسانم به توجه که فرق که را می شکنانم . بگو بکجا می روی من آن زنبور زرد را می گویم . آنها مرا هر روز می زنند راهم را می گیرند . .

پیر زن آستینش را محکم گرفته بود رها نمی کرد و خواهش مینمود که چند قدم دیگر هم او را ببرد . بالاخره از خانه بسیار دور شدند و در آنجا که کوچه به طرف دکان نازوایی می پیچید حسین داد باز از دور بالای پسر سفیر صدا کرد :

هما نجا باش اگر مرد استی . من زود بر میگردم .

پیر زن یکی دو خم دیگر کوچک را هم رفت و حسین داد را رها کرد . حسین داد دوان دوان خود را تا دروازه سفیر رساند اما دروازه بسته بود کسی آنجا دیده نمی شد . سخت عصبانی شد و به دروازه تف انداخت . در دالش پیرزن را دشنام داد و افسوس کرد که چه فرصت مناسب را از دست داده است . چند دقیقه اندیشید که دیگر چانس انتقام گیری نخواهد داشت ، و با تأسف درد ناکی راه خانه را پیش گرفت . در راه یکی دو طیاره دیگر نیز غرش کنان از بالای سرش گذشتند . و همه بی درد دل حسین داد رخنه کرد و به فکر پیره زن افتاد که چگونه ترسیده بود و آستین او را رها نمی کرد و از او بدش آمد که نقشه اش را خراب کرده بود اما پیر زن بیچاره سخت ترسیده بود . رنگش پریده بود و می لرزید اگر کمکش نمی کرد شاید همانجا روی خاک می افتاد و شاید پسر سفیر سگش را بجان او میدواند

او چه وحشتناک بود ... پیر زن نه گریخته می توانست و نه نیروی سنگ زدن داشت ...

خوش شد که نجاتش داده بود ...

مگر پسر سفیر به چه غرور و چه طعنه آمیز جواب داد: گریه میکنی از سردی کپ نزن...
 پایان آن روز آسمان تیره و ابر آلود بود و از دور دست صدای مسلسلها شنیده می شد.
 زن کلب علی کارگر جوان مطبوعه شاگرد کربلایی رجب که دوست خانوادگی شان بود سراسیمه
 آمد و دم در بگوش ما در حسین داد در باره چیزی پرس پرس کرد و رفت. بار فتن او مادر حسین داد
 پسرش را صدا کرد:

شام شد، باز هم در کوچه میهای. دستش را گرفت و بگوشش گفت: فهمیدی در شهر
 جنگ است... با به رجب امشب به خانه نمی آید... و چیز تازه بی به یادش آمد: خوب تو با
 این چوب امروز در دم خانه سفیر چه می کردی؟

او نمی دانست پنهان کند یا راستش را بگوید که کلمه ها از زبانش فرار کردند. نمی گذارم
 تا بیخونش را پاره نکنم. تا خون به پیش رانریزم... تا گریه اش انکشم... چرا سر راه آدم را بگیرند چرا به گناه بزنند...
 و آن شب تا نا وقت ها مادر و پسر می کوشیدند تا یکی دیگر را قانع بسازند، دلیل می گفتند
 عصبانی می شدند و حسین داد گاهی به گریه می افتاد و هشت هایش را بزمین می کوبید. او خوب
 میدانست اگر از جنگ بگذرد دیگر حریف ها دلیر تر می شوند. باز لاش خواهند کرد و بار بار
 خواهند دواند تا او دیگر چون یک بازاری با دیدن شان قوله بکشد و پا به فرار بگذارد.
 شب تاسفید، صدای شیبه هم افکن ها شنیده می شد. خنده تلخ و سگر و ماشین دار با فریاد
 بیم انگیز تانک در سینه کوه ها انعکاس می کرد.

صبح ساعت از هشت گذشته بود که مردم به خانه حاجی امین می رفتند و می آمدند. دا کتر
 را آوردند و گفتند حاجی دغماً ضعف کرده است. ساعتی کربلایی رجب هم آمد لبش به خنده
 باز بود اما در چشم هایش خستگی و بیدار خوابی سایه انداخته بود. پیشانی دخترش را بوسید و
 دست حسین داد را گرفته گفت: برویم... زود تر بخیز دختر جان... تو و حسین داد را به سیل
 می برم. به سیل ارگ... حسین داد دستش از دست او کشید و باخسوفت گفت: نه نه من جایی
 نمی روم تا امروز جزای پسر سفیر راند هم.

مادرش گفت: این دیوانه تمام شب گریه کرده که نمی گذارم تا بیخون پسر سفیر را پاره نکنم
 تا اورالت نکنم...

کربلایی رجب درها یک نزدیک لیک دروازه سرد و پانشسته بود سر حسین داد را به سینه اش فشرد

ود حالیکه سوهای او را با انگشتان نیرومندش لمس می کرد آهسته و غم آلود گفت : تو يك شب به غم خوردت گریه کردی و من هزار ها شب به غم بزرگم ... انتقام تو هم گرفته شد... دیگر گریه نکن ... تا راحت نباش ..
و رویش را به طرف دخترش گشتاند :

مادرم را خدا بیا مرزد قصه می کرد که در سال ۱۳۱۰ سه صد و پنجاه نفر مردوزن و طفل مردم جاغوری را آوردند به همین کابل . همه مردان را از تیغ کشیدند که پدر من هم در آن جمله بود و زنان و اطفال را به بازار بردند و فروختند و همان بود که ما سالها کنیز و غلام مانند یم من از روزیکه خود را شناخته ام از این غم بزرگ رنج کشیده ام ... دیشب شب آخر حکومت این انسان کش ها و انسان فروش ها بود و شب آخر غم بزرگم دیگر نه آن سفیر سفیر خواهد بود و نه این حاجی امین قاچاقچر بالای ما غریبه خواهد توانست .

کربلای رجب که چشمانش سرخ می زد و رگ های گردنش از خشم شخ شده بود صمصامانه برهاخت و گفت : برویم ارگ را بر اینان نشان بدهم !

مادر حسین داد سرفه کنان گفت : ارگ چه سیل داره ... بارها دیدیم ...
کربلای رجب خندید و سرش را شور داد : نه نه ... خرابه های ارگ را ... داخلش را ...
داخل خانه ها را ...

پیش آمد و دستش را به سر حسین داد گذاشت و گفت : ما شا میدیم بریم ... تو پسر م به خاطر داشته باش بزودی روزی خواهد رسید که کسی مزدور کسی نخواهد بود و کسی بر کسی متم زخواهد کرد عبارت های آشنا حسین داد را بیاد آن شب انداخت که بابا رجب در حالیکه عینک های شفافش در پهلویش چراغ تیلی برق میزد کتاب می خواند و چنین چیز هایی برایشان می گفت .

به مناسبت صد و پنجاه سالگرد تولد صدرالدین عینی نویسنده، شاعر و ادیب
خلقی تاجیکستان

تصویری در چند خط از استاد صدرالدین عینی بزرگ مرد ادبیات خلقی تاجیک

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبرده‌های
خلق‌های کشور بزرگ سوسیالیستی اتحاد
شوروی را با رور ساخت. فراخ‌نای نا-
کرانندی فرا راه‌جهر قهرمانی‌های انسان
زحمت‌کش با ز کرد.

از آن قهرمانان کم‌نظیر سنگر فرهنگ
تا بناک سوسیالیستی صدرالدین عینی
این ابر مرد ادبیات تاجیک است که از
شاگردان صمیمی مدرسه انقلاب بود.

استاد صدرالدین عینی

صدرالدین عینی (۱۹۰۳ - ۱۸۷۸) با باور آهنین آزادی‌زحمت‌کشان کشورش زیسته و با
افتخار درخشان بی‌ریزی فرهنگ سوسیالیستی برای خنای زنجیر شکسته و آزادش مرد.
کودکی عینی در همکار با تنگ‌ستی گذشت. پدر روی سید سراد خواجه دهقان تهی دست
خجده و آن بخارار و زها تا شام سنگ می‌تراشید تا بخور نمیری برای
خانواده‌اش تهیه کند. عینی در چنین خانواده‌بی‌بزرگ شد و در پایان سال ۱۸۸۹ پدر و مادرش
در گذشتند چنانکه خود نوشته است با پای برهنه و تر کیده که به ترک‌های آن جهت تداوی گذاخته
شمع میریخته به مدرسه رفت و تا سال ۱۹۰۶ در آن مدرسه‌ها به فرا گرفتن دانش‌های سروج پرداخت.
عینی در سال‌های تلمذ در مدرسه‌های بخارا زیاده‌پر تحصیل علوم با زندگی ریتوران شهری
وجوا نمردان که مظهر صفات عالی انسانی بودند و با زندگی قشرهای گوناگون تهی دست
شهری، آشنا بی‌یافت.

در آن سال‌های تحصیل که در منزل شریف جان بخدوم بسر می‌برد با روحیه فرهنگی مخالف
با جفاکاری‌های امارت بخارا آشنا شد، چه شریف جان خود از شعر و ادبای نامدار عصر و منزش



نیز محل تجمع قلم بدستان آن روز بخارا بود .

پژوهشگران زیستنامه صدرالدین عینی آشنای او را با آثار احمد سخدوم دانش طلایه دار دانش گرایان و ریالیزم دانش گرایانه انگیزه انقلاب ذهنی در وجود وی میهندارند .

در صف آرای کهنه پرستان، پاسداران دژ ارتجاع و سلا زماهای ضد هر گونه ترقی اجتماعی در برابر اصلاح جوانان (جدیدی) عینی در صف (جدیدی) ها با فشاری میگرد که با آگاهی سیاسی برتر و هوشیاری کافی در برابر تزویرهای امیر خوشگذران تنبل دیوانه ادسکشی و غلام هارۀ بخارا را در ابریل سال ۱۹۱۷ که فرمان اصلاحی امیر انتشار یافت و گروهی از (جدیدها) به راهنو ردی سپاه گزارانۀ تا ارگ امیرباشعار «زنده باد امیر حریت پرور امیرعالم خان!» آمادگی می گرفتند. صدرالدین عینی جد آنها را از آن کار باز داشت. اما سوکمندانه راه پیمایی آغاز یافت و بایورش سپاهیان درندۀ امیر قطع گردید و کسانی که در آن سهم گرفته بودند زیر شلاق افتادند .

محمد جان شکوروف پژوهشگر تاجیک مولف کتاب صدرالدین عینی می نویسد که در آن روز سلاها با دستارهای حلقه شده برگرد نهایشان به کوچه هانفریاد میزدند که (وادینا!) «واشر بعتا!» وجوانان اصلاح طلب را به دست پلیس های جلاد امیر میسپردند. آن روز صدرالدین عینی را نیز بردند و بدستور امیرخون آشام پرشانه پرهنه اش عقاب و پنج ضرب چوب زدند و در زندان «آنجا نه» داخل ارگ انداختند .

عینی با تن خون آلود و بیحال در زندان افتاده بود که ساعت های چهار بعد از ظهر صدای پای از پشت در شنیده شد و بعد سر بازی در را کشوده بداخل نگاه کرد و نخست به روسی و بعد به اوزبکی آمیخته با روسی گفت «برآید! شما را انقلاب روسیه آزاد کرد!» (۱)

در همان کتاب نوشته می شود که روز نهم اپریل در نشست سر بازان انقلابی روس در بیرون دروازه بخارا صدرالدین عینی درحالی که سر بازی زیر بازویش شانه داده بود دیده می شد. درفش خونین انقلاب دوران ساز اکتوبر بالایش اهتزاز داشت و او که زیر شلاق امیر آهی به لب نیاورده بود باران سرشک از چشمانش مهربخت البته سرشک شادمانی نه ناامیدی ورنج (۲)

از آن روزه بعد صدرالدین عینی که به گفته خودش از آموزش های انقلابی کاملاً بیگانه بود چون کودک نوآموزی در مدرسه انقلاب زانوزد و به فرا گرفتن مارکسیزم لینینیزم پرداخت.

۱ - محمد جان شکوروف، صدرالدین عینی، نشریات عرفان، دوشنبه، ۱۹۷۸، ص ۳۳.

۲ - همانجا ص ۳۵.

صدرالدین عینی از آن روز پس درینا گذاری فرنگک موسیالستی خلق تاجیک و اوزبک عا شقانه
 نفس سوخت. همچنانکه نخستین «سرود آزادی» تاجیک ها را به پیشوا از انقلاب سرود، سرافرازی نخستین
 گزارش سرود «انترناسیونال» بزبان اوزبکی به صدرالدین عینی تعلق دارد. عینی درباره شعر و سرشت
 آن دید دقیق و واقع بینانه دارد. وی باری بهراموف شعرنوشت: «شعر حقیقی اینست که به خواننده و
 شنونده هیچان حقیقی بخشد این بدست نمی دراید مگر به شرط آنکه گوینده در وقت گفتن آن شعر
 صمیمیت داشته باشد و شخصیت خود را تمام در آن گفته اش حلول کشانده توانسته باشد.» (۱)
 اصلا صدرالدین عینی بعد از پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر بر بنابر آنکه فشار گفتنی ها بر وجود انش
 روبه افزایش بود و چهارچوب شعر حوصله بیان آنها مطالب گسترده را نداشت به نو پسندگی
 گذشت. «جلاداف بخارا» «آدینه» «داخونده» «غلامان» و «مرکک سودخور» از برترین نمونه های آثار او است
 در سال ۱۹۲۲ که ابو القاسم لاهوتی (۱۸۸۷-۱۹۵۷) سخنور انقلابی ایران در کنار وی قرار
 گرفت درخت ادبیات انقلابی تاجیک با استواری و خرمی بیشتری به نما پرداخت. میلیونها جوان تاجیک
 در دانشکده سرخ قصبه های صدرالدین عینی و اشعار لاهوتی پرورش یافتند و معماران چیره دست بنای
 شکوهمند فرهنگ خلقی تاجیکی گردیدند.

پروفسور برتلس خاور شناس روس درباره «آدینه» صدرالدین عینی نوشته است که این کتاب
 نشانه آغاز عصر نوی در ادبیات تاجیکستان است. استاد عینی در این اثر رشد شخصیت کارگر ساده تاجیک
 را در محیط استبداد توان فرسای فیودالی نشان میدهد که در پستور سرک انقلاب شکوهمند اکتوبر
 را به شادمانی و شایستگی و ایمان می پذیرد.

نویسنده در این اثر انسان طبیعی را تا حدی انسان اجتماعی مبارزو تاریخ آفرین از قفا بخشیده است
 و نخستین بار در ادبیات تاجیک نماینده خلق را به مشابه قهرمان اصلی داستان برگزیده است.
 در «جلادان» بیدادگری دستگاه حاکمه فیودالی افشاشده است و این داستان طولانی که به
 شیوه حکایت در حکایت نوشته شده با آور هزارویک شب و حکایت های مشابه آن است.

صدرالدین عینی این پیکر سالخورده قصه هر دازی رانیز جان تازه بخشیده و به شیوه نو آنرا
 احیا کرده است.

رمان «داخونده» تصویر گر راه زندگی انسان خواری کش است، از ستم کشی و حقارت تا عصیان
 بر ضد اسارت و برضد بیداد.

۱- از مقاله استاد عینی زهر عنوان «ادبیات سرخ» کلمات نشریات عرفان، جلد دوم، دوشنبه ۶۳، ۱۹۶۳، ص ۳۳.

«غلامان» در واقع زبستاننامه سه نسل خلاق زحمت کش است مانند «نسل برده»، «نسل برده با آگاهی» و شعور و احساس آزادی و نسل برده پیکارگر و آزاد بخواه.

در «مرگ سود خور» استاد عینی با طنزی آن سود خور و نظام اجتماعی را که زاینده چنان شخصیت های بی ارزش است آماج تیر قرار میدهد به باور پژو و هشکران «مرگ سود خور» تنها سند زوال دنیای کهن نبوده بل که دلائل کور نویسنده زمینه ها بی را که در آن زندگی امروز به پا خاسته بروشنی نشان داده است.

صدرالدین عینی در زمینه های گوناگون فر هنگی آثار برجسته و زینتی آفریده است و گفته می شود که چنان بعدی از فر هنگ خلقی تا جیک نیست که نقش اندیشه استاد عینی در آن دیده نشود. صدرالدین عینی در مقاله بیکه در باره «اکسدم گورکی نوشته بود آن چرخ خانواده زحمت کشان را «پدر پرورنده ادبیات» نامیده بود. به بندار ما این لقب به خود استاد نیز شایستگی دارد و بد رستی او خود «پدر پرورنده ادبیات» و سوسیالیستی تا جیک بود.

به پاس تلاش های قهرمانانه صدرالدین عینی در راه آبادی و استواری کاخ با عظمت فر هنگ نو تا جیک در سال ۱۹۳۰ عنوان افتخاری خدمتگزار دانش راه او دادند. در سال ۱۹۳۹ از طرف شورای علمی دانشگاه دولتی لنینگراد کتورای افتخار هوی داده شد. در سال ۱۹۳۳ به عضویت افتخاری آکادمی علوم اوزبکستان انتساب یافت و در سال ۱۹۵۱ آکادمی علوم تاجکستان افتتاح شد صدرالدین عینی را ریاست آکادمی مذکور بر نشانند.

آوازمی خوانم

برای خلقها آوازمی خوانم

برای را د مردا نیکه جنگیدند با دزدان دریایی

برای مردم آوازمی خوانم

برای خلق نو رستان

برای دشت پر از لاله پروان

برای سبزی و زیبا بی سارنگ

برای مرد د هقان

برای طفل عربا

برای سفره بی رنگ و بی نانش

ومن آوازمی خوانم

برای (را بعد) داستا نسر ای بلخ

برای سید جمال الدین

برای (بو علی سینا)

برای مردم آوازمی خوانم

برای (اکبر خیبر)

برای «خوٹ» آهنگر

برای «خادم» زجار

برای «جعفر» معمار

صدا یم شکوه مزدور و د هقان است

صدا یم ناله اطفال عربا است

ومن دانم که سازم خنجر بی رقیق دزدان است

ومن

تا زنده ام آوازمی خوانم

دلالت‌های تاریخ

سایه‌ها بمانند که تاریخ یعنی برتخت جلوس کردن هاوتاج بر سر نهادن های این و یا آن این فلان این فلان، به نو باو کان و ویران سازی های این یا آن جابر مستبد، در پوهنتون (متا سقانه نمیتوان گفت پوهنتون‌ها زیرا آنها که میدانستند عام و حقیقت دشمن آشتی ناپذیر شان است. اگر جبر زمان نبود درختی همین یکی را هم نمی‌کشودند) جوانان ما را واداشتند به حافظه بپسرنند که تاریخ یعنی دسمه ها و توطئه های این و یا آن جاه طلب برای گرفتن قدرت و آنکه جلادی ها و خون آشامی ها برای حفظ آن و دولابلای این ها، این کشمکش ها و بگیر و ببند ها کوشیدند تا پیکار های دور انسان مردم ما را، مبارزات غرور آفرین ملی و مردمی ما را تا چیز جلوه دهند و نقش سازنده آنها را نادیده بگذارند.

سایه‌ها علم بودن تاریخ را انکار کردند آنرا سلسله‌یی بی ربط از حوادثی مسلسل و هم‌گون و تکرار شوند، معرفی نمودند تا آگاهی ما را از نقش تاریخی ما مانع شوند. پیش‌آمد های تاریخ را زاده و نتیجه تصادم ذهنی این و یا آن قلمداد کردند تا برای ما که از هر چیز دیگری محروم ما کرده بودند تاریخ هم پدیده‌یی مربوط به خاصان و بلند پایگان و حکمروایان بشمار آید. نیروهای اصیل و دور انسان تاریخ را ناگفته گذاشتند تا نقش این و یا آن فرد مکار و حیله گر را مسلط به سرنوشت ما نشان دهند و قانونی درونی و ذاتی تاریخ را مسیر پیشرونده، تکامل یابنده و بغرنج تر شوند، آنرا از نظر ما پنهان دارند.

ولی این ها این بلند گویان طبقات و خانواده های حاکم این مدهججه سرایان طرا زانو که بجای نصیحت «تاریخ» می‌سرودند میدانستند و یا نمی‌خواستند بدانند که قهرمانان آنها با تمام طمطراق و جبروت کاذب و ظاهری شان دلالت‌های پیش‌بینی کننده تاریخ آنها را با ماسک‌های هر زرق و برق پروری

صحنه آورد تا وسیله‌ی برای تشدید تضاد های درونی جامعه و نیروهای زیر بنایی اقتصادی آن باشند تا آله‌ی باشند برای تشکیل یافتن، هدفمند گردیدن و مبارزه برخاستن آن طبقاتی از مردم که تاریخ رسالت معینی را بدوش شان گذاشته است.

مردم ما در چند سال اخیر شاهد به صحنه آمدن آخرین دلقک در تاریخ کشور ما بودند سرداری جا بر دستید وقتی می بیند مبارزات بی گیر پیش ارمان مردم زمینه سقوط سلطنت پوسیده دودمان نادر را فراهم آورده است بخاطر نجات خانواده تاریخ زده اش - ولی به نام نجات مردم - دست به کار میشود و به همان گونه که این دودمان مکار و حیله گر بارها ما را به نفع ارتجاع و استعمار کهن «نجات» دادند یکبار دیگر به فکر نجات ماسی شوند.

برای این منظور پنج سال پیش او چهره شناخته شده و پلیدش را با سرخاب جمهوری، جمهوری قلابی که اداسه همان سلطنت خانوادگی بشکل عوام فریبانه ترولی مستبدانه تروجا ارائه تر باشد می آراند و و قبحخانه بما توضیح میدهد که چرا بر علیه طبقه اش برخاسته و پشت پایه منافع طبقاتی اش زده است. ازین روز به بعد درام مضحک ولی برای مردم ما تراژیک زمانمداری داود آخرین مستبد دومان غاصب جا برو ظالم نادر خان آغاز می گردد.

اما جالب است که حتی او بر حسب قهرمان کبیر و رهبر را به نامش چهسازنده است با تمام قدرت نمایی ظاهری اش برای بقای خود و برای حفظ قدرت و منافع خانواده اش مزبوحانه دست به دامان مردم می شود (همان مردمی که به نظر او فقط برای آن آفریده شده اند که او رعایایی داشته باشد و بتواند حکمروایی کند) دم از خدمت به طبقه اکثریت میزند (اکثریتی که هرگز نیت و شهامت تعریف کردنش را ندارد) میگوید آمد است تا خدمتگزار مردم باشد (ولی مردم هم باید حق شناس باشند قدر او را بدانند و شکران نعمت وجود ذیجود او را بجا بیاورند.)

درامه کومیک تراژیک داود وقتی به نقطه اوجش می رسد که او به حیث خلف الصدق نادر مکار و حیله گر که رموز و فنون عوام فریبی را در مدرسه با دارانش (استعمار کهن) فرا گرفته بود به همان شیوه تنگین و شرم آوری که نادر سلطنت را غصب کرد او هم در لویه جرگه قلابی و خود ساخته اش به ناز و کرشمه بی بردارد، شرط میگذارد و تخت سلطنت را بنام دروغین جمهوری از آن خود می سازد. در واقع او با چنین مضحکه بازی هایی اراده مردم شریف ما را توهمین میکند ولی نمیداند که تاریخ از مردم است، با مردم است و تاریخ را نمیتوان به بازی گرفت. امیداند که این تاریخ است. این قانونمندی تغییرناپذیر تاریخ است که به مردم و سمر زمان انقلابی شان رسالت داده است و دیر یا زود آنها را

در مسیر انجام رسالت شان قرار میدهد .

این مستبد خود خواه میخواهد به زعم خودش در برابر تاریخ بایستد و خیالی دارد آنرا در مسیر دیگر در مسیر حفظ آنچه که کهنه است و از نگاه تاریخ ستروک قرار دهد ولی نمیداند که تاریخ چون رودی خروشان و توفنده به پیش می رود و آنها را که در برابر آن قرار میگیرند از سر راهش بر میدارد . اینان اگر از یک سو برای زمانی کوتاه مانع پیشروی آن میشوند از سوی دیگر باعث میگردند که نیروهای درهم کوبنده و شکننده آن تمرکز یابد و در یک مرحله خاص از قوه به فعل درآید و باینکه تحول کیفی آنها را برای ابد نا بود نماید .

به این ترتیب داود عوام فریب نه تنها بسان دیگر اعضای دودمان ناپاکار نادری با هستی مردم و شرف و حیثیت مردم ما بازی کرد بلکه با غروری جاهلانه و خود خواهی طفلانه در سر آن داشت که سرفروختن سارا، آهنگه مارا و تاریخ مردم ما را به بازی بگیرد . اما وقتی روز ۷ ثور سر بازان باشهاست و افسران مبارز ماه رهبری حزب پیش آهنگ دموکراتیک خلق افغانستان و به پاسخ خواست اکثریت خلق متمسک شده ما به با برخاست و تانکها و طیاره ها غریبن گرفت . این ببر کاغذی دانست که دلگه کی پیش نبود که تاریخ مسخره اش کرد .

پوهاندم ۰ ن ۰ نکات سهیدی

نکاتی در باره طرز بیان خواجه عبدالله انصاری

در حدود ۳۳۰ هجری قمری و زمان نگارش التفهیم، زین الاخبار و بخش نخست تاریخ سیستان تا حدود ۵۳۰ ق آنگاه که کلپله و دمنه به دست ابوالعالمی نصرالله بار دیگر لباس عیارت دری پوشانده شدنشانها بی از تحول در طرز بیان دری نمودار گردید و درین مدت تقریباً صدسال، مقدمات تطور سبک ساده و مرسل مکتب خراسانی به سبک مشکل و مضافاً نیمه دوم قرن ششم ه. ق. و قرون بعدی، فراهم آمد.

نخستین اثرهای دیگر گونی به صورت اطناب یا دراز نویسی، استعمال مترادفها، ورود کلمه های بیشتر عربی، توصیف و تجسم و بیان شاعرانه، درج آیات و احادیث و جمله های عربی در آثاری مانند تاریخ بیهقی، سیاستنامه، و نوشته های ناصر خسرو پدیدار گشت. این دیگر گونه ها در نگارشهای عرفانی که نمونه بارز آن رسایل و مناجات خواجه عبدالله انصاری (۱) است، برجسته تر جلوه گرفته است و

(۱) متولد در دوم شعبان ۳۹۶ هجری قمری (مطابق چهارم ماه می ۱۰۰۶ میلادی) و متوفی

در ۳۸۱ ه. ق. (مطابق ۱۰۸۸ میلادی)

انواع سه گانه سجع و تشبیه بلیغ موکر در درجه اول، درج آیات و احادیث و جمله ها و اشعار عربی و شعرهای دری در درجه دوم، دیگر انواع تشبیه، استعاره و تجنیم و صناعات دیگر در درجه سوم در آنها به چشم می رسد. به قول دکتور ذبیح الله صفا «این شیوه را حدفاصل بین نثر مرسل و نثر مصنوع» (۱) و «روش بینا بین نثر مرسل و نثر مصنوع می توان شمرد.» (۲)

* * *

کلمه های عربی که پیش از سال ۳۴ در نوشته های دری استعمال میشد به پنج تاده درصد میرسد و در آثار انصاری به صورت متوسط به سی ناسی و پنج درصد رسید.

دیگر مشخصه نگارش انصاری، درج مقدار زیاد جمله ها و اشعار عربی و اشعار دری است.

گذشته از آنکه تشبیه و استعاره، ترادف، سجع و تجنیم و دیگر صناعات ادبی بیان را مطمئن می سازد، گاهی نمونه های کامل اطناً را در رساله های پیر هرات می بینیم، مانند باب ششم کنز السالکین (در غرور جوانی و . . .) «روزی در عالم جوانی چنانکه دانی . . .» (۳) که عین این فقره را با افزایش کلمه (افتد) «ره زی در عالم جوانی چنانکه افتد و دانی» در گلستان سعری می یابیم. آنجا که از حالت خوب شدن سخن آغاز میکند، سپس از زبان دو-تش سخن می گوید و پس از این، به بیان زیبایی گلزار هنگام شگوفانی آن و افسردگی آن به گاه خزان می پردازد (۴) علاوه بر این توصیف و تجسم و تشبیه و بیان شاعرانه به حد کامل آن، در این چند صفحه دیده میشود.

ممیزه بار زسبک انصاری در امالی وی که مطالب آن بدون اینکه بیشتر نگاشته شده باشد، به

شاگردانش گفته میشد، وجود لحن گفتاری به الهجه بی است.

و ایوانف در مقاله «طبقات الصوفیه انصاری در الهجه قدیم هرات» (۵)

گفته است: «سه مترین مسالسه بی که در سه-ورد طبقات الصوفیه وجود دارد آن است که صوفی واقعی آن دری کاملاً «صاف و شسته» را به کار می برد و همین که شیخ

(۱) تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۸۸۱ . (۲) ایضاً ص ۸۸۶ .

(۳) این فقره در باب اول کنز السالکین «در مقالات عقل و عشق» نیز آمده است (رسایل ص ۳۳).

(۴) رسایل جامع خواجه عبدالله انصاری به کوشش وحید دستگردی، تهران، چاپ دوم

۱۳۳۷، صص ۸۲-۸۶ .

(۵) مجله آنجمن آسیایی شاهی لندن ۱۹۲۳، ترجمه دری قسمتی از آغاز آن توسط نگارنده

در مجله ادب، شماره دوم سال دهم (۱۳۳۱) صص ۲۸-۳۲ .

به سخن آغاز میکنند «طعم» لهجه بی در طرز بیان نمودار میشود . . . «اقوال شخص انصاری در مناجاتنامه او واضح میسازد که این اثر نیز به زبانی که بالنسبه به اقوال شیخ در طبقات الصوفیه مشابهاست و بهنگونی دارد نگارش یافته است و به اغلب احتمال شیخ این زبان همیانه و بازاری رادر نگارش نیز به کار میبرده است. آنچه از سیرت و اخلاق او میدانیم که ساده و راست و بی تکلف و مخالف همه انواع رسوم و رواجهای متکلفانه و تصنع آمیز بوده است کاملاً ممکن به نظر می آید که او این زبان را قصداً به کار برده باشد.»

استعمال کلمه «لهجه» و عبارت «طعم لهجه بی» در این مورد میتواند مورد قبول باشد (۱) ولی چون ایوانف این مقاله را در اوایل قرن بیستم نگاشته (۲) و در چند جای کلمه های «عامیانه» و «بازاری» را به کار برده در این مورد نمیتوان با وی هم عقیده بود. با بست یکی از اصطلاحات: زبان محاوره، زبان گفتگو، گفتار را آن هم تنها در باره طبقات الصوفیه به کار میبرد یا اینکه همان کلمه «لهجه» را در سرتاسر مقاله اش استعمال میکرد. ایوانف مانند دیگران مفهومیهای جداگانه «زبان عامیانه»، «زبان بازاری»، «لهجه»، «گفتار یا زبان گفتگو یا محاوره» را به هم آمیخته و زبان مناجاتنامه انصاری را با اقوال او در طبقات الصوفیه با نسبه مشابه و یکسان یعنی دارای مشخصات لهجه بی دانسته است.

میخائیل زند شرقشناس شوروی (مترجم بهارستان جامی به زبان روسی) در نیمه دوم قرن بیستم میگوید: «نثر انصاری در روش دری ادبی که از آن جمله «نیایشهای تنها بی»، «سناجات» جذبه آمیز عارفانه او شهرت به سزا دارد آنقدر موزون است که به شعر شباهت بیشتر دارد تا به نثر عادی.» (۳) و در مورد طبقات الصوفیه چنین می نویسد:

«عبدالله انصاری بزرگترین و به عقیده خودش ممتازترین اثرش - طبقات الصوفیه - را در لهجه قدیم هرات نگاشت . . . (در استنساخ این کتاب برای استفاده هر چه بیشتر از آن، کاتبها زبان کتاب را کاملاً به معیارهای عمومی ادبی نزدیک گردانیدند و بالتیجه در اکثر نسخه های خطی آن آثاری

(۱) در دو منبع دیگر که ذکر آنها در سطورهایین میاید نیز اصطلاحات «لهجه قدیم هرات» و

«لهجه محلی» به کار رفته است.

(۲) یعنی هنگامیکه نه تفسیر کشف الاسرار چاپ شده بود (۱۳۳۱ تا ۱۳۳۹ ش - ۱۹۵۲ - ۱۹۶۰ م) و نه

طبقات الصوفیه (۱۳۳۱ ش - ۱۹۶۲ م) و نه حتی رسایل جامع (۱۳۱۹ ش - ۱۹۰۰ م) و هنگامیکه

هنوز مفهوم زبان و گونه های متنوع آن روشن و مشخص ساخته نشده بود.

3— M. Zand, six centuries of Glory, Moscow, 1967, P. 118.

از لهجه دیده نمیشود. . . .» (۱) و دکتور ذبیح الله صفانیز همینطور میگوید: «نسخهٔ این کتاب اندک اندک مورد تصرف قرار گرفت چنانکه امروز آثار لهجهٔ مسخلی را در آن به ندرت میتوان یافت.» (۲) بارزترین مشخصهٔ سبک انصاری نثر مسجع و آهنگدار است. قبلاً دو نکته را در این مورد توضیح میکنم و سپس به اختصار دربارهٔ مسجع و آهنگ در نثر پیر هرات، سخن میگویم.

نخست، عدهٔ بی از محققانی که در باب مسجع در آثار انصاری با راجع به مسجع به صورت کلی، بحث کرده اند در بهلوی کلمهٔ «مسجع» کلمهٔ «ازدواج» را نیز به شکل «مسجع و از دواج» آورده اند.

از جمله لغتنامه ها، غیثات اللغات در معنای اصطلاحی کلمه گفته است: «ازدواج کلام: شباهت کلام به یکدیگر، صنعتی است که در آخر بیتها دو لفظ متشابه الاخریاد و لفظ متحد اللفظ و المعنی آورند:

ای زلعل آتشیمنت در دل گلزار نار غیر دل بردن نداری ای بت مکار کار»

«دو لفظ متحد اللفظ و المعنی» وجود ندارد و چنین گفته بی نادرست است و این اشتباه در «فرهنگ فارسی» دانشمند فقید دکتور محمد سعید که مطالب غیثات اللغات را نقل کرده نیز راه یافته است.

شکل درست تر تعریف این اصطلاح را در اندراج می بینیم: «ازدواج: به اصطلاح نام صنعتی است که در آخر ابیات دو لفظ متشابه الاخریاد و لفظ متحد اللفظ و معنی آرند چنانکه در این شعر ای زلعل آتشیمنت . . .» بهت را از غیثات اللغات گرفته و اشتباه را تصحیح کرده است. لغتنامه های جدید تر همین مطلب را به تعبیرهای گونه گون آورده و برخی استعمال آن را «در شعر یا کلام» و در شعر یا سخنی» گفته اند و بدینصورت به وجود آن در نثر نیز به گونه بی اشعاره نموده اند. فرهنگ نفیسی گفته است: «ازدواج به اصطلاح عروض دو لفظ متشابه الاخریاد و لفظ متحد اللفظ و مختلف المعنی در آخر بیت آوردن مانند این شعر: ای زلعل آتشیمنت . . .» و آنرا اصطلاحی عروضی شمرده که چنین نیست.

باید در مورد این کلمه گفت که به مفهوم صنعتی مربوط به قافیه در ساحت شعر به کار میرود و من تا کنون آنرا در نثر ندیده ام یا بدان متوجه نگشتم. تعریف متعارف آن هم مورد تأمل است. باید چنین گفت که یکسانی یک کلمه ساده با جز دوم یک کلمه مرکب (گلزار - نار) یا با جز آخر (یا هجای آخر) یک کلمه ساده (مکار - کار) که هر دو کلمه قافیه مکرر را به میان میآورد، به این نام یاد میشود.

دانشمند فقید ملک الشعرا بهار در مورد تاج المآثر میگوید: «تاج المآثر پایه اش بر پایه کایله و دمنه

1. ibid

(۲) تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹۱۳.

است بدون هیچ تصرفی و لهذا سجع زیاد ندارد اما موازنه و ازدواج و استعمال جمله‌های ستراف و اطناب بسیار دارد و به شعر تازی و پارسی و امثال و احادیث و آیات موشح است. «(۱)»

بهار با این سخنش «سجع» و «ازدواج» را از یکدیگر جدا کرده و چون مثال نداده است آشکار نیست که مراد وی از این اصطلاح چیست.

جایی دیگر درباره انصاری گفته است: «اسجاعی که خواجه عبدالله آورده نوعی است از شعر زیرا عبارات او فرینه‌هایی است مزدوج و سرصع...» (۲) و نیز گفته است: «سعدی در گلستان از حیث سجع هم میانه روی میکند. اسجاع را در مزدوجات سی آورد و آن از سجع تجاوز نمی‌کند چو: نانی به جانی، به وسعت این فضیلت (۳)، هارشاطرنه بار خاطر، نزهت ناظران و فسحت حاضران...» (۴)

از این دو مورد و از استعمال اصطلاح «سجع متکرر» برای سجع‌های سه تایی یا چهار تایی در مجلس چهارم از مجلس و رسایل سعدی چنین استنباط میشود که مقصود بها راز «قرینه‌های مزدوج» و «سجاع مزدوج» که آشکار گفته است: «و آن از دو سجع تجاوز نمی‌کند» سجع‌های دو تایی است ولی این دو مورد با مورد مربوط به تاج المآثر متضاد است و در نتیجه مفهوم این اصطلاح مشوش و مبهم به نظر می‌رسد. بنا برین در بحث سجع از استعمال کلمه (ازدواج) خود داری باید کرد و آن را به «گلنار» نارگون و «سکار» کارکن (گلنار-نار، سکار-کار) باید گذاشت که در «حجله» بیت «با هم» ازدواج کنند! و بهتر است که برای سجع‌های سه و چهار و پنج تایی اصطلاح «سجع مکرر» و برای سجع‌های بی چون

(۱) سبکشناسی، ج ۳، سال ۱۳۱۹، ص ۱۱۰. (۲) ایضاً ج ۲، ص ۲۴.

(۳) این دو مثال را نمیتوان سجع دانست چونکه بنا بر خصوصیت فنی استعمال تجنیس و سجع در ادبیات درسی، دو مثال دو نمونه از تجنیس منطرف است و برادر هر دو مثال کلمه هادرا خرعبارت‌ها یا فقره‌ها نیامده هر دو در یک عبارت جای یافته و به وسیله «به» و نشانه افزایش به هم مرتبط گردیده که خصوصیت تجنیس است و خصوصیت دیگر، ارتباط یافتن دو کلمه با او و عطف است.

در این مورد در صفحه‌های آینده سخن گفته خواهد شد.

(۴) سبکشناسی ج ۳، ص ۱۴۶.

«نزهت ناظران و فسحت حاضران» اصطلاح «سجع» در «پایه‌های» به کار رود.

نکته دوم در باره سخنان یفگنی برتلس و میخائیل زند است. یفگانی برتلس در کتاب «ادبیات شرق در قرون وسطی» گفته است که در بیان مسجع مناجاتهای انصاری نفوذ خطبه‌ها و فولکلور مشاهد می‌شود.

سخن میخائیل زند چنین است: «نثر انصاری در روش دری ادبی که از آن جمله «نیایشهای تنها پی» (مناجات) جذبه آمیز عارفانه او شهرت به سزادارد آنقدر موزون است که به شعر شباهت بیشتر دارد تا به نثر عادی. با آن که وزن به وسیلهٔ قافیه ایجاد و اهمیت دارد و موکد شده سجعی که پیشتر از آن سخن گفته شد با جفت‌ها و جوره‌های مترادف و هم معنی، با استعمال زهاد کلمه‌های عربی، و نفوذ آن به صورت نوسانی در خلال دوره‌های طولانی در نثر ادبی وجود ندارد. این سلسله توسط بهار دانشمند ممتاز در قسمت نثر دری قدیم و نیز یکی از گوینده‌گان ظریف طبع روزگار معاصر، اظهار شده، که در ساختارهای ستوازن هشت هجایی که در نثر انصاری به آنها مطابقت دارد یک تنوع تقلید از سرودهای روحانی زردشتی متعلق به اواخر عصر ساسانی و اوایل عهد اسلامی را مشاهده می‌توان کرد. (۱) این نیایشهای موزون باستانی که در آن روزگار هنوز در خاطرها مانده و با سنتهای ساده‌گی زبان همراه بود، بدون شک به منظور درک شایسته و کامل و سریع اصول و تعالیم عرفانی توسط توده‌های وسیع مردم شهرها و قصبه‌ها پی که اصلاً مورد خطاب انصاری بودند (و اساساً روی سخن انصاری به سوی ایشان بود) به کار گرفته شد. (۲)

مشابهت مناجات و گفتار پهره‌رات از یکسو با آثار فولکلوری به قول برتلس از سوی دیگر با سرودهای روحانی و جهانی باستانی آریایی به قول زند و بهار، از جمله مشابهت‌های عمومی و کلی به شمار تواند آمد که در نیایشهای شبانه و گفتارهای وجدآ میز مذهبی و عرفانی بشر در هر زمانی و مکانی مشاهده

۱- سخن بهار (در جلد دوم سبک‌شناسی صص ۲۴۰-۲۴۱) بدینگونه است: (اسجاعی که خواجه عبیدالله آورده است نوعی است از شعر زیر عبارات او قرینه‌هایی است مزدوج و مرصع که گاهی به تقلید ترانه‌های هشت هجایی و قافیه دار عهد ساسانی می‌لختی است که عرب در ارجوزهای قدیم خود از آنها تقلید می‌کرده و نمونه‌هایی از آن ترانه (آبست و نیبند است عبارات زیبای است - همه روی سبید است) نیز بدین مفرغ و ترانه کودکان بلخ در ذم اسد بن مسلم مردار عرب است که طبری نقل کرده.

میتواند شد و بیانات خطایی کتابها و رسایل و سخنرانیها نیز از همین گروه است. آثار فوکلوری هم در گذشته های بسیار رد و ربه همان گروه می پیوندند و از نفوذ مستقیم آنها در سناجات و گفتار انصاری نمیتوان سخنی به میان آورد. آنچه روشن و آشکار است نفوذ و تاثیر مستقیم قرآن در اقوال این بزرگانند و شمسند هرانی است. خاصتاً در آن موارد که فقره های قرآنی را بآداری به صورت مسجع و بارعایت آهنگ و هکسانی فقره ها یکجا آورده است و با توجه به طرز دید و شخصیت و تعلیمات و محیط زندگی وی جای سخنی دیگر باقی نمیمانند.

آشکارترین مشخصه طرز بیان پهرهات مسجع و آهنگ در نثر است. ولی از سخن زند «وزن به وسیله قافیه ایجاد و موکد شده» و مسجی که بیشتر از آن سخن گفته شد وجود ندارد. - که مرادش مسجعی است به مفهوم آنچه در نثر متکلف و مصنوع قرن ششم هجری و قرنهای بعدی آمده است - و از سخنان صفا در چند جای جلد دوم تاریخ ادبیات در ایران: «... رسالات او که از همه آثار دیگرش مشهورتر و عبارت است از رسایلی که به نثر موزون شبیه به نثر مسجع نوشته است...» (۱)

«... باید آثار این پیر را سرآمد همه نثرهای موزون صوفیانه شمرد. در رسالات انصاری عادتاً جمله های مسجعی ملاحظه میکنیم که مسجع آنها در چند فقره تکرار میشود.» (۲) «نثر او البته دور از اسجاع مکرر نیست.» (۳) «این سبک را روشی بینابین نثر مرسل و نثر مصنوع میتوان شمرد و در آن نوعی از وزن و حالتی از شعر در کلام گوینده مشهود است چنانکه کلام او را در حکم نثر موزون در می آورند. اگرچه خواهی کوشیده است در اغلب موارد این نثر موزون را با آوردن «قوافی» که میخواستند آنها را «مسجع» بدانند کاملتر و به شعر نزدیکتر کنند. مگرکن بسیار هم اتفاق افتاده است که تنها به وزن بسنده کرده و از ایراد قوافی یا اسجاع چشم پوشیده، چنانکه در این عبارت این هر دو حال را معاینه میتوان دید:

«عنایت عزیزست، نشان آن دو چیز است: عصمتی در اول یا توبه بی در آخر.» (رساله دل و جان). (۴)

چنین بر می آید که هر دو محقق در مورد نثر انصاری میخواستند قافیه را به عوض مسجع به کار ببرند. باید گفت این کار لزومی ندارد. از دیدگاه دقیق فنی، قافیه همیشه برای کلمه های مشابه در

شعر یا سخن منخیل کاملاً موزون، بکار میرود و مسجع در آخر عبارتها (گروه کلمه ها) Phrase یا در آخر فقره ها (Clause) در نثر نسبتاً موزون یا اثر آهنگدار استعمال میشود و مسجع خاصتاً مسجعی متوازی و سطر در نثر، با قافیه در شعر، برابر است. و مسجع متوازن تنها آهنگ خاص به نثر میدهد.

(۲) ص ۸۸۲

(۱) ص ۹۱۲

(۴) ص ۸۸۷

(۳) ص ۸۸۶

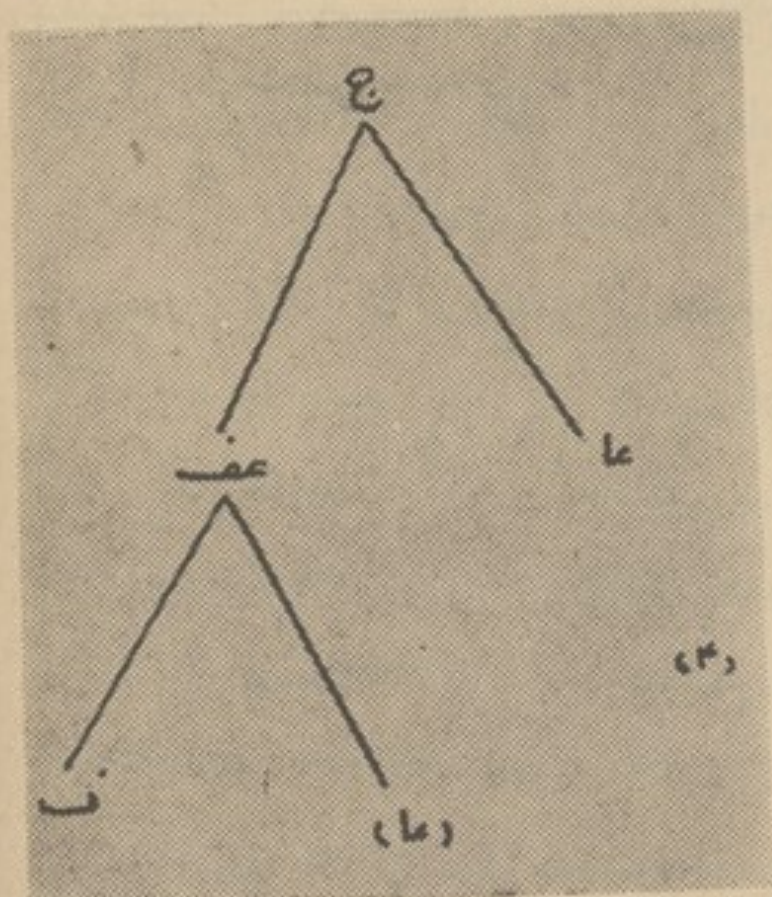
از آخرین قسمت قول صفا «از ابراد قوافی یا اسجاع چشم پوشیده» و مثالی که آورده چنین برسی آید که که سجع متوازن را سجع نمیشارد حال آن که در بخش دوم مثال، «اول» و «آخر» سجع متوازن است و کلمه های «عصمتی» و «توبه یی» را اگر سجع متوازی شمرده نتوانیم حتماً سجع متوازن می توان شمرد . دانشمندان دیگر نیز از آن جمله بهار به صراحت این مشخصه نثر پیر هرات را سجع خوانده اند و بهار میگوید: «ظاهر آ باید نخستین سجع ساز فارسی را شیخ الاسلام عبداللّه انصاری شمرد.» (۱) هر چند گاه گاه، سه چهار فقره دارای سجع را در دوسه کتاب قرن چهارم (مقدمه شاهنامه ابو منصور، الا بنیه . . . و در قرن پنجم در اقوال شیخ ابوسعید ابوالخیر و در کشف المحجوب هجویری می بینیم ولی سجع با این همه کثرت و تنوع به شیوه خاص و منظم، و در پهلوی آهنگ خاص نزدیک به وزن شعر امانه عین آن، و در پهلوی توصیف و تجسم و تمثیل و بیان شاعرانه و دیگر صناعات و ریزه کارهای ادبی، پدید آمده اندیشه و خیال پرر روشن روان هرات است، بنابراین او سجع و سبک و تکرار و بنیان گذار این طرز بیان خاص به شمار میرود .

(۱) سبکشناسی، ج ۲، ص ۲۳۰.

پوهندوی محمد عمر زاهدی

نقش دستور زبان در تحلیل و تشخیص سبک

-۲-



یعنی فاصله شان از نقطه انشعاب

برابر است. ۱ انشعاب هر دوی شان اولی

است نشانه (عف) بدینگونه دوباره

نویس میشود:

۳ - (عف) - (ع) + ف

فورمولهای (۳) و (۴) هر دو نشان میدهند که

عبارت فعلی متشکل از یک عبارت اسمی اختیاری

و یک فعل اجباری میباشد. نوع عبارت اسمی و پدید آمدن آن متعلق به نوع فعل است. (۴) نشان میدهد

که نشانه (ع) که مستقیماً از (ج) انشعاب یافته در مرتبه خویش از (ع) که از (ع) انشعاب

یافته بلندتر است.

چنانکه دیده میشود اسکانات متعدد دو باره نویسی یک نشانه موجود است. نشانه (عف)

میشود چنین دو باره نویسی گردد.

عبارت اسمی + فعل متعدی مانند (آهنگی خواند) خبروزه را خوردیم، خانه خود را فروختند و سوتری خریدند. صفت + فعل (بودن) مانند (هوشیار است، ضعیف بود، دشوار خواهد بود). عبارت اسمی و فعل (بودن) مانند (هفت نوروز انقلاب است) برادر کلاش موتر وان است. اسکانات متعدد دوباره نویسی در بخش دستور انواع عمده جمله هارا نشان میدهد. چون معنی ساختمان عبارت اسمی + فعل متعدی بصورت قابل ملاحظه بی از معنی ساختمان صفت + بودن فرق دارد، رجوعان نویسنده بر این یا آن نوع جمله انتخاب سبک را تا اندازه بی و نمود میسازد. مگر سبک تفاوت باید بود که اسکان تعجب این تناووها در بخش فورسولها پیکه واحدهای دستوری جمله را وانمود میسازد مشکل ما را برابطه سبک به وجه قناعت بخش حل نمی نماید. بنا بر آن باید سبکهای ثابت زبانی را جستجو کرد که میتواند به گونه دیگر بیان گردد. مشکل پذیرش و احدی مانند عبارت فعلی برای این سبکهای ثابت در مجرد آن و در نبودن ساختمان ثابت آنست. نشانه بی مانند عبارت فعلی یا عبارت اسمی محض وانمود کننده موضع یک واحد در یک سطح تشریح و تسلسل کلمه های یک جمله است. اسکان دارد دو یا چند شکل مختلف عبارت اسمی یا عبارت فعلی عین موضع را اشغال کنند مگر لزوماً کدام سبکهای ساختمانی مشترک را حفظ نکنند. این صورت دوباره نویسی عبارت اسمی + فعل متعدی جزء اشتقاقی است که نهایت در زمره جمله های دیگر به جمله (محمد صدیق فارمول جذر پنج را کشف کرد) منتج می گردد. لیکن جمله ساده *Kemel* با معنی معادل این جمله که عبارت فعلی آن شکل صفت + فعل بودن را داشته باشد وجود ندارد. جمله هایی مانند (محمد صدیق باهوش است، محمد صدیق ریاضی دان است). نزدیک ترین جمله ها بی است که میتوان پیدا کرد. بقیه این ها جمله هایی نیستند که بیان عین مفهوم را به سبک دیگر، به مفهومی که سبک استعمال می گردد، بنما یانند. مگر جمله (فارمول جذر پنج توسط محمد صدیق کشف شد) عین مفهوم را به سبک دیگر بیان میدارد.

بخش تجزیه ساختمان به عبارات مانند فورسولهای (۱-۳) مناسبات همانندی و غیر همانندی بین جمله هارا چنانکه بینش زبانی ما اجازه فهم آنها میدهد، چنانکه اسکان بیان عین مفهوم بد و روش مختلف موجود است، ارائه کرده نمیتواند. شاید فقط بهمین دلیل باشد که از این نوع فورسولها در تعامل سبک کار گرفته نشده است. برای اینکه دستور زبان بصورت واقعی سبک شناسی شده بتواند باید علاوه بر نمایاندن انواع متعدد جمله ها از عین نقطه آغاز جنبه های بیشتری را نشان دهد. مثلاً در محدوده دستور گزارشی به مشخصه مهم قوانین گزارشی وجود دارد که منبع مفید و قابل استفاده در

تحلیل سبک شده می‌توانند. شمارزهدی از قوانین گزارشی اختیاری اند. یعنی قوانین گزارشی اختیاری مستلزم تطبیق حتمی نیست. در یک رشته کلمات که امکان تطبیق یک قاعده گزارشی اختیاری موجود است عدم تطبیق قاعده سنجیده ساختمان غیر دستوری نمی‌گردد. مثلاً جمله (ابوعلی سینای بلخی دانشنامه علاهی را نوشت) یک جمله کاسلا درست است. چون قاعده تاویل جمله‌های مجهول که یک گزارشی اختیاری است بر آن تطبیق گردد جمله (دانشنامه علاهی توسط ابوعلی سینای بلخی نوشته شد) بدست می‌آید که معنی معادل با جمله اولی در دست می‌آید. به همین گونه جمله (ابوعلی سینای بلخی نویسنده دانشنامه علاهی بود) یک جمله درست و معنی آن معادل جمله اولی است. دو جمله اخیر از همین جمله اصلی از طریق تطبیق دو گزارشی اختیاری مختلف بدست آمده‌اند. اساساً قاعده‌های گزارشی به منظوری وضع شده‌اند که به رشته‌های زیر بنا برین دارای ساختمان معین تطبیق گردند. مگر بخاطر اینکه قاعده‌های گزارشی در موضوع تشخیص سبک ممد واقع گردند باید تطبیق شان بر جمله‌های کاملاً متشکل فکر شود. یعنی راه‌های تنظیم مجدد اجزای جمله، امکانات افزایش و کاهش جمله سنجیده شود. بکار بستن هر قاعده گزارشی اختیاری بر یک جمله منتج به پیدایش جمله جدید مشابه به جمله اصلی می‌گردد. بنا برین دستوری که دارای قاعده‌های گزارشی باشد جمله‌های بهم مرتبط مانند سه جمله که راجع به ابوعلی سینای بلخی ذکر شد موجود می‌آورد. این جمله‌ها بخاطر از یک گروه بشمار می‌روند که ساختمان درونی معنوی نزدیک دارند و روش‌های متفاوت بیان عین مفهوم می‌باشند. تعقیب و دریافت گروه جمله‌های بهم مرتبط توسط تطبیق قاعده‌های گزارشی در نهایت امر در تشخیص سبک ممد واقع می‌گردد.

این حقیقت واضح که یک قاعده گزارشی به یک یا بیش از یک رشته کلمات مانند عبارت اسمی یا عبارت فعلی یا جمله نظریه حسن خاصیت ساختمانی آن تطبیق می‌گردد. نشانه ارتباط عملیه‌های گزارشی به سبک است مثلاً قانون تاویل جمله‌های معلوم به جمله‌های مجهول یک گزارشی اختیاری است که تنها بر جمله‌های دارای فعل متعددی حقیقی تطبیق شده می‌تواند و بر سه. گرچه تطبیق یک قانون گزارشی بر یک جمله تغییراتی را در ساختمان جمله وارد می‌آورد فلها قسمتی از جمله معمولاً بدون تغییر می‌ماند. بهر حال ساختمان جدید با ساختمان اصلی ارتباط صریح و قابل درک دارد و بعضی سوز فیمهای جمله اصلی را حفظ می‌کند. مثلاً جمله (محمد صدیق جذرینج را کشف کرد) در تحت گزارشی مجهول به جمله (جذرینج توسط محمد صدیق کشف شد) تبدیل می‌گردد نه به جمله (دانشنامه علاهی توسط ابوعلی سینای بلخی نوشته شد) این خاصه عملیه‌های گزارشی - خاصیت نگهداری بعضی از مورفم‌های جمله اصلی، بیانگر این حقیقت است که جمله‌های گزارشی یافته نوع دیگر بیان

مفهوم جمله‌های اصلی میباشند. این مناسبت بین گونه‌های مختلف بیان عین مفهوم اساسی سبک‌های مختلف را تشکیل میدهد و دستور زبان گزارشی قادر است این ارتباط را تشریح نماید.

ارزش سوم دستور گزارشی در تحلیل سبک قوه تشریحی آن نسبت به چگونگی شکل جمله‌های مختلف، منکشف و مرکب و چگونگی ارتباطشان به جمله‌های ساده است. نویسنده‌گان در بکار بردن ساختمانهای پیچیده نحوی بصورت مکرر و عادت‌ی با اندازه قابل ملاحظه بی‌ازهم فرق دارند. مگر توضیح برقراری این مناسبت بروش دستور سنتی مشکل است. چون پیچیده‌گی ساختمانی یک جمله محصول گزارشها بی‌است که بر آن تطبیق شده است، بنابراین تحلیل یک جمله مغلق به جمله‌های ساده تشکیل دهنده آن و تشریح گزارشهای تطبیق شده عبارت از شرح پیچیده‌گی آن جمله است. به این معنی که اندازه پیچیده‌گی یک جمله مستقیماً متناسب به تعداد قاعده‌های گزارشی است که بر آن تطبیق شده است. بعضاً چون در تأویل و ترکیب جمله‌ها افزایشها کاهش بعمل می‌آید جمله‌های مختلف و منکشف شامل تمام عناصر جمله‌های ساده نیستند. چون عین دسته جمله‌ها میشود بگونه‌های مختلف ترکیب گردند، لهذا امکان پیدایش یک دسته جمله‌های مختلف که تنهادر انواع ترکیب از هم فرق دارند از عین جمله‌های ساده موجود است. نویسنده‌گان مختلف از این امکانات بصورت‌های مختلف استفاده میکنند که تحلیل این فرقه‌ها از نگاه سبک شناسی و نقد ادبی مهم است.

خلاصه اینکه دستور زبان دارای بخش گزارشی، اسباب تجزیه و جمله‌های مرکب مختلف و منکشف را به جمله‌های ساده تشکیل دهنده تهیه میدهد و گزارشها بی‌را که بر آنها تطبیق شده است تعیین مینماید. همچنان این بخش دستور انواع ترکیب از عین جمله‌های ساده را تهیه میکند شاید است این جمله‌های منکشف بصورت‌های متفاوت بیان جمله اصلی بدانیم زیرا اینها ترکیبات مختلف از عین واحد‌های اساسی هم‌گون میباشند. این ترکیبات مختلف ضروراً جمله‌های مکمل نیستند. یعنی گونه‌های بدل جمله الف، میشود شامل: (۱) - جمله (ب) (۲) - جز از جمله (ج) و (۳) - دسته جمله‌های (د) و (ه) باشد. گزارشها عموماً مواد اصلی را به واحد‌های مختلف ا طول تبدیل مینمایند مفهوم عبات‌سازی بگونه‌های مختلف، که در سبک اهمیت زیاد دارد در سبک و بخش گزارشی دستور زبان تشابه صریح دارند بنابراین بخش گزارشی دستور زبان در تشخیص سبک نقش ارزنده دارد.

چیزیکه بنام «روش تفاوت بیان» عین مفهوم یاد شده است اشتقاق‌های مختلف از عین جمله ساده اساسی میباشند. مفهوم سبک بالذات مستلزم طرق مختلف بیان عین محتوی است. جمله‌های ساده اساسی محتوی نیستند مگر محتوی دارند و عملیه‌های گزارشی بخش بیشتر این محتوی را نگه میدارند. جمله‌های

(ابو علی سینای بلخی نویسنده دانشنامه علاهی بود. جذر پنج توسط محمد صدیقی کشف شد) با ترتیب با جمله های (ابوعلی سینای بلخی دانشنامه علاهی را نوشت. محمد صدیقی کاشف جذر پنج است.) اگر عین مفهوم را رسانند، دارای مفاهیم خیلی نزدیک میباشند. گرچه تطبیق بعضی عملیه های گزارشی محتوی را اندکی تغییر میدهد، لیکن این تغییر به اندازیهی ناچیز است که میتوان آن را نادیده گرفت. مفاد عملی این بند را در اینست که میتوان سبک را بر رابطه عملیه های گزارشی بصورت آفاقی تحلیل، نقد و تشخیص کرد. بنابراین دلیل قانع کننده وجود دارد که بگوییم سبک تقسیماً یک طرفی مشخص تطبیق و ترتیب نظام گزارشی یک زبان است و متوقع باشیم که تحلیل گزارشی سبک در تشریح و تشخیص سبک مدد با ارزشی کرده میتواند.

اثبات این ادعا وقتی بوجود میآید که سبکهای ادبی با تطبیق این روش مطالعه گردند. تحلیل گزارشی هر قدر که از نگاه تیوری گیر باشد چند ان ارزش زنی داشته باشد مگر اینکه بتواند نسبت به روشهای دیگر تشریح بهتری از سبک را مهیا سازد. بهتره این معنی که بصورت کامل تر، اقتصادی تر و مستند تر آن همه های زبانی را مهیا سازد که یک خواننده با بصیرت در درک فرق بین سبکهای مختلف آنها را بکار میبرد. جهت آفاقی مفاهیم بالا نخستین مثال خویش را از تاریخ طبری که ترجمه آن در ۳۵۲- توسط ابوعلی محمد البلیعی آغا زشد نقل میکنم.

این تاریخ نامه بزرگت گرد آورد ابی جعفر محمد بن جریر بزهدا لطبری رحمه الله که ملک خراسان ابو صالح منصور بن نوح فرمان داد دستور خویش را ابوعلی محمد بن محمد البلیعی را که این تاریخ نامه را که از آن پسر جریر است هارسی گردان هر چه نکوتر چنانکه اندروی نقصانی نوشتند. (بهار، جلد اول ۲۹۲) این جمله گرچه آنقدر راز نیست ولی سبک آن خیلی مطلق اختصاصی و مشکل است. اگر این جمله به آواز بلند خوانده شود غالب شتو ندگان با راول مفهوم آن را درک نمیخواهند توانست. این جمله را بر روش دستوری گزارشی بصورت ساده تحلیل می نماییم. اگر تاثیر گزارشها یکی بر این جمله تطبیق شد، است از بین برده شود این جمله به شکل جمله های کوتاه ذیل درسی آید.

این تاریخ نامه بزرگت. این تاریخ نامه را ابی جعفر محمد گرد آورده است. ابی جعفر محمد بن جریر بزهدا - الطبری است. ابو صالح بن منصور بود. ابو صالح ملک خراسان بود. ابو صالح دستور خویش را فرمان داد. ابوعلی محمد دستور ابو صالح بود. ابوعلی محمد بن محمد بود. محمد بن البلیعی بود. این تاریخ نامه از آن پسر جریر است ابو صالح به ابوعلی محمد گفت این تاریخ نامه را به هارسی گردان بر گردانیدن تاریخ پسر جریر به هارسی از دیگران نکوتر باشد در بر گردانیدن آن نقصانی نوشتند.

چنانکه دیده میشود یک جمله به دو از جمله کوتاه تبدیل شده است. البته این جمله ها بی جهت مختصر شده و دارای سوزنم ها و عبارات تکراری یک روند ساختگی و غیر طبیعی را می نماید. با وجود آنهم این تاویل و کاهش جمله اصلی چند حقیقت مهم را واضح میسازد:

۱- محتوی این پارچه تقریباً شکل اصلی خویش را حفظ کرده است. تغییری که وارد آمده است عبارت از حذف کلمه (که) و ازین بردن عبارات اضافی مسلسل و مطول میباشد. لیکن تغییر در محتوی اگر موجود باشد جزئی است. مگر بصورت واضح در سبک انقلابی وارد آمده است و هیچ نشانه که نما یا نگر سبک بلعنی باشد وجود ندارد.

۲- این تغییر در سبک بواسطه ازین بردن دو تاویل کلی یعنی تاویل فقره وصفی و تاویل ساختمانهای اضافی پدید آمده است. این پدیده نما یا نگر این حقیقت است که سبک یک نویسنده تا کمالی و واضح به تعداد و نوع گزارشهای اختیاری داند که نگارنده از انتخاب و تطبیق می نماید. اگر این قواعد گزارش تشخیص و تعیین کردند تا قدر ادراک در تحویل سبک چنانکه از پدید یگران هم پسندیده باشد پاری می نماید.

۳- غالب جمله های کاهش یافته از جمله های ساده اساسی فقط یک گزارش فاصله دارند. کاهش بیشتر این جمله ها سبب تغییرات عمده دیگر نمیشود جمله های باقی مانده جمله های ساده میباشند. بیان فقره وصفی و شکل عبارات اضافی در جمله اصلی برجستگی دارد مگر نمیتوان آنرا مشخصه واضحی میباید و انود ساخت.

دو تاویل عمده بی که در ساختمان جمله اصلی نقش عمده داشته اند دارای دو سیمای مهم مشترک میباشند. هر کدام از این دو تاویل دو جمله را که دارای حداقل یک مورفیم مشترک باشد چنان ملحق میسازد که جمله گزارش یافته شامل تنها یک صورت وقوع آن مورفیم های مشترک میباشد در حالی که همه عناصر غیر مشترک جمله های اصلی را حفظ میکند. یعنی این گزارشها از نوع «افزایشی» میباشند. چون به موضوع از نگاه معنی دیده شود این گزارشها روشهای افزایش معلومات را با کمترین مقدار تکرار کلمه ها ارجع به یک شی معین تقدیم میدارند. بنابراین دو جمله (این تاریخ نامه بزرگ است. این تاریخ نامه را ابی جعفر محمد کرد آورده است.) میشود توسط هر کدام ازین دو گزارش عمومی تحت بحث پیوست گردند.

وصفی: این تاریخ نامه که بزرگ است گرد آورده ابی جعفر محمد میباشد.

این تاریخ نامه که گرد آورده ابی جعفر محمد است بزرگ میباشد.

اضافی: این تاریخ نامه بزرگ گرد آورده ابی جعفر محمد است.

کرد آورده ابی جعفر محمد ابن تاریخ نامه بزرگ است .

جمله های گزارش یافته چه از نگاه شکل ظاهری و چه از نگاه معنی مشابه جمله های اصلی میباشند .
سیمای مشترک دیگر این دو عملیه گزارشی اینست که اساس عبارات اضافی فقره های و صفی میباشد .
این موضوع به تفصیل در يك رساله من بحث شده است (۱) . معقول بنظر میرسد چنین فرض گردد که نویسنده بی
که سبک آن عمدتاً بر دو گزارش از نگاه معنی و ساختمان بهم مرتبط و استوار است ، در سبک خویش يك
جهت ذهنی معین و يك روش ررجح ترقیب تجربیات را دارد . اگر این جهت ذهنی تثبیت شده بتواند
بیتن در روشنی آن نسبت به دیگر سیماهای مشخصات يك نوشته دست یافته میتوانیم . امکان پیدایش
چنین بینشی یکی از دلایل عمده مطالعه سبک است .

هدف غایی سبک شناسی باید حرکت از تشریح ظواهر سبک جانب تعبیر انتقادی و معنوی باشد
مگر در این نوشته تنها با موضوع اول یعنی تشریح تماس گرفته شده است . مثال بالا وانمود کننده این
حقیقت است که سبک يك پارچه مختصر بصورت کافی بر رابطه چند عملیه معدود گزارشی تشریح شده
میتواند . شاید گفته شود گزارش هاییکه در تخریب سبک این پارچه بکار بسته شده است از قدر در زبان
دری برجستگی دارند که هر نویسنده اتکا زیاد بر آن هاسی نماید . برای اینکه نشان داده شود قضیه چنین
نیست مثالی از تذکره الاولیاء شیخ عطار آنجا که در ذکرهای بیهوده بسطی سخن میگوید نقل و مطالعه
میشود :-

آن خلیفه الهی ، آن دعامة نامتناهی ،

آن سلطان العارفین ، آن حجة الخلائق اجمعین ،

آن پخته جهان ناکامی شیخ بایزید بسطی رحمه اله علیه .

اکبر مشایخ واعظم اولیاء بود و حجت خدای بود و

خلیفه بحق بود و قطب عالم بود . . . (بهار . صص ۲۰۵-۲۰۶)

چنانکه دیده میشود سبک این پارچه از سبک پارچه قبلی کاملاً متفاوت است . درین پارچه از
گزارشهای وصفی و اضافی که بتواند مشخصه سبک شود استفاده نشده است . بیان عین محتوی در
صورتیکه تاثیر گزارشهای بکار برده شده ازین برود چنین شکلی را بخود میگیرد .
شیخ بایزید بسطی خلیفه الهی بود . شیخ بایزید بسطی دعامة نامتناهی بود .

(۱) محمد عمر زاهدی ، شرحی از زا . (کابل . کتابخانه پوهنتون کابل ، تاب ۱۳۵۳)

شیخ بایزید بسطامی حجتیه الخلاق ، اجمعی بود . . .

شیخ بایزید بسطامی اکبر مشایخ بود. شیخ بایزید بسطامی اعظم اولیا بود . . . امکان پیدایش ده جمله کوتاه در نتیجه ازین بردن تاثیر گزارشهای تطبیق شده از جمله اصلی موجود است. باز هم دیده میشود که این جمله ها خیلی کوتاه میباشد و عبارات تکراری در آنها بسیار زیاد است. این تحلیل جمله طویل به جمله های کوتاه يك قدم بزرگ در راه تشخیص سبک است. ببینید که جمله های کوتاه با وجودیکه با جمله اصلی از نگاه ساختمان ظاهری نحوی شباهتی ندارند مگر متحوی جمله اصلی را حفظ کرده اند. علت نبودن شباهت بین جمله های کوتاه و جمله اصلی در این است که تاثیر دو گزارش کلی که عبارت از گزارش عبارتی و ترکیبی عاطفی باشد ازین برده شده است. چنانکه بخوبی آشکارا است قسمت عبارت اسمی این جمله از يك عبارت بدلی و قسمت عبارت فعلی آن از يك عبارت عاطفی تشکیل شده است.

این گزارش ها بخودی خود سبک شیخ عطار را از نویسندگان دیگر چون بلعمی تشخیص نمیدهند مگر بسیار دلچسپ است که چنان يك تفاوت بزرگ سبکی بین نوشته های بلعمی و عطار با اساس این چنین وسیله دستوری نسبتاً ساده و کلی مختصر شرح شده بتواند.

تاثیر گزارشهای خاص یاد شده بی از گزارشها بر سبک جستجو گردد و گفته شد که این روش تشریح بالقوه دارای ارزش قابل ملاحظه ناقدان ادبی میباشد. مگر آنچه را که بصورت مختصر مطرح گردیده است نمیتوان برای تشریح و تحلیل سبک بسنده دانست. تحلیل و تشخیص سبک بسیار مغلق تر و پیچیده تر ازین شرح مختصر است. علاوه بر سبکها در ساختمان نحوی خود ساختمان های خیلی مشکل تر از نمونه های عرضه شده دارند. گرچه نحویك نقش تعیین کننده اصلی در تشخیص سبک دارد لیکن تمام جوانب سبک را احتوا نمیکند. قاعده های گزارشی يك بخش مهم آنچه را بنام سبک تصور میشود تشریح میکنند تحلیل پارچه های ادبی در تحت قاعده های گزارشی چنان را ههای تشریح سبک را به ناقد سبک باز میسازد که نسبت بروشهای دیگر ساده تر و عمیق تر باشد و بنا بر آن اساس استوارتری را جهت تعبیر های انتقادی بوجود میاورند زیرا یکی از جنبه های مهم نقد ادبی تعبیر آثار ادبی میباشد. همچنان عدول نویسندگان از تعقیب قاعده های قبول شده دستوری توسط این گونه دستور زبان بخوبی تشریح شده میتواند.

مآخذ

بهار، محمد تقی. سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی، تهران: کتابهای پسرستان، چاپ دوم، ۱۳۴۰.

Baker, Sheridan. 1966. *The Practical Stylist*. New York: Thomas Crowel Company, 9th edition.

Ohmann, Richard. 1970. "Generative Grammars and the Concept of Literary Style".

in *Readings in Applied Transformational Grammar*, ed. by Mark Lester. New York: Holt, Rinehart and Winston, Inc.

. 1970. "Literature As Sentences." in *Readings in Applied Transformational Grammar*, ed. by Mark Lester, New York: Holt, Rinehart and Winston, Inc.

Strunk, William Jr. and E. B. White. 1964. *The Elements of Style*. New York: The Macmillan Company, 20th printing.

پوهنځیار محمد علی محمد با ر

گوشه‌هایی از فرهنگ عامیانه کلاشوم نورستان

۵۰

داستان‌های محلی کلاشوم نورستان

ساختمان فیزیکی مناطق نورستان برای حفظ رانده و روابط انسانی و فرهنگی بین دسته‌های مختلف زبانی مساعد نیست و یگانگی چیزی که قبایل نورستان را قبل از ۱۸۹۶ با هم پیوند می‌دهد و روابط فرهنگی شان را حفظ می‌کند مراسم کلاشا - دیپاو و Kalasha- depau با لهجه اشکونی کلاشا - دیپاو Kalasha- depa به معنی مهمانی دادن مجلل توسط پکنفر برای چندین قراء در عین وقت بوده است. (۱) اگر از سلسله کوه‌های هندوکش که نورستان در آن موقعیت دارد از یک دره به دره دیگر عبور نماییم به یک دسته مردمی برسی خواهیم که از نگاه لسانی بکلی از دسته اولی متفاوت می‌باشد. نظر به همین ساختمان طبیعی و لسانی بود که مردمان کوهی نورستان در طول تاریخ نه تنها به حیث یک کتله واحد در مقابل هجوم بیرونیان عرض اندام کردند، بلکه دو مرحله که هر دسته آن که در آن جا اسرار حیات داشت از خود دفاع می‌کردند حتی عدم ارتباط لسانی بعضی اوقات بین دسته‌ها این که

۱ - در دعوت کلاشا - دیپاو که مدت سه روز را در بر می‌گیرد در همین سه روز رقص‌ها و بازی‌های محلی به شکل رقص با بست بین قرا و اجرا می‌شود و عرقیده تلاش داشت تا در بازی‌های محلی و رقص موفقیت را بدست آورد. در کلاشوم نورستان مراسم کلاشا - دیپاو تا پانزده سال قبل نیز رایج بود.

از یک نسب نبودند کشیدگی و برخورد را بوجود می آورد. بعضی از این داستان‌ها نشان دهنده چنین موضوعات می باشد که مردم نورستان تنها مشکل ساختمان طبیعی و محیطی دشوار نداشته اند بلکه مشکل لسانی هم داشته اند و دارند.

داستان پانگور:

عنعنه و رواج بقایای فرهنگ قدیم نورستان هنوز هم در اکثر نقاط ادامه دارد. این عنعنات طوریست که در روزهای خوشی با سوگواری دوستانیکه از یک اصل و نسب می باشند، یک شایب (۲) را بخانه آن اشخاص برده در خوشی یا سوگواری خانواده شخص موصوف سهم گرفته و بدین ترتیب او را تسلی و دلداری میدهند و بعد از آن دوباره بخانه خود برمیگردند. با وجود یکسده مشکلات لسانی بین دسته های مختلف لسانی، پیوند خویشی مستحکمی در بین شان وجود داشته و دارد. همچنین رفت و آمد مادر بین شان ضروری و جزء کلتور محسوب میگردد. (برای معلومات زبان های نورستان رجوع شود به

(1973 strand, 1974 Morgensterne

مردی در قریه اکون بعد از سریشی طولانی پدر و دحیات گفت. طبق عنعنه و رواج همه قبیله او و دوستانش باید جهت اشتراک در غم و تسلی خانواده متوفی در هر نقطه نورستان که زندگی میکنند به این قریه با هم رانی یک بزرگ آمده در مراسم سوگواری این شخص اشتراک و سهم بگیرند. خانواده شخص متوفی مکاف است فوراً خبر فوت شخص را به اطلاع خویشاوندان و دوستان وی برسانند حتی اگر شب هم باشد. شخصیکه در اکون فوت کرده خویشاوندان و دوستان زیادانه تنها در دره وایکل بلکه در دیگر نقاط نورستان نیز داشت. بنابراین دوستان و خویشاوندان وی هر یک به نوبه خود در مراسم سوگواری، این شخص اشتراک نمودند و خانواده متوفی را تسلی دادند. یکی از دوستان شخص متوفی از قریه واما (شمی) بود. حینیکه وی از وفات دوستش مطلع شد مطابق عرف و عادت نورستان یک شاه بزرگ گرفته با قارب نزدیک جهت عرض تعزیت و تسلی خانواده متوفی بطرف اکون روان شد. ایشان در اینجا از طرف خانواده متوفی و مردم اکون بخوبی استقبال شدند. چون اکنون به زبان وایگلی و مردم وامایی به زبان اشکونی که دو اسان مجزا می باشد، تکلم میکنند مردم واما

۲- بزدر نورستان ارزش کلتوری دارد و معیار اساسی برای تمام اشیا به شمار می رود. به این

معنی که تمام قیمت اشیا از روی بز تعیین میگردد. بطور مثال یک گاو در تابستان سال معادل ۱۲-۱۰. بز در زمستان سال معادل ۸-۷ بز می باشد. همچنان برای یک دختر بطور او سن دو صد بز طو یا نه تادیه میگردد.

به نسبت تعزیه داری و اشتر اک در مراسم سوگواری به دوستش به قرینه اکون آمده بودند این مردم میخواستند تا اثر و مایوسیت عمیق شان را به نسبت فوت عضوی در فامیل آنها به فامیل متوفی نشان بدهند .

چون مردم واما به زبان مردم اکون چند ان آشنا بودند در افهام و تفهیم مطالب بین مردم وامایی و اکون یک عده مشکلات بوجود آمد . در جمله مردان و امایی یکی از آنها از یک عضو خانواده مرد متوفی چنین پرسیده : (Muc dan Gura busta Saiou) این جمله در زبان اشکونی چنین معنی دارد : آیا مردی که فوت شده مریض شده بود . اما این جمله در زبان وایکونی چنین معنی دارد که آیا مرد در طبقه پایین قرار داشت و بیکار و عاطل بود . مرد خانواده متوفی فوراً چنین جواب داد : بارفقا ورتیب خود در زندگی مسابقه و رقابت کرده میتوانست و مرد متوفی هیچ گاه «دانگوره» نبود . در باره لغت «دانگوره» در بین مردم اکون واما مشاجره واقع شد . مردم واما لغت «دانگوره» را به مفهوم مریضی بودن و مردم اکون این لغت را به معنی عاطل و بیکار و به طبقه اجتماعی پایین قرار داشتن تعبیر میکردند .

در عین حال یکی از همراهان مردان وامایی پرسید که اگر مرد دانگوره نمی بود پس چگونه مرد و تکرار موضوع دانگوره به مردم اکون مخصوصاً در خانواده متوفی که همه ایشان را تا ثرو و سوگواری پوشانیده خوش آیند نبود و ایشان دیگر شنیدن کلمه «دانگوره» را تحمل کرده نتوانسته در جواب چنین گفتند : اگر آن شخص متوفی دانگوره می بود پس شما چرا برای سوگواری و تعزیت داری فامیل ! در اینجا آمدید ؟ و همچنان علاوه کردند با چطور با اشخاصی مانند شما که به مرده ماتوهین کند و به نظر حقارت بنگرد دوستی و خویشی داشته باشیم . به این صورت لغت دانگوره بین این دو دسته مردم که خویش و دوستی داشتند کشیدگی را بوجود آورد و بدون اینکه مفهوم و معنی آن لغت را در زبان های جانبین درک کرده باشند . مردم اکون فکر کردند که مردم واما مرده شان را به نظر حقارت نگر بسته و او را مورد تمسخر قرار میدهند . ازین جهت دوستان و خویشاوندان نزدیک شان را با بزبان از خانه و قریه کشیدند . مردم واما بدون اینکه اصل موضوع را درک کرده باشند تعجب کردند و هرگز موضوع قهر و ویرانگشتگی مردم اکون را درک کرده نتوانستند و راه واما را در پیش گرفتند .

بعد از چند وخت دختری که از قریه واما بود و با مرد اکون ازدواج کرده بود از واقعیت موضوع و غلط فهمی که در بین مردم اکون و واما رخ داده بودی برد و مردم اکون را از حقیقت

موضوع خبر نمود. مردم اکنون مخصوصاً خانواده متوفی از سوء تفاهمی که در لغت پد انگوره) صورت گرفته بود تا سف کرده و ازدوستان و خویشاوندان آنها که در و اما بودند معذرت خواستند و آن ها دوباره با صمیمیت با هم یکجا شدند.

داستان انگه اوم:

شخصی در قریه نیشگرام جهت دیدن خویشان خود به قریه و امارت. در راه چراگاه های تابستانی خانه او را دید و به قریه و اما خیلی ناوقت رسید. وی در هنگام شب توانست خانه خویشای خود را پیدا کند. این نکته را نیز باید یاد آور شد که مردم و اما به زبان اشکونی و مردم نیشگرام به زبان و انگلی تکلم میکنند. کسا نیکه با هم دیگر به زبان های هم دیگر بلدیت نداشته باشند مفاهیم بسیاری شکل پیدا شد. بدین ترتیب مردم مذکور که از نیشگرام بود توانست خانه خویشان خود را در و اما پیدا نماید و قریه به منزل آنها رسید ایشان خواب رفته بودند وی دروازه را تک تک زد به پیر مرد و اما بی که در خانه خواب بود صد ا زده گفت: (Kuru Sash ora) (شما کی هستید؟) مردم نیشگرام گفت: (anga—om) (من هستم) «انگه اوم» در زبان و انگلی من هستم معنی دارد. اما عین لغت در زبان اشکونی «آتش هستم» معنی دارد. پیر مرد و اما بی از شنیدن آتش هستم تعجب کرد. و از جای خود برخاست و چنین جواب داد: «آتش آتش و آتش در پیشروی خانه من چه میکند. مردم نیشگرام هم از شنیدن جواب زشت پیر مرد حیران و مبهورت ماند و برای اینکه خود را معرفی کرده باشد تکرار جواب داد و گفت: «از خویشان شما هستم» پیر مرد و اما بی گفت آتش چه قسم خویش کس شده میتواند. می خواهید خانه مرا بسوزانید شما آتش هستید آتش هرگز خویش کس نمی شود. مردم نیشگرام که به زبان اشکونی تکلم کرده نمی توانست حیران ماند و شب طولانی را در خارج منزل مردم سپری نمود. ناگهان زحمت همان شب را تحمل شد. فردای همان شب به خانه پیر مرد و اما بی رفت و داستان گفتگوی شب گذشته را به زنی که به زبان و انگلی بلدیت داشت گفت. زنی موضوع را به پیر مرد و اما بی گفت. هر دو از غلط فهمی که در شب گذشته رخ داده بود تا سف کردند و از هم دیگر معذرت خواستند.

(با آیدارد)

وطن

ای سلت!

ای سیهن!

به یاد آریم یاران ملت را با ز

که در رهنمای قمار بخش

هزاران هیچ و خم دارد

ز نانش رستم و سهراب زایدند

اگر مردان گیتی را

که زهرهای رادشان

هزاران خانه ظلمت

هزاران قصر جباری

به خاک تیره یکسان شد

• • •

به یاد آریم یاران سیهنی را با ز

که هر کنجش کتاب بود دفتر و عا لم

گنا هم فروخته

وروزی چارواه علم و دانش بد

که تا اقصای این گیتی

از این جا فیض میبردند

ولی يك روز دست كین اهریمن

به سوی قلب این مهین

به شور و فتنه آغازید

کهی چنگیز را آورد

کهی انگلیس را جا داد

کهی هم مردمان پوچ و نادان را

به تخت افتخار ملک بنشانید

که نادر بود در تلبیس

وظا هر گشته چون ابلیس

• • •

و آن که رستم آیین زادگان مرز

بشکستند دژها را

و خندیدند بر چهره بوس ظامت تاریخ

و سوزاندند چون خاشاک

کتاب خاطرات زحم شادای

تو ای ملت !

بدان کاین مات به روز تو هستی

و ای مهین !

بدان کاین مهین به نور و عشق افروز تو هستی

و ما

شمارایاد میاریم

شمارا هاد میاریم !

ضیاء (دستور)

تولد

ازبجا،

در میان دهکده،

نوای یک سرور،

یک هلهله پیچیده است،

وسی بینم:

زنان و دختران دهاتی را،

که گرد هم شده،

می گویند و می خندند،

و دهقان بچه گازی را

که،

با هم سیرقصد،

وسی بینم:

سردان را،

که بالای زمین ها،

سخت در کاراند،

و خوب سی بینم که ایل ها،

دیگر چون گذشته،

به دل سردی زمین رانمی کاوند،

داسها،

داسها برق عجیبی میزنند

و

تن ها

کمتر خسته آید.
 خوشی بی سابقه،
 از فضای دهکده در باریدن است،
 تدجیب می کنم،
 چلو ترسی روم،
 و می اینم:
 همان دهان بچه گان را،
 که میخوانند این پر از شور آهنگ را:

ما!

ما از نو تولد شدیم،

زمین های ما،

چشمه های ما،

انها هم با ما تولد شدند،

وما،

این تولد را جشن می گیریم،

و،

خدای این تولد را،

این پر شکوه،

این توانا را،

با کارهای ما

باعرق های ما

غرق در گل می کنیم.

آری!

وما او را

تا آخرین لحظه های زنده گی

خواهیم پرستید.

چند اصطلاح سیاسی و اجتماعی

انقلاب

۱ انقلاب چیست ؟

انقلاب يك تحول کیفی و بنیادی و يك چرخش عظیم و اساسی در حیات جامعه است . معنای انقلاب در علم جامعه شناسی عبارت است از سرنگونی يك نظام اجتماعی کهنه و فرسوده و جایگزین کردن آن به نظام اجتماعی نو و مترقی . بطور مثال : انقلاب کبیر فرانسه که تقریباً دو صد سال قبل روی داد يك انقلاب روز و روزی بود زیرا نظام فیودالی فرسوده و مظهر آن سلطنت بوربون ها را از بین برد و نظام سرمایه داری را که در آن زمان نو و مترقی بود جایگزین آن ساخت . انقلاب کبیرا کتب پر يك انقلاب عظیم اجتماعی بود زیرا که نظام کهنه و فرسوده فیودالی و سرمایه داری را ریشه کن ساخت و جامعه نوین سوسیالیستی را که بزرگترین چرخش در تاریخ بشری است بنانهاد .

انقلاب مهمترین مرحله در تکامل حیات جامعه است . جهان بهی علمی انقلاب را نتیجه ضروری و اجتناب ناپذیر تکامل جوامع منقسم به طبقات آشتی ناپذیر می داند . در همه جوامعی که در آن طبقات با منافع متناقض وجود دارند تکامل اقتصادی و اجتماعی و تحولات حاصله به تدریج و مرحله به مرحله شرایط و عوامل دگرگونی عمیق و بنیادی را به حد بلوغ می رساند ، پخته می کند و سرانجام تغییر بنیادی نظام اجتماعی را ممکن و میسر و ضروری می نماید .

بیان علمی این مطلب بگفته کارل مارکس چنین است :

« نیروهای تولیدی جامعه در مرحله معینی از رشد خود با مناسبات تولیدی موجود یا بیان قضایی آن یعنی با مناسبات مالکیت که در بطن آن رشد یافته اند در تضاد واقع می شوند . این مناسبات تولیدی مانع وسی در راه رشد نیروهای تولیدی مبدل میگردند و درین هنگام است که مرحله انقلاب اجتماعی آغاز می شود . »

۱ انقلاب آن تضاد موجود را که نام بردیم حل می کند ، آن مناسبات کهنه تولیدی را از بین

می برد و با استقرار مناسبات نوین زمینه را برای رشد سریع نیروهای تولیدی فراهم می سازد. چنین است
 باید اقتصادی و عینی انقلاب .

انقلاب يك طبقه حاکم را سرنگون می کند و طبقه دیگری را که معرف مناسبات تولیدی پیشرو تری
 است بقدرت می رساند. می توان گفت که انقلاب نوع جدید و مترقی تر دولت را جا نشین نوع قبلی
 دولت می کند. جمله اساسی در هر انقلاب عبارت از جمله قدرت سیاسی دولت است. گذار قدرت از دست
 طبقه حاکمه به وسیله دست طبقه یا طبقات پیشرو و مترقی مضمون اساسی هر انقلاب است. انقلاب مظهر
 عالمتربین شکل بروز مبارزه طبقاتی است و طبقات مترقی از طریق انقلاب و کوتاه کردن دست طبقه حاکمه
 مرتجع و فاسد راه تکامل جامعه خویش را باز می کنند. انقلاب اجتماعی عمیق ترین و اساسی ترین
 تغییرات را در جامعه اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک جامعه وارد می سازد و از بیخ و بن سیمای آنرا تغییر
 می دهد. کاملاً روشن است که برخی تغییرات یا اصلاحات یا اقدامات در چهارچوب يك نظام اجتماعی
 معین با همان قدرت سیاسی دولتی با همان طبقات حاکمه و انبیه توان انقلاب نامید اگر چه تبلیغ و سرو صدا
 درباره آن گوشه را کر کند .

از توضیحاتی که دادیم معلوم می شود بنابر مرحله تکامل اقتصادی و اجتماعی و طبقات در حال
 مبارزه چند نوع انقلاب اجتماعی را می توان تشخیص داد. مثلاً انقلاب بورژوازی، انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی و غیره .
 باید دید هر انقلاب چه تضادهای داخلی را حل می کند چه وظایف اجتماعی
 را انجام می دهد چه طبقه را از قدرت ماقط می سازد و چه طبقه بی در را از انقلاب قرار دارد تا انواع
 آن انقلاب اجتماعی را تعیین کرد. مثلاً انقلاب کبیرا کبیرا انقلاب سوسیالیستی و انقلاب کبیرا کبیرا
 يك انقلاب بورژوازی بود .

يك مطلب دیگر را هم تصریح کنیم که گذار از قدرت دولتی از دست هر طبقه بی بدست طبقه دیگر
 انقلاب نیست زیرا همان طور که گفتیم مفهوم انقلاب گرفتن حکومت از جانب طبقه بی سترقی و پیشرو
 تر را ایجاب می کند بنحوی که راه تکامل جامعه را بگشاید و گرنه اگر طبقه منحط و ارتجاعی بتواند
 طبقه شرقی را منکوب کند و به حکومت برسد این عمل ضد انقلاب است نه انقلاب. انقلاب با نیرو و باشکوه
 توده های مردم انجام می گیرد دارای هیچ وجه مشترکی با کودتا و (انقلاب درباری) و اینگونه اقدامات
 که در تاریخ نمونه های فراوان دارد نیست. چنین اعمالی سران حکومتی، اشخاص و دسته های
 متعلق به همان طبقات حاکم و وابسته به همان نظام اقتصادی و اجتماعی را عوض می کند تغییر
 و تبدیل می دهد و قیافه ظاهری را تحول می بخشد در حالی که انقلاب سراسر نظام اجتماعی - اقتصادی
 را عوض می کند و طبقه جدید مترقی را بقدرت می رساند. برای تحقق هر انقلابی شرایط عینی
 (وضع انقلابی) و شرایط ذهنی (وجود سازمان انقلابی) ضرور است .

فرهنگ

فرهنگ عبارتست از مجموعه ارزشهای مادی و معنوی جامعه بشری که در جریان فعالیت اجتماعی - تاریخی ایجاد شده است. فرهنگ فعالیت خلاق انسانها را برای بوجود آوردن این ارزشها و نحوه کسب و انتقال آنها را نیز در بر میگیرد. فرهنگ دارای دو جانب بهم پیوسته است فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی.

فرهنگ مادی عبارتست از مجموعه وسایل تولیدی، تکنیک تجربه تولید و سایر ارزشهای مادی که یک جامعه در هر مرحله پی از تکامل تاریخی خود در اختیار دارد.

فرهنگ معنوی دستاورد های جامعه را در همه زمینه های علم و هنر و اخلاق و فلسفه تشکیل میدهد.

فرهنگ یک پدیده تاریخی است وابسته به فرمهای اجتماعی - اقتصادی - برخلاف تصور پهای ایدالستی که فرهنگ معنوی را از بنیاد مادی آن جدا کرده و آنرا یک محصول روانی برگزیدگان می شمارد. جهان بینی علمی جریان تولید زعم مادی را پایه و سرچشمه رشد فرهنگ معنوی میدانند و از همینجا نتیجه میگیرند که فرهنگ مستقیم یا غیر مستقیم ثمره کار و فعالیت توده های مردم زحمتکش است با وجود وابستگی فرهنگ معنوی به شالوده مادی خود بمحض تعویض این شالوده، فرهنگ معنوی خود بخود تغییر نمی پذیرد زیرا که دارای استقلال نسبی و قوانین خاص خود است.

در جوامع منقسم بطبقات، فرهنگ دارای خصصیات طبقاتی است هم از نظر محتوی ایده آن و هم از نظر استفاده علمی از آن طبقه مترقی حامل و بیانگر فرهنگ پیشرو و مترقی است. همزمان با پیدایش و تشکیل طبقات ها فرهنگ در شکل ملی خود تظاهر میکند. در جامعه سرمایه داری در داخل هر فرهنگ ملی دو نوع فرهنگ معنوی یافت میشود: فرهنگ بورژوازی منعکس کننده و مدافع منافع طبقات استثمارگر است و اندیشه جاودانی بودن نظام سرمایه داری را رواج میدهد. در جامعه سرمایه داری عناصری کم یا

بیش رشد یافته از فرهنگ سوسیالیستی و دموکراتیک نیز ایجاد میشود که بیا نگر منافع توده های زحمتکش است. حامل فرهنگ سوسیالیستی، ترقی پر و لتار یا یعنی انقلابی تر بن طبقه جامعه است و یکی از وظایف و ایجاد فرهنگ نوین سوسیالیستی است، به همین جهت نباید فرهنگ جامعه سرمایه داری را با فرهنگ بورژوازی اشتباه کرد.

فرهنگ نوین سوسیالیستی با تکیه به تئوریهای چهار نبینی علمی و شناسایی قوانین تکامل اجتماع از بهترین عناصر و راجح ترین ارزشهای فرهنگ انسانی در طول تاریخ بهره مند میگردد. فرهنگ سوسیالیستی فنی مکانیکی و سطحی فرهنگ مترقی و با ارزش گذشته نیست بلکه در برگرفته کلیه دست آوردهای مترقی آنست. فرهنگ نوین سوسیالیستی وسیله موثر تربیت کمونیستی زحمتکشانست. در نوشته های امین و ژرژ فرهنگ (کولتور) به سه معنای مختلف بکار رفته است یکی به مفهوم تمدن نحوه رفتار و کردار در یک جامعه، انعکاس ارزشهای یک جامعه با تمدن خاص خود در آگاهی افراد. انقلاب فرهنگی که در جامعه سوسیالیستی پس از انقلاب سیاسی واجتماعی روی میدهد باین معنای توجه دارد. دوم به مفهوم ایدئولوژی بیان را بطرف انسان با جهان تقسیم هر فرهنگ بدو جزء فرهنگ بورژوازی و سوم و ارتجاعی و عناصر فرهنگ دموکراتیک و سوسیالیستی متعلق به توده زحمتکش ناظر به این مفهوم است. انقلاب فرهنگی از این لحاظ بمعنای آنست که فرهنگ ایدئولوژی بورژوازی بی باید جای خود را به فرهنگ سوسیالیستی بدهد.

سوء به مفهوم تعلیمات یادانش شناساییهای فنی معرفت عمومی. در این مورد عبارات فقدان فرهنگ «یابی فرهنگی بمعنای نقص آموزش، بیسوادی، جهل و خرافات بکار میرود.

اخبار پوهنځی

در پوهنځی ادبیات و علوم و محترم ذکریا دد دیپارتمنت بشری پوهنتون کابل درجریان سال تعلیمی کور سهای عالی ماستری در رشته های دری و پښتو آغاز گردید. به اساس اخذ امتحان کانکور (۱۲) نفر از جمله داوطلبان مو فق شده اند که شش نفر آن در دیپارتمنت زبان و ادبیات دری و شش نفر دیگر آن در دیپارتمنت زبان و ادبیات پښتو شامل شده اند.

مقرری ها

به اساس پیشنهاد وزارت تعلیمات عالی تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری رفیق نور محمد تره کی رئیس شورای انقلابی و صدراعظم، محترم پوهنوال محمد حسن ضمیر صافی در بست رتبه اول به حیث رئیس پوهنځی ادبیات و علوم بشری مقرر شده است.

همچنان پوهنمل محمد طاهر علمی استاد دیپارتمنت زبان و ادبیات پښتو به حیث معاون پوهنځی ادبیات و علوم بشری مقرر گردیده است.

محترم غلام غوث غمگسار به حیث مدیر تدریسی، محترم خان آباد (آباد) به حیث مدیر مجله وزمه.

محترم هارون یوسفی به حیث مدیر مجله ادب.

مقرری ها در کدر علمی

۱- محترمه دا کتر زار غونه رښتین- شهر ستانی .
زیور، محترم خان آباد (آباد) ۵- پوهنوال غلام سرور همایون.

۱- محترم ذکریا دد دیپارتمنت زبان و ادبیات پښتو .
۲- محترم هارون یوسفی در دیپارتمنت زبان و ادبیات دری .
۳- محترمه مالکو، محترمه نوریه فریار محترم محمد آصف محترم عبدالفقیر، محترم عبد- الفرید در دیپارتمنت زبان انگلیسی .
۴- محترمه نفیسه در دیپارتمنت جغرافیه .
۵- محترمه عزیزه و محترم لطیف الرحمن زرینبی در دیپارتمنت زبان و ادبیات عربی .
۶- پوهنمل عبد الواحد پوهنمل عبد الکریم دهمزاد و پوهیالی خلیل الله رحیمی از انستیتوت پولی تخنیک به پوهنځی ادبیات تبدیل گردیده اند.

تر فیعات

به سلسله ترفیعات سنوی استادان نیکه به یک رتبه ترفیع نایل شده اند .

از رتبه سوم به رتبه دوم :
۱- پوهندوی زمان الدین سرور
۲- پوهندوی شمس العابدین شمس .

۳- پوهندوی عبد الر حمان یوسفی .

۴- پوهندوی شاه علی اکبر

شهر ستانی .

- از رتبه چهارم به رتبه سوم :
 ۱- پوهاند محمد امین .
- از رتبه پنجم به رتبه ششم :
 ۱- پوهنوال محب الله رحمتی
 ۲- پوهنمل عبدالخالق شتاب
- از رتبه ششم به رتبه هفتم :
 ۱- پوهنمل دکتور زیورالدین (زیور)
 ۲- پوهنیار مصطفی لطیفی .
 ۳- پوهنیار میر احمد سعیدی
- از رتبه هفتم به رتبه هشتم :
 ۱- پوهنمل دکتور عبدالله روحانی .
 ۲- پوهنمل عبدالوهاب حیدری
 ۳- پوهنمل خانباز .
 ۴- محترمه دکتور زرغونه رشتین زیور
 ۵- پوهیالی شاه ولی .
- از رتبه هشتم به رتبه نهم :
 ۱- پوهنیار شیر آقا جرات
 ۲- پوهنیار محمد علمله بار
 ۳- پوهنیار نصرالله گړندی .
 ۴- پوهنیار نور محمد غمجن .
 ۵- پوهیالی عبداللطیف ناظمی
 ۶- محترم ضیاء الحق .
 ۷- پوهیالی غلام دستگیر بهبود
 ۸- پوهیالی نظیفه شمس
 ۹- محترم حکیم تنیوال
 ۱۰- محترم محمد صدیق .
 ۱۱- محترمه کریمه .
- از رتبه نهم به رتبه دهم :
 ۱- پوهنمل دکتور عبدالرزاق بالوال
 بهیث امر دیپارتمنت محصلان خارجی .
 ۲- پوهاند غلام جیلانی عارض
 بهیث امر دیپارتمنت جغرافیه
 ۳- داکتر محمد حسن کاوون
 کاکړ بهیث امر دیپارتمنت تاریخ
 ۴- پوهاند داکتر حبیب الله
 تبری بهیث امر دیپارتمنت زبان وادبیات پښتو .
 ۵- پوهنمل عبدالغیاث (نوبهار)
 بهیث امر دیپارتمنت انگلیسی
 ۶- پوهنمل توریالی راقم به
 بهیث امر دیپارتمنت ژورنالیزم
 ۷- عبدالرسول امین بهیث
 امر دیپارتمنت فلسفه و علوم اجتماعي .
 ۸- پوهنیار رفا گل آمر
 دیپارتمنت تعلیم و تربیه .
 ۹- دکتور عبدالرزاق بالوال
 بهیث امر دیپارتمنت محصلان خارجی .
 ۱۰- پوهنمل محمد عیسی
 امین پور بهیث امر دیپارتمنت
 به یک رتبه تر فیع نایل شده اند . المانی .

in spite of its infant stage given by future researches basis of multi-disciplinary of about 25 years it has in the form of solutions of approach. The adoption of been successful in revealing various problems like the European terminology is at least a bare tentative out- origin, source and relation- how far justified is to be line of CHRONO—CULTU- ship of Lower, Middle, Up- seen. An indigenous termi- RAL sequence of Man and per Palaeolithic, Mesolithic nology is to be evolved and his biological, technological and Neolithic cultures of correlated with European and cultural development Afghanistan. Systematic ex- and other Asian terminolo- from the Lower Palaeolithic cavations are needed to ba- gies. Thus a great task and through the Neolithic. But se our whole concept of Pa- destiny lay before the pre- this outline is just in the laeolithic and Neolithic Man historians in Afghanistan. nature of a skeleton to wh- in Afghanistan on sound om flesh and blood is to historical principles on the

G.P. 4 yielded a much greater quantities of obsidian cores, retouched pieces and waste than G.P. 2. On technological and typological factors an earlier chronological placement is hinted at. It may have been an excellent camp—site for prehistoric man. It is also a microblade industry but no blades or bladelets were reported. Two burins were also found. As pointed out by Dupree G.P. 4 obsidian industry relates to an epi-palaeolithic facies. Dupree has rightly suggested that the discovery of two obsidian sites and the Hill fortress are significant additions to the variety of prehistoric cultures in Afghanistan. The presence of a unique microlithic obsidian industry (possibly epi-palaeolithic) raises several questions about the evolution of lithic technology in Afghanistan such as the source of obsidian, cause for the absence of it in earlier excavated prehistoric sites. It is rightly suggested that further exploration and excavations are required to determine the ecological and cultural factors.

It is desired that the relationship between the microlithic epi—Palaeolithic micro—blade technique may be established with similar techniques from the epi—palaeolithic of North Afghanistan. It would be still better if the whole culture-complex of Dasht—i—Nawur may be compared with other sites in Central Asia,

Iran, Iraq and Indo-Pak sub-continent. The central approach of Dupree's paper is anthropological which should be supplemented with historical approach.

84. 1976

Shaeffer Jim G., Neolithic Bronze Age Afghanistan, AFGHANISTAN, Vol. 29, No. 3 pp. 73-83.

The purpose of the paper is to focus upon recent developments in Neolithic-Bronze Age archaeology of Afghanistan since 1970. From the point of view of prehistoric archaeology (Stone Age Archaeology) the paper takes up the question of the domestication of animals and suggests that Afghanistan might have been in the so called 'nuclear region' of this revolutionary phenomenon and it may not have received it from outside via some diffusionary mechanism, as is evidenced by the finds at Ghar—i—Mar and Ghar—i—Asp (8000—50000 B.C.). The rest of the article is concerned with the Bronze Age in Afghanistan.

85. 1977

Allchin R., and Hammond N., ed. THE ARCHAEOLOGY OF AFGHANISTAN, Academic Press, London (in the press). It is a collection of a few papers on the prehistoric, protohistoric and historic archaeology of Afghanistan. It includes papers on prehistoric finds such as the upper Palaeolithic at Kok Jar, near Aibak, Samangan. It would be possible to review it after

out.
86. 1977

Dupree, N. H., Archaeological Research in Afghanistan, (ENCYCLOPAEDIA PERSICA, Tehran, in the press) a brief popular review of archaeological research in Afghanistan from (1922—1975) the period of travellers with antiquarian interest like Moorcroft (1822), Burnes, (Gerard, Mohanlal, Honiberger (1832), Charles Masson (1834—37) through the French monopoly period, 1922—1950, to the period of multinational Archaeological Missions, American, Italian, Russian, Japanese, Indian, West German, British etc. till 1975. with a brief select bibliography, and archaeological chart of prehistoric, protohistoric, and historic cultures of Afghanistan. It is a very useful chart of sites and works as well as major references of archaeology of Afghanistan. However, one glaring omission is the absence of any reference to the British survey of northern Afghanistan and finding of Upper Palaeolithic at Coon's Kara Kamar and two new sites near Dupree's Aq Kupruk. The Middle Mousterian Industry found by British Academy and Cambridge University team has significant repercussions on the question of the evolution of Stone Age Cultures in Afghanistan.

The above historiographical review of prehistoric research in Afghanistan will leave no room for doubt th

alities near Dasht-i-Nawur in the Ghazni province. During 1972 trip several localities with possible lower and Middle Palaeolithic assemblages were noted concentrated to the east and north of the lake. In July, 1974, extensive collections of implements were made at four localities. The Lower Palaeolithic, mainly quartzite tools, consisted of the following types: Large flakes, Cores, Cleavers, Hand-axes (bifacially worked tools and "proto — hand — axes". Tools occurred in clusters. Middle Palaeolithic tools were recovered from the terraces north of the lake in the tradition of Baba Darwesh (Badakhshan) Mousterian Middle Palaeolithic. Its date may be as old as 50,000 years ago. They are probably much later than the Lower Palaeolithic tool industry at Dasht-i-Nawur. The Middle Palaeolithic industry at Dasht-i-Nawur included Levallois flakes, side and round scrapers, points, and possibly burins (engravers). The material is an amorphous black "flints" of Baba Darwesh type. It is significant to point that Lower Palaeolithic have been found on the upper terraces while the Middle Palaeolithic occurs on the lower terrace. Therefore full-scale excavation is needed to clarify this anomalous situation and to know the genuineness of the surface collection.

The relationship between the geological sequence and cultural sequence could be settled only after excavati-

ons. The finding of a palaeolithic site in southern Afghanistan as this site is, has opened many new dimensions to the prehistoric archaeology of Afghanistan because so long only northern Afghanistan was supposed to be the home of the Palaeolithic man where ecological factors were conducive to the emergence of stone age man and his culture. But the discovery of a stone age site in southern Afghanistan with different environment and ecology may completely revolutionize our views on man and stone age cultures in Afghanistan. Further it is towards the stone age sites of Indo-Pak sub-continent which may have something to do with the origin and nature of stone age cultures in Afghanistan as a whole.

81. 1975

Motamedi, Afghanistan's Prehistoric Period, ARYANA, July - September, 1975 pp. 55-62 (in Dari) a popular account of prehistoric culture of Afghanistan.

82. 1976

Dupree, L., Results of a Survey for Palaeolithic Sites in Dasht-i-Nawur, AFGHANISTAN, Vol. 29, No. 2 pp. 55-63 (it is reprinted from AFGHANISTAN JOURNAL, Vol. 2/3 see no. 80) with different illustrations.

Dasht-i-Nawur, a volcanotectonic depression (Ghazni) have yielded Lower and Middle Palaeolithic tools as a result of surface-collection by Dupree in 1974 whose analysis throws much li-

ght on the Palaeolithic cultures in south Afghanistan. It would be interesting to compare the tool technology of Dasht—i—Nawur Lower Palaeolithic with those from Hazar Sum and thereby trace the environmental and cultural factors of these two different regions. Similarly a comparison of Dasht—i—Nawur Middle Palaeolithic tool technology with those of Baba Darwesh would bring interesting results.

83. 1976

Dupree, L., and Davis R. S., New Prehistoric Localities in the Dasht—i—Nawur, AFGHANISTAN, Vol. 29, No. 3 pp. 13-37.

Reports about the discovery of three important prehistoric sites in the northern part of the Dasht—i—Nawur, 60 Km. west of Ghazni. While G.P. 3 (The Hill Fortress) is connected with proto-history, G.P. 2 and G.P. 4 are late Palaeolithic campsites. G.P. 2 yielded obsidian tools and chipping debris which may represent the first reported occurrence of obsidian in a prehistoric context in Afghanistan. The G.P. 2 collection can be characterised as a bladelet and micro-blade industry with rare backed and geometric elements. Little manufacture took place at the site...It may be tentatively concluded that G.P. 2 tools represent a very late epi—palaeolithic or perhaps even an early Neolithic industry. Perhaps microliths formed part of a projectile system.

(Ghar—i—Mar, Aq Kupruk).

Ceramic Neolithic (Aq Kupruk I & II).

"Goat—cult" Neolithic (Darra—i—Kur).

The whole approach of Dupree is typically anthropological which is primarily interested in finding "patterns" in the cultural evolution rather than analysing the 'historical particularities' of the prehistoric cultures. It is to be noted that he has neglected the Lower Palaeolithic evidences at Hazar Sum which came to light as early as 1962 on the ground that nothing has come in print after the preliminary report (see No.30). Similarly the evidences of Mesolithic and Neolithic flint implements from east—west of Kelift, left bank of Amu river, Balkh collected by Soviet-Afghan team under A. Vinogradov as early as 1969 have not been given its due place (see Krougli-kova, I., and Mustamindy Ch., Resultats Preliminaries des travaux de L'Expedition Archaeologique Afghan—Sovietique, 1969, in French, AFGHANISTAN, Vol. XXIII, No. pp. 84—97 see no. 56).

74. 1978

Sankalia, H.D., PREHISTORY AND PROTOHISTORY OF INDIA AND PAKISTAN. Pune, 1978 pp. 313-317.

A basic review monograph on prehistoric archaeology of the Indo-Pak sub-continent where the leading Indian archaeologist has summarised prehistoric materials in short

which seen against the background of India-Pakistan pre-history assumes meaning and new perspective. The parallel movements of culture in Afghanistan and Indo-Pak sub-continent raises many interesting problems of the origin and diffusion or evolution of prehistoric industries and institutions in both the countries. For example the late Mountain Neolithic of Afghanistan and Burzahom Neolithic of India have many cultural links. A systematic and detailed analysis of these common archaeological traits may reiterate the bond of friendship and goodwill on sound scientific basis between Afghanistan and India.

75. 1974

Shaeffer, Jim G., The Prehistory of Baluchistan, Some Interpretative Problem, ARCTIC ANTHROPOLOGY SUPPLEMENT II. pp. 224-235.

raises some interpretative problems in the prehistory of Baluchistan—a region which has great relevance for the prehistoric archaeology of Afghanistan.

76. 1974

Dupree, L., and Davis R. S., The Lithic and Bone Specimens from Aq Kupruk and Darra—i—Kur, AFGHANISTAN, Vol. 26, no. 4 pp. 52-74 continued in Vol. 27 No. I pp. 35—54 with illustrations. (It is reproduced from TRANSACTIONS OF THE AMERICAN PHILOSOPHICAL SOCIETY Vol. 62 pt. 4 pp. 14-32 (It is the same as No. 61).

77. 1974

Marshack Alexander, Aq Kupruk: Art and Symbols, AFGHANISTAN, Vol. 27, No. 3, (reproduced from TRANSACTIONS OF THE AMERICAN PHILOSOPHICAL SOCIETY, Vol. 62 No. 4 pp. 66—72).

For details and comments see no. 65.

78. 1975

Dupree, L. and Kolb Charles, Ceramics from Aq Kupruk, Darra—i—Kur and Hazar Gusfand, AFGHANISTAN, Vol. 27, No. 4 pp. 47—69 (reproduced from TRANSACTIONS OF THE AMERICAN PHILOSOPHICAL SOCIETY Vol. 62 Pt. 4 pp. 33-42). For details and comments see No. 62.

79. 1975

Angel J. Lawrence, A Middle Palaeolithic Temporal Bone from Darra—i—Kur, Afghanistan, AFGHANISTAN, Vol. 28, No. 2 pp. 20-24 (reproduced from TRANSACTIONS OF THE AMERICAN PHILOSOPHICAL SOCIETY, Vol. 62. Pt. 4, pp. 54—56).

For details and comments see No. 63.

80. 1975

Dupree, L., New Palaeolithic Localities Near Dast-i-Nawur, AFGHANISTAN JOURNAL, II, 3 pp.-105—107 with eleven coloured figures of tools and site.

Lower Palaeolithic has been conspicuous by its absence in Afghanistan with the possible exception of Clactonian tools at Hazar Sum reported as early as 1962-63 by Puglisi. Dupree broke a new ground by reporting about the probabilities of new Palaeolithic loc-

ches in Pakistan and Afghanistan, RADIO-CARBON AND INDIAN ARCHAEOLOGY, ed. D.P. Agrawal and Ghosh A., Bombay 'pp. 118—130

is a brief review of new pre—and proto—historic discoveries during the past five years (1966—1972) in Pakistan and Afghanistan on the basis of preliminary reports and private communications. The first part (pp.118—124) deals with Pakistan while the second part (pp.124—127) is concerned with Afghanistan. In this section the author firstly reviews the stone age research in northern Afghanistan from Badakshan to Maimana (westward) where intensive prehistoric occupation has been revealed and a tentative sequence from the Middle Palaeolithic (particularly at rock—shelters of Darra—i—Kur and Ghar—i—Mordeh Gusfand) through Upper Palaeolithic (at Kara Kamar, Aq Kupruk and Praying Mantis), Mesolithic (Kara Kamar Cave) to Ceramic Neolithic (at Aq Kupruk) has been worked out. Then he tells about the dates of pre—historic cultures of Northern Afghanistan according to Dupree as follows:

Ceramic Neolithic 7200 + 100 B.P.

Non—ceramic Neolithic 8650—100 B.P.

Mesolithic 10580 + 720 B.P.

Kuprukian (Upper Palaeolithic) 16615 + 215 B.P.

Aurignacian (Middle Palaeolithic) 34000 B.P.

Aurignacian (Middle Palaeolithic, (Darra—i—Kur—Mousterian (Middle Palaeolithic)

The later part of the paper is connected with the review of proto—historic works in Afghanistan. Dales has given a good review paper on recent works in pre—and proto—history of Afghanistan and casually hinted at some problems in the field of Afghanistan's pre—history such as the origin of the Upper Palaeolithic. But it is to be regretted that he ignores the report of the survey in northern Afghanistan by the British Academy and the Cambridge University in July—August, 1971 which found new evidences of Upper Palaeolithic at Coon's Kara Kamar and Dupree's Aq Kupruk region (see Macburney, Report of an Archaeological Survey in Northern Afghanistan, (July—August, 1971) AFGHANISTAN, Vol. XXV No. 3 pp. 22—32, see no. 67)

72. 1973

Gouin Philippe, Prospection Archaeologique A Tash Qurghan. AFGHANISTAN, No. XXV No. 4 pp. 75—95 (in French) reports about the prospects of archaeological work at Tash Qurghan (on the Samangan river in the Bactrian Plain) which was inhabited throughout the Mesolithic, Bronze and Iron Ages. From the point of view of pre—history site No. TQ 40 is significant from where DAFA, made

surface—collections (1968) under Philippe Gouin, of simple flints (majority being scrapers) of various types which affords according to the author, the evidence of Mesolithic Age or Epi—Palaeolithic (N. H., Dupree, Archaeological Research in Afghanistan, ENCYCLOPAEDIA PERSICA, in the Press) whose dates have been fixed at about 7000—6500 B.C., The site may be identified as a seasonal camp. The other site TQ 15 is connected with the proto—and historic periods. It is desired that systematic excavation should be arranged at the sites to bring forth stratigraphical and cultural sequence of the region which has great potentialities for prehistoric cultural sequence.

73. 1973

Dupree, L., AFGHANISTAN, Princeton, 1973 Chapter 13 pp. 255—265

This survey history of Afghanistan by a leading anthropologist includes a chapter on prehistoric sequence (pp. 255—265) where he first briefly reviews the works done in the field of prehistory, then with the help of a chart (19) presents a preliminary inventory of prehistoric cultural sequence as follows:

Middle Palaeolithic (Darra—i—Dadil, Darra—i—Chakmakh, Darra—i—Kur, Ghar—i—Mordeh Gusfand)

Upper Palaeolithic (Kara Kamar, Aq Kupruk, Hazar Sum.)

Mesolithic (Kara Kamar).

Non—Ceramic Neolithic

GHANISTAN, Vol. XXV No. 3 pp. 22—32
 it is a report of an archaeological survey in Northern Afghanistan under the aegis of the British Academy and the University of Cambridge in July—August 1971 with a view to assessing the potentialities for Palaeolithic research of a sector of the northern foothills of the Hindu—Kush over a zone of about 200 miles roughly from Mazar—i—Sharif eastwards to Kishm in Badakhshan. After describing environment and geography he reports about field—results of survey. He re—examined the Samangan area—Kara Kamar of Coon where Upper Palaeolithic specimen of a burin was found with fauna and charcoal. He re—examined Aq Kupruk (excavated by Dupree earlier) and a trial excavation in a new site nearer the village which was occupied by hunter practising a middle Mousterian type of industry was done. The industry here differs in lithographic characteristics from Dupree's three Upper Palaeolithic sites. A second site in appearance to Dupree was also identified some 30 km. down stream in the Balkh Valley in similar typological conditions. The report is significant because it shows that even sites which have been excavated earlier contain much more material for prehistory of Afghanistan than reported. As Dupree himself has confessed we have only scratched the

surface of prehistoric research in Afghanistan (Dupree, I., AFGHANISTAN, Princeton, 1973, p. 269) and what is urgently needed is that more systematic excavations in northern Afghanistan should be done so that many dark corners of prehistoric research in Afghanistan may be lighted up. Macburney's report of an Industry from a new site at Aq Kupruk differing from three upper Palaeolithic industries of Dupree's Aq Kupruk raises many new problems which may have some bearing on the evolution of Mousterian to Upper Palaeolithic in Afghanistan. Then operations shifted to the east to Kishm area in Badakhshan where there is absence of any trace of Upper Palaeolithic but it yielded a new Mousterian site and it appears that it was an outpost for spotting game rather than occupation—site. Then he gives initial analysis of data and hopes that a contribution to fill the gap between the Asiatic and European group of finds may be forthcoming from this unexpected quarter of Afghanistan. It is a highly critical and academic research report which poses may questions of primary importance for prehistory not only of Afghanistan but for whole Eurasia.

68. 1972

Knobloch Edgar, BEYOND THE OXUS: ARCHAEOLOGY, ART AND ARCHITECTURE OF CENTRAL ASIA, London,

252 pp. Concise descriptions of sites and monuments of Central Asia with the two final chapters offering introduction to Sinkiang and Afghanistan.
69. 1972

Masson V.A. and Sarianidi, V.I., CENTRAL ASIA, TURKMENIA BEFORE THE ACHAEMENIDS, Translated and ed. by Ruth Tringham (Ancient Peoples and Places Vol. 79) London, 219 p.

a purely archaeological work on the prehistory of Central Asia from the 'chipped stone implements of the old Stone Age down through the Mesolithic, Neolithic, early and late Chalcolithic' early and late Bronze to the early Iron Age. It is very profitable for comparative study of prehistory of Afghanistan and Central Asia. The work has been noticed by the BULLETIN OF SCHOOL OF ORIENTAL AND AFRICAN STUDIES, London, Vol. 37(3) 1974 pp. 750—751.
70. 1972

Shaeffer, Jim G., PREHISTORIC BALUCHISTAN: A SYSTEMATIC APPROACH: Ph. D. dissertation, Deptt. of Anthropology, University of Wisconsin, Madison, 1972

The archaeology of Baluchistan is closely linked with the archaeology of Afghanistan. The thesis is a recent interpretative account of prehistory and proto—history of Baluchistan.

71. 1973

Dales, G.F., Recent Pre and Protohistoric Resear-

traits and African Neanderthal people. (see Oakley, K.P., *MAN, THE TOOL-MAKER*, Chicago, Sixth edition, pp. 75--80). 64. 1972

Solem Alan, Mollusks from Prehistoric Sites in Afghanistan, *TRANSACTIONS OF THE AMERICAN PHILOSOPHICAL SOCIETY*, New York, Vol. 62 Pt. 4, pp. 57--65

analyses several species and genera in the material from Aq Kupruk: *Syama*, *Puplilla*, *Parvatella flemingi*, *Caecilioides ben-soni*, *Phenacolimax conoidea*, *Subzebrinus eremitus*, *Parma cella rutellum*, *Trichia rufispira* and *Zootecus insularis chion* with tables showing height, variation and stratigraphic records of mollusks from Aq Kupruk. Two conclusions have been put forward: (1) The disappearance of *Parvatella* and entrance of *Syama* and *Parmacella* in the deposits tell of a shift from wetter to drier moisture patterns, (2) The fluctuations in size of adult *Subzebrinus* indicate minor shifts in moisture pattern between less favourable (smaller shell) and favourable (larger shell) but even the least favourable condition did not reach the extreme condition found near Maimana, Faryab province at the present. The article is significant from the point of view of ecology of prehistoric times and this may lead to a better understanding of the environmental factors in the evolution of prehis-

toric cultures in Afghanistan.

65. 1972

Marshack, Alexander. Aq Kupruk: Art and Symbols, *TRANSACTIONS OF THE AMERICAN PHILOSOPHICAL SOCIETY*, Vol. 62, Pt. 4, pp. 66--72 with illustrations. analyses and interprets the meaning and tradition of the two small engraved or carved stone artifacts excavated at Aq Kupruk in 1965--66—the Sculptured Head and the Flat Stone. He concludes that these two objects from Aq Kupruk seem indicative of a 'rather complex, evolved and multileveled tradition of symbol usage with roots extending at least to the HOMO SAPIENS cultures of the early Upper Palaeolithic. and show that 'Aq Kupruk Culture contained dispersed and acquired elements from cultural centres further west and north.' In spite of this it is still a moot question whether the specimens are products of indigenous or foreign traditions and it is desirable that the whole question should be left open for further analysis.

66. 1972

Perkins, Dexter, The Fauna of the Aq Kupruk Caves; A Brief Note, *TRANSACTIONS OF THE AMERICAN PHILOSOPHICAL SOCIETY*, Vol. 62 Pt. 4 pp. 73

reports about the fauna from Aq Kupruk of early Islamic, Iron, Non-ceramic Neolithic and Cer-

amic Neolithic Levels. From the point of view of prehistory the paper is significant as it reports, inter-alia, about the presence of domesticated sheep and goat in the Chalcolithic, non-ceramic and ceramic Neolithic levels. A probable cattle also appeared in non-ceramic Neolithic B layer as well as Red Deer, Gazelle and Horse. He concluded that 'if the Kaprukian levels are of great antiquity, this modern aspect of the fauna would parallel the situation at several late Pleistocene sites in the Near East and Central Asia, such as Teshik Tash, Belt and Hotu Caves, and Shanidar Cave. The presence of domesticated sheep and goat and probable cattle in Neolithic level from Aq Kupruk, Afghanistan (8000--4000 B.C. non-ceramic) challenges the long standing assumption that Afghanistan received the impulse of domestication of animals from the 'nuclear region' of the Near East via some diffusionary mechanism. The fact appears to be that this country was very much in the nuclear region of the Neolithic Revolution. (see Shaffer, Jim C., *Neolithic--Bronze Age Afghanistan: Recent Developments*, *AFGHANISTAN*, Vol. 29, No. 3, December, 1976, pp. 73--74) 67 1972

Macburney, Report of an Archaeological Survey in Northern Afghanistan, (July--August 1971), AF-

ept Goat—cult Neolithic). 5000 B.C.)

Allchin has indicated that Middle stone age and Late Stone Age tools (Upper Palaeolithic) of India have closer resemblance with those of the Baradostian of Iraq and Afghanistan than with those of Europe and Asiatic Russia (Allchin, B. Environment, Time and Technology: The Flake Tradition and The Blade and Burin Traditions in Western India, RADIOCARBON AND INDIAN ARCHAEOLOGY, ed. D.P. Agrawal & A. Ghosh., Bombay, 1973., pp. 18—22). It would be profitable to compare the Upper Palaeolithic tools, of Aq Kupruk with those at Belan (India) Sharma, G.R., Stone Age in the Vindhyas and the Ganga Valley, RADIOCARBON AND INDIAN ARCHAEOLOGY, ed. D.P. Agrawal & A. Ghosh, Bombay, 1973 pp. 106—110). It is also desirable that the Late Neolithic culture of Afghanistan should be compared with the Late Neolithic of Kashmir (see Sankalia, H.D., PREHISTORY AND PROTOHISTORY OF INDIA AND PAKISTAN, Pune, 1974, pp. 313—317).

62. 1972.

Dupree, L., and Kolb, Charles C., Ceramics from Aq Kupruk, Darra—i—Kur and Hazar Gusfand, TRANSACTIONS OF THE AMERICAN PHILOSOPHICAL SOCIETY, Vol. 62, Part 4 pp. 33—42.

Gives an account of ceramics from Aq Kupruk, Darra—i—Kur and Hazar Gusfand under following heads:

(a) Aq Kupruk Ceramic Neolithic (AK I, II: ca. 194).

(b) Aq Kupruk Chalcolithic (?) (AKI ca. 2300 B.C.)

(c) Goat—cult (Badakshan) Neolithic (D—I—K: ca. 1800 B.C.)

(d) Early Iron Age (AK I, II, IV? ca. 200—400 A.D.)

(e) Later Iron Age (AK I, II, IV (?), D-I, H.G. ca. 600 A.D.).

(f) The Islamic Periods

Thus we have 'the ceramic chronology of the excavated sites' and illustrations of 'some of the more diagnostic types and designs'. It is to be regretted that technical and comparative studies of these ceramics with those from contemporary sites in Iraq, Iran, and other sites in the Near East and Central Asia are lacking. Ceramic-decoration on Indian Neolithic and Chalcolithic pottery have many common themes which may indicate common cultural links. (Sankalia, H.D., PREHISTORY OF INDIA AND PAKISTAN, Pune, 1974, pp. 313—317).

Technical studies should include analysis of raw materials and their influence, basic processes and their influence, chemical, physical and geological study of clays and above all the standardisation of descriptive terms. Such analysis may throw light on many important aspects of Neolithic and later ceramic culture such as the source of the industry etc. (see Hole, Frank and Heizer, Robert F., AN INTRODUCTION TO PREHISTORIC ARCHAEOLOGY, Inc. Second ed., pp. 193—

63. 1972

Angel, J., Lawrence, A Middle Palaeolithic Temporal Bone From Darra-i-Kur, Afghanistan, TRANSACTIONS OF THE AMERICAN PHILOSOPHICAL SOCIETY, New York, Vol. 62, Pt. 4, pp. 54—56.

The author describes the individual details of the broken right temporal bone from the mousterian level of Darra—i—Kur cave (cut LC.II: 200) and pinpoints the differing features of Neanderthal Man and modern (HOMO SAPIEN)

man. Then he compares measurements of petrous bone from Darra—i—Kur with modern and Neanderthal averages. He concludes that Darra—i—Kur temporal is nearer to modern man than to Neanderthal Man. It fits into a partially Neanderthal population like Skhul and partially a modern Man. It may not be taken as a modern intrusion from the south rather it may be due to general rapid evolution from Neanderthal forms to modern over the whole of Western Asia.

The article is significant from the point of view of the origin and development of modern man (HOMO SAPIEN) in Afghanistan and its relationship with the cultural development. It is profitable to compare this evidence from Afghanistan with the Mount Carmel people (Tabun I Skull, Skhul V Skull), Shanidar cave people of Tabun type, Teshik Tash cave people with Neanderthal and Sapien

tudinally FLAT, Kara Kamar microblades exhibit longitudinal CURVING. Therefore Kara Kamar Mesolithic may have developed out of the Kaprukian and might represent a phase of the Non-ceramic Neolithic in terms used for the Aq Kupruk sequence., (4) Since domesticated sheep and goat have been definitely identified in the Non-ceramic Neolithic at Aq Kupruk, the foothills of the northern Hindu—Kush must be considered one of the early centres for the domestication of plants and animals, (5) Pottery was introduced at Aq Kupruk I & II with a soft ware (possibly a harder ware with incisions) at about 6—7000 B.P., (6) The Late Goat—Cult Neolithic of Darra—i—Kur with its diagnostic incised pottery and intentional goat—burials relates to the Neolithic of Kashmir (India), eastern central Asia and south Siberia., (7) The identity of the authors of Iron Age cultures at Aq Kupruk I, II & III and Darra—i—Kur as well as at Hazar Gusfand is a mystery but may be speculatively related to nomads of Central Asia sweeping out in the late centuries B.C. and early centuries A.D. In the last, literature cited in the work has been listed (pp. 83—84).

The work has been appreciatively reviewed in AFGHANISTAN JOURNAL, Heft 3 p 82. There is no doubt that this is the first monograph on the prehistory of Afghanistan where results of the finds have been examined in systematic and sci-

entific manner on the basis of inter-disciplinary approach. Hypothesis on many fundamental issues of the development of human culture have been given such as whether Afghanistan was in the so called 'nuclear zone' of domestication of plants and animals, growth of modern man, pre—and pottery stages of Neolithic and its relation to domestication of plants and animals, the relationship between late Goat—cult Neolithic of Afghanistan and Neolithic of Kashmir (India) etc. (see Charles A Reed, Animal Domestication in the Prehistoric Near East, NEW ROADS TO YESTERDAY, ed. Caldwell, J. R. New York, 1966, pp. 173—209), R. G. Braidwood, Near Eastern Prehistory, NEW ROADS TO YESTERDAY, ed, Caldwell, J.R., New York, pp. 149—176).

61. 1972

Dupree, L., & Davis, Richard, C., The Lithic And Bone Specimens From Aq Kupruk And Darra—i—Kur, TRANSACTIONS OF THE AMERICAN PHILOSOPHICAL SOCIETY, Vol. 62, Pt. 4 PPP. 14—32 with several figures of tools.

The article gives an account of the lithic and bone tools of Aq Kupruk and Darra—i—Kur. While Aq Kuprukian Upper Palaeolithic and Neolithic stone tools were made of a superb nodular flint the Darra—i—Kur Mousterian stone tools were made from a poor flint. It is also surprising that there is lack of worked bone from both ar-

non-ceramic Neolithic (exc-

eas and at all levels. Then it describes the Upper Palaeolithic Aq Kupruk, I, II & III tools under following heads: BLADE — FLAKE COMPONENTS:

- (a) Debitage
- (b) Cores
- (c) Flakes and Blades: Utilised and Retouched
- (d) Scrapers
- (e) Burins
- (f) Core Rejuvenating Flakes and LAMES A CRETE : MICRO-COMPONENT :
- (a) Microblade Cores and Bladelets.
- (b) Bladelets: Utilised and Retouched.
- : UTILIZED PEBBLES AND PEBBLE TOOLS :
- : WORKED BONE IN THE KAPRUKIAN :

Then the authors take up the Neolithic tools of Aq Kupruk I and II—large blades, "sickle blades", points,debitage, notched artifacts (stone) while the bone implements were awls, points, needles, Mousterian, tools of Darra—i—Kur consisting of Levallois flakes,debitage, hand—axe types, various scraper types, flake-blades and Levallois points form the subject matter after Neolithic Aq Kuprukian tools. In the last, "Goat—cult" Neolithic of Darra—i—Kur tools have been briefly described. The article raises many interesting problems for further study such as the reasons for the absence of geometric implement type from micro-component at Aq Kupruk Upper Palaeolithic, the absence of worked bone in the Upper Palaeolithic and Ceramic and

Historiographical Bibliography of Pre-Historic Research in Afghanistan

Part 2

in the press). Unfortunately no Radio—carbon date is available for this culture from Ghar—i—Mordeh Gusfand. Dating on typological grounds should be confirmed by more scientific dating methods. It is further desired that full scale excavation should be done at this crucial Palaeolithic site so as to bring to light the different cultural levels in relations to stratigraphy.

59. 1971

Fairservis, Walter A., Jr., **THE ROOTS OF ANCIENT INDIA, (THE ARCHEOLOGY OF EARLY INDIAN CIVILISATION)**, PP. XXV, 482 London.

A monograph on prehistoric settlements of the Indo-Iranian borderlands from the view point of American Cultural anthropology rather than from the historically minded European point of view. pp. 265 are devoted to the borderlands and Harrapan culture, while 82 pages are devoted to the various phases of the Stone Age. Only 70 pages are devoted to the prehistoric cultures of central, eastern and peninsular India. For a comparative study of prehistoric and proto-historic cultures of Afghanistan with those of the Indo—Pak sub-continent as well as Iran the monograph is useful.

60. 1972

Dupree, Louis in collaboration with J. Lawrence Angel, Robert H. Brill, Earle

R. Caley, R. S. Davis, Charles C. Kolb, Alexander Marshack, Dexter Perkins, Jr., Alan Solem, Prehistoric Research in Afghanistan, **TRANSACTIONS OF THE AMERICAN PHILOSOPHICAL SOCIETY**, Philadelphia, Vol. 62, Part 4.

A monograph which 'presents several preliminary statements concerning the archeological work done from 1959 to 1966 by the American Museum of Natural History in collaboration with the National Museum of Afghanistan (Kabul) and replaces earlier reports'. In the introduction (pp. 5—13). Dupree gives outline of work by season. The following articles are included:

(1) The Lithic and Bone Specimens from Aq Kupruk and Darra—i—Kur by Louis Dupree and Richard S. Davis (pp. 14—32).

(2) Ceramics from Aq Kupruk, Darra—i—Kur and Hazar Gusfand by Louis Dupree and Charles C. Kolb (pp. 33—42).

(3) Results of an Examination of Fragments of Corroded Metal from the 1962 Excavations at Snake Cave, Afghanistan. by Earle R. Caley (p. 43).

(4) Chemical Examination of Metal Artifacts from Afghanistan. by Earle R. Caley (pp. 44—50).

(5) Report on Chemical Analysis on Some Glasses from Afghanistan, by Robert H. Brill (pp. 51—53).

(6) A Middle Palaeolithic Temporal Bone from Darra—i—Kur, Afghanistan, by J. Lawrence Angel (pp. 54—56).

(7) Mollusks from Prehistoric Sites in Afghanistan, by Alan Solem (pp. 57—56).

(8) Aq Kupruk: Art And Symbols by Alexander Marshack (pp. 66—72).

(9) The Fauna of the Aq Kupruk Caves: A Brief Note, by Dexter Perkins, Jr., P.73

(10) Tentative Conclusions and Tentative Chronological Charts by Dupree. (pp. 74—82).

For these articles see following pages. Dupree has given following suggestions: (1) The Mousterian of Darra—i—Kur is connected with Upper Palaeolithic blade elements, in addition to the possible transitional HOMO SAPIEN skull fragment. Thus North Afghanistan may be in a zone of Upper Palaeolithic blade industries. It may be the zone where a variety of modern man developed physically in association with a developing Upper Palaeolithic tool assemblages. (2) Two Upper Palaeolithic areas—Coon's Kara Kamar Aurignacian (34000 B.P.) and Kaprukian (20,000—15000 B.P.) have been identified., (3) Coon's Kara Kamar Mesolithic (10500 B.P.) has different technological flavour from Kaprukian Micro-components while Kaprukian microblades are longi-

مدیر مسؤول هارون یوسفی

هیأت تحریر

پوهنوال محمد حسن ضمیر صافی پوهندوی عبدالخالق وفايي
پوهنیار محمد کاظم آهنگ پوهیالی لطیف ناظمی

مہتمم : عزیز الدین شمس

آدرس

ادارہ مجلہ ادب، پوهنخی ادبیات و علوم بشری

پوهنتون کابل، کابل، افغانستان

تلفون: ۴۲۵۵۶، ۴۱۳۶۲

• • •

مقالا تیکه نشر نشود، به نویسنده پس داده می شود.

اقتباس مضامین مجله با ذکر نام مجله مجاز است.

وجه اشتراک سالانه

شاگردان ۴۰ افغانی

مشترکان مرکز ۵۰ افغانی

مشترکان ولایات ۶۰ افغانی

خارج کشور ۶ دالر

وفروش فی شماره ۲۰-افغانی میباشد.

ADAB

QUARTERLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

VOL. XXVI, NO. 1, JUNE 1978

Editor

HAROON YOUSOFI

**Annual Subscription:
Foreign Countries 6 Dollars.**

Government Printing House

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**